

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

طب ایرانی اسلامی

در آینه تاریخ

دکتر محسن مردانی کیوی
استادیار دانشگاه علوم پزشکی گیلان

دکتر رضا منتظر
پزشک محقق در طب ایرانی اسلامی

تهران ۱۳۹۱

صفحه شناسنامه

فهرست مطالب

مقدمه مؤلفین	۷
گفتار اول:	
چرا آگاهی از تاریخ طب ضروری است؟	۱۵
گفتار دوم:	
تعریف واژه‌ها	۱۹
گفتار سوم:	
آیا مبدأ پیدایش طب، یونان است؟	۳۳
گفتار چهارم:	
طب در ایران پیش از ظهور اسلام	۳۵
گفتار پنجم:	
طب در صدر اسلام و دوران خلافت بنی امیه	۳۷
گفتار ششم:	
طب در دوران خلفای عباسی	۴۹
گفتار هفتم:	
محمد بن زکریای رازی	۵۵

گفتار هشتم:	
۶۵	شیخ رئیس بوعلی سینا
گفتار نهم:	
۷۵	نفوذ طب سنتی ایران در اروپا
گفتار دهم:	
۸۱	آیا طب سنتی ایران همان طب یونانی است؟
گفتار یازدهم:	
۹۳	گذشته پرافتخار طب در بلاد اسلامی
گفتار دوازدهم:	
۱۰۳	جایگزینی طب شیمیایی به جای طب سنتی ایران در اروپا
گفتار سیزدهم:	
۱۱۷	سرقت های علمی
گفتار چهاردهم:	
۱۴۵	نفوذ و حاکمیت طب رایج در ایران
گفتار پانزدهم:	
۱۶۱	شواهد برتری طب سنتی بر طب رایج
گفتار شانزدهم:	
۱۷۱	موانع موجود در راه احیاء طب سنتی
گفتار هفدهم:	
۱۹۱	تکلیف امروز
۲۰۵	فهرستها

مقدمه مؤلفین

در آبان ماه ۱۳۸۷ در کنگره ی بین المللی طب سنتی در شهر ساری شرکت کرده بودیم. در این کنگره، اساتید طب سنتی پاکستان نیز حضور داشتند. در آنجا شاهد بحثی داغ بین آنان که از مرکز پزشکی همدرد آمده بودند و جناب آقای دکتر حسن تاجبخش، از اساتید طب سنتی و از چهره های ماندگار کشور بودیم. اساتید پاکستانی به کار بردن واژه ی طب سنتی ایران را نادرست و جعلی می دانستند و هرچه استاد دکتر تاجبخش دلیل می آورد که حکمای ایرانی بودند که طب سنتی را از ورطه ی نابودی نجات داده و آن را با تجارب خویش تکامل بخشیده اند، اساتید پاکستانی زیر بار نمی رفتند. استدلالشان این بود که منشاء پیدایش طب سنتی، یونان است لذا باید آن را یونانی نامید. در واقع استدلال اساتید پاکستانی این بود که چون طبای سنتی ایران از علوم یونانی تغذیه کرده اند نباید خود را صاحب یک مکتب طبی مستقل بدانند.

این کلام آنان ما را به یاد سخن شهید آیت الله مطهری می‌اندازد که گفته بود:

«برای اثبات اصالت یک فرهنگ و یک تمدن ضرورتی ندارد که آن فرهنگ از فرهنگها و تمدنهای دیگر بهره نگرفته باشد، بلکه چنین چیزی ممکن نیست. هیچ فرهنگی در جهان نداریم که از فرهنگها و تمدنهای دیگر بهره نگرفته باشد ولی سخن در کیفیت بهره‌گیری و استفاده است. یک نوع بهره‌گیری آن است که فرهنگ و تمدن دیگر را بدون هیچ تصرفی در قلمرو خودش قرار دهد. اما نوع دیگر این است که از فرهنگ و تمدن دیگر تغذیه کند یعنی مانند یک موجود زنده آنها را در خود جذب و هضم کند و موجودی تازه بوجود آورد. فرهنگ اسلامی از نوع دوم است، مانند یک سلول زنده رشد کرد و فرهنگهای دیگر را از یونانی و هندی و ایرانی و غیره در خود جذب کرد و بصورت موجودی جدید با چهره و سیمائی مخصوص به خود ظهور و بروز کرد»

اینجا بود که برای اولین بار با این واقعیت تلخ مواجه شدیم که طب سنتی ایران خودش در خارج از مرزهای ما وجود دارد اما اسم و نامش چیز دیگری است. کتب طب حکمای ما هم اکنون در هند و پاکستان تدریس می‌شود ولی اسمش طب یونانی است. عنوان طب یونانی کاملاً معمول بوده و بر روی دانشکده‌ها، عطاری‌ها و حتی بروشورهای دارویی آنها به چشم می‌خورد.

اما این همه ی ماجرا نیست. کمکاری و فراموشی ما در گذشته باعث شده تا امروز بعضی کشورها جسارت کرده نه تنها طب بوعلی و رازی و جرجانی را ایرانی نمی دانند بلکه طبای ما را نیز به نام طبای عرب معرفی می کنند. در ۲۰ بهمن ۱۳۸۸ در خبرها آمده بود:

«نخستین روبات با چهره ی ابوعلی سینا ساخته شده در امارات متحده عربی در حرکتی نمایشی از امیرنشین دبئی به عربستان سفر کرد. به گزارش ایسنا در دبئی، تلاش کشورهای عربی با هدف معرفی ابوعلی سینا به عنوان دانشمند عرب در چند سال گذشته شدت یافته است. در این راستا، امارات اقدام به ساخت روباتی با چهره ی این دانشمند ایرانی کرده است. روز گذشته، در حرکتی نمایشی این روبات با پرواز شرکت هواپیمایی الامارات از دبئی به عربستان فرستاده شد تا این دانشمند ایرانی به عنوان دانشمند عرب معرفی شود. در این سفر، روبات ابوعلی سینا با مسافران گفت و گو نیز می کرد»

شایسته بود و هست که مسئولین فرهنگی و نیز وزارت بهداشت ما در برابر این قبیل حرکات سکوت نکرده و برای شخصیتها و افتخارهای علمی کشور حداقل به اندازه ی جزایر سه گانه و خلیج فارس اهمیت قائل شوند.

قصد ما از تالیف این کتاب، ارائه ی مدارک و اطلاعات صحیح به مخاطب جهت مبارزه با تلاش آشکار و پنهانی است که استعمارگران

جهت مصادره‌ی طب سنتی ایران به نام طب یونانی و طب عرب به عمل می‌آورند.

البته قصه‌ی پر غصه‌ی طب سنتی ایران، تنها به حملات خارجی ختم نمی‌شود بلکه از داخل هم آن را می‌نوازند. به عنوان مثال به تازگی با کتابی مواجه شدیم با عنوان «سلامت مردم در ایران قاجار» که نوشته‌ی یک نویسنده هلندی به نام «ویلم فلور» است که در سال ۱۳۸۶ توسط انتشارات دانشگاه علوم پزشکی بوشهر و دانشگاه علوم پزشکی تهران به چاپ رسیده و انتشاری وسیع یافته است. نویسنده متولد ۱۹۴۲ است و از سال ۱۹۸۳ تا ۲۰۰۲ کارشناس انرژی در بانک جهانی بوده است! آنچه تعجب ما را بیشتر می‌کند این است که در پشت جلد کتاب آرم «مرکز تحقیقات تاریخ و اخلاق پزشکی دانشگاه علوم پزشکی تهران» و «دانشگاه علوم پزشکی بوشهر» به چشم می‌خورد که حاکی از همکاری آنها در تهیه این کتاب می‌باشد!

کتاب حاوی مطالب و ادعاهایی گزاف و غیر واقعی از طب اسلامی و سنتی است و چنان در این مورد به سیاه‌نمایی پرداخته که خواننده را به این نتیجه می‌رساند که منشاء مشکلات بهداشتی و شیوع بیماری‌ها در دوران قاجار تبعیت مردم از طب سنتی بوده است و فراتر از آن معضلات اجتماعی و مشکلات ناشی از بی‌کفایتی شاهان وقت، همه به طب سنتی نسبت داده شده است. به عنوان مثال در ابتدای فصل نهم کتاب با عنوان «پیشرفت طب مدرن» آمده است:

«در صفحات قبلی نشان داده ام که مردم قاجار، از گستره‌ی وسیعی از بیماری‌ها در رنج بودند و زیر ساخت‌های سنتی موجود، درمان‌های ناچیزی را ارائه می‌دادند. علت وجود این مصیبت‌طبی، نبود بهسازی و عدم بهداشت و شرایط فردی‌ای بود که مردم در آن زندگی می‌کردند و از شیوه‌ی اجتماعی و چگونگی لباس پوشیدن آنها منشاء می‌گرفت. دلیل دیگر آن بود که سیستم رایج پزشکی که در خدمت مردم ایران بود نمی‌توانست به صورت علمی در مورد بیماری‌ها توضیحی قابل قبول عنوان کند، و بنابراین نمی‌توانست روش‌های مؤثری برای پیشگیری از آنها ارائه کند با وجود تلاش‌های پیشگیرانه، اگر کسی بیمار می‌شد، در مورد چگونگی درمان آن اطلاعی نبود. طب جادویی فولکلوریک و طب النبئی، هر دو هر چیز را به ملکوت و عوامل ماوراءالطبیعی (هم بیماری و هم درمان) نسبت می‌دادند. طب جالینوسی-اسلامی که بیماری را به عدم تعادل سیستمی اخلاط ارتباط می‌داد، هر چند به تنهایی مؤثر بود، اما توضیح کافی‌ای از درمان گستره‌ی وسیعی از الگوهای بیماری‌ها ارائه نمی‌داد. فرا رسیدن طب مدرن غربی، جایگزینی دیگر را به سیستم‌طبی موجود ارائه داد و تدریجاً ثابت کرد که از سیستم‌های طبیبی ایرانی سنتی متداول، سودمندتر است.»

ملاحظه می‌فرمایید که طبق ادعای نویسنده مردم ایران در فلاکت کامل به سر برده و در پیشگیری و درمان به جادوگری روی آورده

بودند که طب غربی به یکبار از راه رسیده و فرشته ی نجات آنان شده است!

و در این میان آوردن واژه ی طب النبوی در کنار جادوگری بسیار توهین آمیز و قابل تامل است.

ما در کتابی که پیش رو دارید با ارائه دهها مدرک متقن و با استناد به اعترافات مورخین صاحب نام غربی و پزشکانی که خود از طبیبان دربار قاجار بوده اند دروغ بودن این سخنان را اثبات کرده ایم به گونه ای که هر فرد منصفی به راحتی قادر خواهد بود تا بر توانایی ها و برتری های طب سنتی مهر تایید بزند.

و اما اینجا چند سوال و ابهام جدی مطرح است:

□ چرا مراکز دانشگاهی وابسته به وزارت بهداشت، از میان دهها کتاب و سند تاریخی که همگی در برابر قابلیت های طب سنتی سر تعظیم فرود آورده اند به یکباره به سراغ این کتاب رفته و در ترجمه و تبلیغ و توزیع آن کوشیده اند؟

□ چرا کلام مورخین صاحب نامی که معاصر با دوران قاجار و بعضا پزشک دربار بوده و به طور مستقیم شاهد وقایع بوده اند رها شده و برای سخن نویسنده ای که در آن دوران هنوز متولد نشده بوده و شغل

اصولی اش هم کارشناس انرژی در بانک جهانی بوده، اهمیت قائل شده اند؟

□ چه اصرار یا ضرورتی بوده که این کتاب در کتابخانه های دانشکده های پزشکی از بوشهر گرفته تا گناباد توزیع شود؟ (با مراجعه به سایت کتابخانه ها نام این کتاب را در میان تازه های کتاب خواهید دید)

□ چرا نسخه تمام و کمال این کتاب تهیه و در اینترنت برای مطالعه عموم قرار داده شده است؟

آیا هدف، آن نبوده که با سلاح تحریف به جنگ حقایق تاریخی بروند و طب سنتی را که در سال های اخیر تلاش هایی برای احیاء آن صورت گرفته، ناکارآمد جلوه دهند؟ آیا حق نداریم بدین بشویم که با این حرکت بدعت آمیز خواسته اند، اشتیاق و حرارت پزشکان جوان و مردم برای رویکرد مجدد به سنت درمانی دانشمندانشان را به خاموشی بکشانند؟

«ما أحدثت بدعة إلا ترک بها سنه، فاتقوا البدع وألزموا المهيع، إن عوازم الأمور أفضلها، وإن محدثاتها شرارها»

«هیچ بدعتی پیدا نمی شود مگر اینکه سنتی ترک گردد پس از بدعت ها پرهیزید و ملازم راه راست و جاده آشکار حق باشید. نیکوترین کارها سنتی است که سالیانی بر آن گذشته و درستی آن ثابت شده باشد و بدترین کارها آن است که تازه پیدا شده»

(نهج البلاغه خطبه ۱۴۵)

به راستی کدام یک از سنت های ایرانی به اندازه طب آن قدمت دارد و درستی آن در طول تاریخ ثابت شده است؟
از خداوند متعال می خواهیم که طب اسلامی و سنتی مان را از شر دشمنان دانا و دوستان نادان در امان دارد و مردم ما را هرچه بیشتر از ثمرات شیرین آن برخوردار نماید.

والسلام

۹۰/۵/۲۰

گفتار اول:

چرا آگاهی از تاریخ طب ضروری است؟

امیر مومنان علی ابن ابیطالب علیه السلام در مورد ضرورت
آموختن از تاریخ می فرمایند:

« أَيْ بُنَيَّ، إِنِّي - وَإِنْ لَمْ أَكُنْ عُمِّرْتُ عُمِّرَ مَنْ كَانَ قَبْلِي - فَقَدْ نَظَرْتُ
فِي أَعْمَالِهِمْ، وَفَكَّرْتُ فِي أَخْبَارِهِمْ، وَسِرَّتُ فِي آثَارِهِمْ، حَتَّى غَدَّتْ
كَأَحَدِهِمْ، بَلْ كَأَنِّي - بِمَا أَنْتَهَى إِلَيَّ مِنْ أُمُورِهِمْ - قَدْ عُمِّرْتُ مَعَ
أَوْلَاهِمَ إِلَى آخِرِهِمْ، فَعَرَفْتُ صَفْوَةَ ذَلِكَ مِنْ كَدْرِهِ، وَنَفَعَهُ مِنْ ضَرَرِهِ
فَاسْتَخْلَصْتُ لَكَ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ نَخِيلَهُ، وَتَوَخَّيْتُ لَكَ جَمِيلَهُ، وَصَرَفْتُ
عَنكَ مَجْهُولَهُ...»

« پسر من درست است که من به اندازه ی پیشینیان عمر نکردم اما
در کردار آنها نظر افکندم و در اخبارشان اندیشیدم و در
آثارشان سیر کردم تا آنجا که گویا یکی از آنان شده ام بلکه با
مطالعه ی تاریخ آنان گویا از اول تا پایان عمرشان با آنان بوده
ام. پس قسمت های روشن و شیرین زندگیشان را از دوران تیرگی
شناختم و زندگانی سودمند آنان را با دوران زیانبارش شناسایی

کردم سپس از هر چیزی مهم و ارزشمند آن را و از هر حادثه ای زیبا و شیرین آن را برای تو برگزیدم و ناشناخته های آنان را دور کردم»

(نهج البلاغه نامه ۳۱)

و فرمودند راه استدلال در مورد آینده و انتخاب مسیر درست، دقت در حوادث گذشته و عبرت گرفتن از آن است:

«استدل علی ما لم یکن بما قد کان فان الامور اشباه»
 «بر پایه ی رویدادهای تاریخی گذشته، در مورد آینده استدلال کن، چرا که جریانهای تاریخی همانند یکدیگرند»

(نهج البلاغه نامه ۳۱)

«و لو اعتبرت بما مضی حفظت ما بقی»
 «اگر با چشم عبرت به تاریخ بنگری با جمع بندی درست عبرتهای گذشته، آیندهات را پاس خواهی داشت»

(نهج البلاغه نامه ۴۹)

انسان وقتی به گذشته ی خود و مسیری که طی کرده است می نگرد، بهتر می تواند قضاوت کند که آیا راه را صحیح آمده است یا خیر زیرا قادر است تا موقعیت فعلی خود را با موقعیت قبلی اش مقایسه کند.

از آنجا که کاخ رفیع علم ناگهانی ساخته و پرداخته نشده بلکه خشت‌های اول آن را گذشتگان بنا گذاشته و در هر دوره‌ای جزیی بر آن افزوده اند تا به شکل امروز در آمده است، اگر بخواهیم ارزش هر علمی را کاملاً بشناسیم، چاره‌ای نداریم جز آنکه به گذشته رجوع کرده، عقاید جدید و قدیم را با هم مقایسه کنیم تا معلوم شود خشت‌های اول این بنا را چگونه کار نهاده‌اند.

هرچه دیوار کج بلندتر شود، کجی آن آشکارتر می‌شود. به نظر می‌رسد که امروزه، با رفیع شدن بنای پزشکی، انحراف آن از مسیر طبیعی واضح‌تر شده و کار به جایی رسیده که هرچه پزشکان و دانشمندان در نقش و نگار ایوان این بنا می‌کوشند، نمی‌توانند ویرانی پای‌بست آن را از نظرها پنهان کنند منتهی برخی جلوه‌های کاذب از پیشرفت‌های پزشکی، چنان چشم‌ها را خیره کرده که کمتر کسی این فکر را به ذهن خود راه می‌دهد که مبادا مسیر طی شده غلط باشد. آگاهی از سیر تاریخی طب باعث می‌شود تا دست از خوش‌باوری‌ها برداشته، به قضاوت صحیحی در این مورد دست یابیم.

روشن است که در این کتاب قصد نداریم تا تاریخ طب را همراه با جزئیات آن به طور کامل بیان کنیم. این کار قبلاً توسط تاریخ نویسان انجام شده و تکرار آن در اینجا نه تنها لازم نیست که ملال‌آور است بلکه همان طور که از عنوان کتاب مشخص می‌شود،

می‌خواهیم به بیان وقایع مهمی که در این مسیر رخ داده و کمتر کسی توجه کرده است پرداخته به نتیجه‌گیری از آنها پردازیم.

گفتار دوم:

تعریف واژه‌ها

در این گفتار لازم می‌دانیم تا تعریف روشنی از واژه‌های «طب عرب»، «طب سنتی» و «طب اسلامی» ارائه دهیم زیرا مشاهده شده که اغلب مورّخین و نویسندگان این واژه‌ها را به طور ناصحیح به کار برده، باعث کج فهمی‌هایی شده‌اند.

و از بزرگ‌ترین اشتباهات در این زمینه این است که از یک طرف «طب سنتی ایران» را «طب عرب» نامیده‌اند و از طرف دیگر «طب اسلامی» و «طب سنتی» را معادل هم دانسته‌اند در حالی که به دلایلی که ذکر خواهیم کرد لازم است مرز مشخصی میان این دو قائل شویم:

۱- طب یونانی :

آنچه مسلم است این است که ملل مختلف جهان هر کدام از قدیم الایام روش‌های طبی مربوط به خود را داشته‌اند و از این میان می‌توان به طب سوزنی چین و طب آیورودا در هند که ریشه‌ای چند هزار ساله دارند اشاره کرد ولی در تاریخ ثبت شده که اولین کسی که طب را به

صورت مدوّن و منظم در آورده، «بقراط» است و او که بین سال‌های ۴۶۰-۳۵۵ قبل از میلاد می‌زیست، نخستین کسی بود که علم طب را تدوین و آن را از سحر و جادو جدا کرد و توانست رساله‌هایی در دانش پزشکی به رشته‌ی تحریر در آورده و عنوان «پدر طب» را کسب کند. به همین دلیل ریشه‌ی طب علمی و مدون را یونان و شخص بقراط دانسته‌اند (البته در گفتار بعد خواهیم دید که این ادعا محل بحث است و مورد اتفاق مورخین نیست).

دومین فردی که در تاریخ طب پیش از اسلام بسیار معروف بوده «جالینوس» است (۱۹۹-۱۲۹ میلادی). گرچه در فاصله‌ی زمانی بقراط تا جالینوس، طب مدارجی را طی کرد اما کسی که توانست به حق جانشین بقراط باشد، جالینوس بود. جالینوس مدرسه‌ی جدیدی برای تشریح بنا کرد و در آن علم، بهتر از جمیع متقدمین تعمق کرد به طوری که بزرگ‌ترین مشرّحین قدما شد [۱۷ ص ۳۶].

آثار جالینوس در قرون وسطی مورد حمایت روحانیون قرار گرفت و مدت هزار سال مبنای عقاید طبیعی دانان بود.

از بعد از جالینوس تا زمان ظهور اسلام طب در یونان دچار رکود شد. «هنری زیگریست»^۱ در این مورد گفته است:

۱- دکتر هنری زیگریست در سال ۱۸۹۱ در پاریس متولد و در ۱۹۱۷ دکترای پزشکی خود را اخذ نمود. سپس ۱۵ سال به مطالعه و تدریس و انجام حرفه پزشکی در دانشگاه های اروپایی پرداخت. وی ریاست موسسه تحقیق در تاریخ پزشکی در دانشگاه جان هاپکینز آمریکا را در سال های ۴۷-۱۹۳۲ بر عهده داشته است.

«جانشینان جالینوس نشان دادند که اصلاً به زحمات لازم برای تفحصات شخصی تمایلی ندارند و فقط خواستار آن هستند که او را حاکم مطلق و صاحب اقوال موثق و تغییر ناپذیر بدانند و کورکورانه از او پیروی کنند. اکنون دوره‌های پر آشوب فرا می‌رسید و علم در رکود کاملی قرار گرفته بود. اگر طی ۴-۵ قرن که از مرگ جالینوس گذشت، مورخان دانش پزشکی در جستجوی پزشکی که بدعتی از خود باقی گذاشته یا جستجو کننده‌ای که صاحب افکار شخصی باشد بر آیند، عملی بیهوده انجام داده‌اند. گرچه در این دوران هنوز پزشکان مجری در سرزمین روم وجود داشتند و باز هم کتبی در زمینه‌ی پزشکی نوشته می‌شد ولی به واقع کسانی که کتاب پزشکی نوشتند، فقط به کار استنساخ می‌پرداختند و برای نسخه‌برداری از آثار جالینوس امتیاز بیشتری قائل بودند» [۲۵].

رکود طب در تمدن یونانی موجب شد تا در قرن چهارم میلادی خرافات حاکم بر عامه‌ی مردم، بر طبقات متوسط و سپس بر طبقه‌ی حاکمه نیز مسلط شود لذا علم طب که مدت‌های مدید در خط سیر منطقی بقراط حرکت می‌کرد و آخرین فرد وفادار به آن جالینوس بود، هم از طرف بیماران و هم از جانب طبییان ترک شد و مردم ترجیح دادند تا برای معالجه‌ی امراض به افسون و جادو و دفع اجنه و طلسم متوسل شوند [۲۳ ص ۱۳۸].

بنابراین، شکوفایی و تکامل طب یونانی یک دوره ی زمانی ۶۰۰ ساله را (از چهارصد سال قبل تا دویست سال بعد از میلاد مسیح علیه السلام) در بر گرفته و بعد از آن دچار رکود و اضمحلال شده است.

۲- طب سنتی ایران :

طب سنتی ایران را به اختصار «طب سنتی» و گروهی خصوصاً در سال های اخیر، «طب ایرانی» می نامند.

وقتی از «طب سنتی ایران» نام می بریم، شاید در ذهن برخی، طب حکیم علفی های بی سواد و نیز طبابت پیرزن های عوام یا نهایتاً عطاری هایی که برای همه افراد با هر نوع بیماری به صورت سرپایی نسخه می پیچند، تداعی شود در حالی که طب سنتی ایران یک مکتب اصیل پزشکی، مستند به سلسله اصول علمی و متکی بر مشاهدات و تجربیاتی دقیق است که در طی قرون و اعصار گذشته مورد تأیید عموم پزشکان قدیم ایران و سایر ملل باستان بوده است. ریشه ی طب سنتی ایران به قرن ها قبل از ظهور اسلام می رسد. وجود مطالب متعدد پزشکی در کتاب زرتشت دلیلی بر این مدعاست. طبق شواهد تاریخی آثار طب ایرانی با حمله اسکندر مقدونی نبود شد لیکن مجدداً با بهره گرفتن از طب یونان و آثار بقراط و جالینوس تجدید حیات پیدا کرد [۲۶ ص ۱۲۷].

اگرچه در جندی شاپور که مرکز عمده ی آموزش طب در قبل از اسلام تا زمان خلفای عباسی بود، طب یونانی تدریس می شد، لیکن

توضیح خواهیم داد که طب سنتی را نباید با طب یونانی یکسان دانست و پزشکان بزرگی چون رازی و ابن سینا و... گرچه در آثار خود مرتب به کلام اطبای یونانی استناد کرده‌اند ولی آن‌ها با تجارب و کشفیات خود طب یونانی را بسیار تکامل بخشیده و به حقایق دست یافته که بقراط و جالینوس از آن‌ها بی‌اطلاع بوده‌اند. علاوه بر آن پزشکانی چون ابن سینا، بهره‌های وافری از طب اسلامی (که در ادامه به تعریف آن خواهیم پرداخت) برده و تعالیم برگرفته از اسلام را نیز به طب یونانی افزوده‌اند.

بنابراین طب سنتی ایران که مجموعه‌ای از آثار طبی بزرگان ایرانی نظیر مجوسی اهوازی، زکریای رازی، ابوعلی سینا، سید اسماعیل جرجانی و سایرین می‌باشد را می‌توان به بنایی تشبیه کرد که پی‌ریزی و ستون‌های آن را طب یونانی و در و پنجره‌های آن را تجربیات شخصی این پزشکان تشکیل می‌دهد و این بنا به آموزه‌های طب اسلامی مزین و آراسته شده است.

۳- طب عرب :

با دقت در منابع تاریخی متوجه می‌شویم که منظور مورخان غربی از طب عرب و پزشکان عرب زبان همان پزشکان مسلمان ایرانی چون رازی و ابن سینا و... بوده است.

مورّخین غربی طب قدیم را به طور کلی «طب عرب» می‌نامند حال آنکه اغلب پزشکان و دانشمندان دوران خلافت عباسیان غیر عرب بوده‌اند [۴۰ ص ۱۷۳].

علت این نام گذاری این است که آثار طبّی قدیم که عمدتاً در قلمروی وسیع حکومت اسلامی تألیف شده‌اند به زبان عربی هستند که از میان آن‌ها می‌توان به آثار محمد ابن زکریای رازی و ابن سینا که قرن‌ها در اروپا تدریس می‌شده اشاره کرد. مورّخین غربی به هم‌همی این آثار عنوان «طب عرب» را اطلاق کرده‌اند. «سیریل الگود»^۱ در این مورد می‌گوید:

«این سؤال ممکن است برای خواننده پیش آید که چرا دانشی که عالمان مهم آن جملگی غیر عرب بوده‌اند در دنیا به نام عرب موصوف گردیده است. این تناقض در گذشته نیز مورد توجه بوده و حتی پیشینیان در برابر این حقیقت که تمام رجال دوران حکومت عرب، غیر عرب بوده‌اند غرق شگفتی گردیده‌اند» [۶ ص ۲۹۷].

۱- دکتر سیریل الگود (۱۸۹۲-۱۹۷۰) در سال ۱۹۲۶ به عنوان پزشک سفارت انگلیس به ایران آمد و مدت ۱۰ سال (۱۳۱۴-۱۳۰۴ شمسی) در ایران بود. وی به توصیه ادوارد براون و با همفکری دانشمندان ایرانی از همان زمان بررسی و پژوهش درباره تاریخ پزشکی اسلام و ایران را آغاز کرد.

سیریل الگود ضمن اعتراف به این حقیقت که اطبای مهم قدیم
جملگی غیر عرب بوده‌اند در بیان علت عرب نامیدن آن‌ها دست به
توجیهی نادرست زده می‌گوید:

« این اعراب بودند که اولین بار طبّ یونانی را فرا گرفته و آن را
توسعه دادند.»

ما در گفتارهای بعدی در این مورد مفصّل سخن خواهیم گفت و
خواهیم دید که گرچه اعراب نقش اساسی در ترجمه‌ی آثار طبّی
یونان داشته و این ترجمه‌ها بعدها مورد استفاده‌ی پزشکان بزرگ
مسلمان قرار گرفته است لیکن چنین نبوده است که طبّ سنتی ایران
کاملاً ریشه‌ی یونانی داشته باشد بلکه پزشکانی چون «رازی» و «بوعلی
سینا» ضمن آموختن اصول طبّ یونانی آن را با تجارب خود و نیز با
دستورات مربوط به طبّ اسلامی بارور کرده‌اند. بنابراین اطلاق طب
عرب به آثار آن‌ها با این توجیه که این اعراب بودند که ابتدا طبّ
یونانی را آموخته و توسعه دادند صحیح به نظر نمی‌رسد و همان طور
که قبلاً ذکر کردیم علت اصلی این نام‌گذاری عربی بودن متن آثار
آن‌ها بوده است. این حقیقت را «جورج سارتون» در کتاب مقدمه بر
تاریخ علم به خوبی مورد توجه قرار داده می‌گوید:

« در میان اعراب مسلمان، عده‌ی کمی فیلسوف و دانشمند وجود
داشته است و غالب علمای اسلامی غیر عرب بوده‌اند و از جمله‌ی
آن‌ها، محمد ابن زکریای رازی، ابن سینا، ابوریحان بیرونی،

خوارزمی و... همه ایرانی بوده‌اند. اما سرّ این که خاورشناسان همه‌ی دانشمندان ایرانی را که در نهضت علمی اسلامی سهمی عظیم دارند، عرب نامیده‌اند، عربی بودن تألیفات آنان بوده است. می‌دانیم که قلمرو وسیع اسلامی بعد از یک قرن از ظهور اسلام، بسیاری از ملل، از ایران تا اندلس را در بر گرفت و این ملل متنوع (ایران، روم، مصر، مغرب، اندلس و...) به علت پیدایش وحدت سیاسی و اقتصادی مجبور بودند با یکدیگر آمیزش داشته باشند و پس از غلبه‌ی عرب و استقرار اسلام در این ممالک پهناور، این آمیزش و اختلاط ضروری، خواه ناخواه هرچه زودتر روی می‌داد. از آن رو هنوز قرن اول اسلام به پایان نرسیده بود که این ملل برای افهام و تفهیم با یکدیگر به استفاده از آثار علمی خویش پرداختند منتهی برای این که یکدیگر را بهتر درک کنند، زبانی واحد لازم بود که آثار و کتب علمی خویش را به آن زبان واحد برگردانند. این مشکل را زبان عربی که با لشکریان اسلام به اقطار عالم برده شده بود حل کرد. ایرانیان نیز از همان بدو ورود اسلام به کشورشان به فراگرفتن زبان عربی مشغول شدند و به زودی بسیاری از شعرا و ادبا و نویسندگان ایرانی باب شعرسرای و کتابت و نویسندگی را در زبان عرب بگشودند» [مقدمه بر تاریخ علم، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۳، ترجمه غلام حسین صدری افشار].

بنابراین می‌توان نتیجه‌گیری کرد که «طب عرب» واژه‌ای کاملاً جعلی است لذا تأکید می‌کنیم که در هر قسمت از این کتاب که در کلام مورخین از این واژه استفاده شده، منظور همان «طب سنتی ایران» است.

البته لازم به ذکر است که در برخی از روایات طبّی ما واژه ی «طب عرب» در کلام امام معصوم علیه السلام مورد استفاده قرار گرفته است که با دقت در آن متوجه می شویم که منظور «طب اسلامی» است که در ادامه تعریف آن را ارائه می دهیم.

۴- طبّ اسلامی :

برخلاف تصور اولیه، «طب اسلامی» واژه ای نامانوس و غریب نبوده و چنین نیست که ساخته و پرداخته ی ذهن ما باشد بلکه به کرات توسط مورخین حتی غیرمسلمان مورد استفاده قرار گرفته است. اگر در اینترنت عبارت Islamic Medicine را جستجو کنید خواهید دید که در بیش از ۴۰۰ هزار صفحه ی وب به کار رفته که از حیث دفعات تکرار، تقریباً برابر با عبارت Unani medicine می باشد.

علت رواج این واژه این است که تقریباً تمام مورّخین و کسانی که در مورد تاریخ طب بحث کرده‌اند طبّ اسلامی را معادل طبّ سنتی ایران گرفته‌اند. در واقع چون پیشگامان طب سنتی مسلمان بوده‌اند، آن را طب اسلامی نامیده‌اند. پس منظور آنان از طب اسلامی، «طب دوران تمدن اسلامی» است. این در حالی است که بر اساس آنچه گفته شد گرچه طبّ سنتی از دستورات اسلامی بی‌بهره نبوده ولی بیشتر، از طب یونانی تغذیه نموده است.

به عقیده ی ما طبّ اسلامی عبارت است از :

« مجموعه تعالیم مرتبط با حفظ سلامت یا درمان بیماری های
جسم و روان که در قرآن کریم یا کلام معصومین علیهم السلام
مورد اشاره قرار گرفته است.»

بر اساس آیات قرآن کریم و روایات ما و آنچه علمای بزرگ ما
تاکید کرده اند علم طب با سایر علوم بشری یک تفاوت اساسی دارد
و آن این که آگاهی از آن عمدتاً از طریق وحی است:
□ در روایت از معصوم علیه السلام نقل شده است که:

«خداوند آدم را از بهشت فرود آورد و او را از آگاهی به همه چیز
برخوردار ساخت. نجوم و پزشکی از آن جمله بود.» [۳۰ ص ۱۴]
□ «شیخ مفید» نیز در کتاب خود با عنوان «تصحیح الاعتقاد» گفته
است :

«طب دانشی است درست که آگاهی از آن امری ثابت است و راه
دسترسی بدان نیز وحی است. آگاهان به این دانش، آن را تنها از
پیامبران بهره گرفته اند چه آن که نه برای آگاهی یافتن از حقیقت
بیماری، جز به کمک سمع (ادله نقلی) راهی هست و نه برای آگاه
شدن به درمان، راهی جز توفیق. بدین سان، ثابت می شود که یگانه
راه این آگاهی، شنیدن از همان خدایی است که به همه نهفته ها
آگاه است.»

□ طبابت کار خداوند است. «و اذا مرضت فهو یشفین» [شعراء ۸۰]

اوست که شفا می دهد و اوست که حتی استخوان شکسته را
جوش می دهد:

« یا من یشفی المرضى » و « یا جابر العظم الكثير »

[دعای جوشن کبیر]

□ و حتی نام «طیب» از اسامی پرودگارست :

رسول اکرم خطاب به فردی که خود را طیب معرفی کرد فرمود:
«انت رفیق و الله طیب» یعنی تو رفیق بیمار هستی و خداوند متعال
طیب است.

بر این تعریف از طب اسلامی البته انتقادهای زیادی وارد شده است.
مورخین غربی مثل «ادوارد براون»، «جرجی زیدان» و «سیریل الگود»
برای طب اسلامی به مفهومی که اشاره شد، وجود خارجی قائل نبوده
و معتقدند که در قرآن کریم و کلام رسول اکرم صلی الله علیه و آله
نکات سودمند طبی وجود ندارد و صرفاً مطالبی غیر دقیق مشاهده
می شود! و پیامبر اسلام نیز اگر مطالبی در مورد طب گفته است آنها
را از «حارث بن کلد» طیب فارغ التحصیل از جندی شاپور آموخته
است!

انشاء الله در آینده تعدادی از این انتقادات را مطرح و پاسخ آنها را
در حد توان ارائه خواهیم داد.

برداشت ناصواب از واژه طب اسلامی باعث شده تا مؤلف کتاب «تاریخ طب در ایران پس از اسلام» چنین اظهار نظر کند که:

«اصولاً طبّ اسلامی در دنباله‌ی طب ایران و یونان و اسکندریه می‌باشد: بدین معنی که طبّ اسلامی شاگرد مکاتب بالاست. اطّبا و دانشمندان طبّ اسلامی همه در دنباله‌ی مکاتب فوق‌الذکر تعلیم یافته و استفادات آن‌ها از کتب و آثار دانشمندان سرزمین یونان، ایران، اسکندریه و انطاکیه که منضم با طب هندی است بوده است.» [۴۰ ص ۱۱۲]

از نظر نویسنده چون پزشکان مسلمانی نظیر رازی و ابن سینا شاگرد مکتب طبی یونان بوده‌اند پس طبّ اسلامی نیز شاگرد آن مکاتب است. در صورتی که طبّ اسلامی به مفهوم واقعی آن هویت مستقلی داشته و ریشه در وحی و تعالیم آن دارد لذا نمی‌تواند شاگرد مکاتب بشری باشد. اسلام که کامل‌ترین دین است در کدام یک از معارف خود شاگرد سایر مکاتب بوده است که در طب دنباله‌رو آن‌ها باشد؟ مگر در روایت نمی‌خوانیم که:

«الاسلامُ یعلو ولا یعلیٰ علیہ» این طرز تلقی غلط از طبّ اسلامی کار را به آنجا می‌رساند که مؤلف، آثار مربوط به پزشکان یونانی حاضر در دربار خلفای عباسی را نیز به حساب طبّ اسلامی می‌گذارد. نویسنده در ص ۲۲۵ کتاب خود می‌گوید:

« خاندان بختیشوع که عموماً شاگرد دانشگاه جندی شاپور بودند بالغ بر سه قرن آثاری در طب اسلامی از خود باقی گذارده‌اند! »

این درحالی است که خاندان بختیشوع اصلاً مسلمان نبوده و کلام قرآن و ائمه علیهم السلام محور علم آنان نبوده است بنابراین نمی‌توان آثار آن‌ها را منسوب به طب اسلامی دانست.

البته منکر این واقعیت نمی‌شویم که بسیاری از تعالیم بهداشتی و طبی اسلام در میان ملل قبل از اسلام نیز رواج داشته است به عنوان مثال حجامت از سنت‌های پیامبران گذشته شمرده شده است و در طب یونان نیز جایگاه ویژه‌ای داشته است ولی اصول مربوط به حجامت به طور دقیق توسط معصومین علیهم السلام تبیین شده و تمام جزئیات مربوطه حتی زمان مناسب برای انجام آن اعم از فصل، ماه، روز و ساعت و این که قبل و بعد از آن چه تغذیه‌ای مناسب است و از چه چیزهایی باید پرهیز کرد و نیز خواص مربوط به آن و... توسط آن بزرگواران شرح داده شده است.

بنابراین مورخین و نویسندگان غربی همان اشتباهی را که در خلق واژه «طب عرب» مرتکب شده‌اند، در به کارگیری واژه «طب اسلامی» تکرار کرده‌اند با این تفاوت که «طب عرب» واژه‌ای غیر منطقی است در حالی که برای «طب اسلامی» تعریفی صحیح وجود دارد.

به عقیده‌ی ما اگرچه میان اصول حاکم بر طبّ اسلامی و طبّ سنتی وجه اشتراک زیادی وجود دارد ولی این اختلاف عمده هم وجود دارد که ریشه اصلی طبّ سنتی، یونانی است نه اسلامی. بحث در مورد شباهت‌ها و تفاوت‌های این دو، گسترده است و مجال دیگری را می‌طلبد.

اعتقاد ما این است که می‌توانیم، مبنای حرکت خود در طب را تعالیم اسلامی قرار دهیم و بنایی بسازیم که پی‌ریزی و ستون‌های آن طبّ اسلامی باشد و البته در این راه می‌توان از تجربیات ارزشمند موجود در آثار طبّ سنتی هم استفاده کرد.

گفتار سوم :

آیا مبدأ پیدایش طب، یونان است؟

این که مبدأ اولیه‌ی طب، یونان است، مطلبی است که همه‌ی مورّخین بر آن اتفاق نظر ندارند. سیریل الگود در کتاب تاریخ پزشکی ایران می‌گوید :

«... تا آنجا که از اطلاعات دست آمده معلوم می‌شود، در ایران قدیم وضعیت طب پیشرفته‌تر از آشور بود حتی به جرأت می‌توان پا را فراتر نهاده گفت که ایرانیان اصول آن چیزی را که طبّ یونانی نامیده شده به یونانیان تعلیم داده‌اند. در سال ۷۰۰ پیش از میلاد، هیچ گونه اثری از علم و فرهنگ بر یونانیان مشهود نبود با این حال ۲۰۰ سال پس از آن یونانیان چنان در علوم و فنون پیشرفت کرده بودند که بقراط توانست رساله‌هایی در دانش پزشکی به رشته‌ی تحریر درآورد و عنوان پدر طب را برای خود کسب کند. خیلی بعید به نظر می‌رسد که یونانیان در طی این دو قرن روشی را که اکنون به نام روش بقراط معروف است، خود به خود پدید آورده باشند. به علاوه در آثار و کلمات بقراط نشانه‌های تازگی کاملاً آشکار است و هیچ گونه اثر تحول تدریجی در آن‌ها دیده نمی‌شود... حتی خود

یونانی‌ها هم فرضیه‌ی طبایع چهارگانه‌ی خود را یک فرضیه‌ی بیگانه شناخته و به رسم آن زمان، ایرانی می‌نامیدند.» [۶ ص ۳۶]

مرحوم دکتر نجم‌آبادی نیز در کتاب *تاریخ طب در ایران* ضمن اشاره به این مطلب اذعان می‌کند که «مکتب طبی زرتشت» خیلی پیشتر از مکاتب طبی یونان، در عالم وجود داشته است. [۳۹]

ممکن است سوال شود اگر مبداء علم طب، ایران است نه یونان پس چرا مدرک و نشانه‌ی آن که بر این امر مهم دلالت کند وجود ندارد؟

پاسخ را باید در حمله اسکندر مقدونی به ایران جستجو کرد:

«به استناد آراء و عقائد مورخین و محققین ایرانی و خارجی تصرف ایران توسط اسکندر مقدونی سبب رشد و گسترش دانش در یونان و برعکس ویرانی و تنزل شدید سطح علم در ایران گردید. در عوض زبان و تمدن یونانی در ایران رواج پیدا کرد... آنچه مطالب پزشکی، فلسفی، کشاورزی، نجوم و غیره که مهم و سودمند بودند به دستور اسکندر به یونانی ترجمه شد و کتابها و اسناد بعد از ترجمه نابود گردیدند. پس از تشکیل دولتهای اشکانی و ساسانی همین دانشی که از ایران به یونان انتقال یافته بود دوباره تحت عنوان دانش یونانی به ایران و بعد از اسلام به درگاه خلفا بازگشت» [۲۶]

گفتار چهارم:

طب در ایران پیش از ظهور اسلام

طب در ایران باستان دارای مقامی ارزنده بود و همان طور که گفتیم بر اساس نظر برخی مورّخین، اولین بار یونانیان طب را از ایرانیان آموختند ولی بعد از ظهور بقراط، دوران درخشان طبّ یونانی فرا رسیده و در اثر اختلاط ایرانیان با آنها و نیز جنگ‌هایی که بین ایران و یونان رخ داد، مجددا علم طب از یونان به ایران منتقل شد و آثار زیادی بر طب ایران گذاشت و از آن زمان شاهد حضور اطّباء یونان در دربار هخامنشیان می باشیم.

مهد اولیه طبّ یونانی در ایران را می توان مدرسه‌ی جندی شاپور دانست که توسط شاپور اول تأسیس شد. توضیح این که در دوران شاپور اول و شاپور دوم و پس از آن انوشیروان، بسیاری از دانشمندان ساکن یونان بر اثر اختلافات مذهبی که در روم شرقی پیش آمده بود، جلای وطن کرده در ایران اقامت گزیدند و پادشاهان ساسانی نیز از آنها استقبال کردند. نتیجه‌ی این رویداد برای کشور ما

تأسیس دانشگاه بزرگ جندی شاپور و بیمارستان منضم بدان بود و حضور پزشکان یونانی که به دنبال بسته شدن مدرسه‌ی اداسا به امر امپراطور روم شرقی، در سال ۴۸۹ میلادی به ایران پناهنده شده بودند، بر رونق این دانشگاه افزود.

از وقایع مهم دوران سلطنت انوشیروان (۵۷۸ - ۵۳۱ میلادی) این است که در زمان او آثار مهم نویسندگان یونان و هند از جمله آثار افلاطون، ارسطو، کلیله و دمنه و... به فارسی ترجمه شد و این امر نیز موجب رونق بیشتر جندی شاپور گردید. [۶ ص ۷۱]

بر خلاف آنچه از تخریب آثار علمی فرهنگی ایران توسط اعراب مهاجم گفته می‌شود، مدرسه‌ی جندی شاپور در سال ۶۳۶ میلادی که شهر به دست مسلمانان تسلیم شد، از گزند و آسیب آنان در امان ماند و هم‌چنان در سراسر دنیای اسلام به عنوان بزرگ‌ترین مرکز تعلیم پزشکی باقی بود تا وقتی که به سبب گسترش مرکز خلافت در بغداد و احضار اطبای جندی شاپور به آنجا، از استادان خوب محروم شد و به تدریج رو به انحطاط نهاد و امروز تنها ویرانه‌های آن که «شاه‌آباد» نامیده می‌شود، در شمال غربی شوشتر قرار دارد. [۶ ص ۶۹]

بنابراین بر اساس شواهدی که ذکر شد، طب سنتی ایران در دوران قبل از اسلام را می‌توان تا حد زیادی متأثر از طب یونانی دانست.

گفتار پنجم:

طب در صدر اسلام و دوران خلافت بنی‌امیه

به طور کلی مورّخین ویژگی ممتازی را برای طب در این دوران ذکر نکرده‌اند. ترجمه‌ها و تألیفات در دوران بنی‌امیه بسیار محدود و محدود بوده است که علت اساسی آن را سرگرمی و اشتغال بنی‌امیه به بسط قلمرو اسلامی دانسته‌اند. [۴۰ص ۲۰۱]

با کمی دقت متوجه می‌شویم که منظور مورّخین از رکود طب در این دوران و یا همان طور که خواهید دید، پیشرفت و شکوفایی آن در دوران بنی‌عباس، همان طب سنتی ریشه گرفته از طب یونانی است. در صورتی که به عقیده‌ی ما، طب اسلامی با تعریف مورد نظر ما، در همین ایام که دوران امامت ائمه اطهار علیهم السلام است متولد شده و از این نظر این دوران بسیار مهم است.

مورّخین غربی گرچه اقرار کرده‌اند که بعد از ظهور اسلام، مشعل علم به دست اعراب افتاد ولی این که دین اسلام و پیشوایان آن، صاحب نظر در طب باشند را قبول ندارند و یا کم اهمیت جلوه

داده‌اند. آنها تعالیم طبی پیشوایان اسلامی را کم ارزش معرفی کرده و عمل به آن تعالیم را لازم ندانسته‌اند.

از جمله‌ی این مورّخین معروف، «ادوارد براون» است. وی در کتاب «تاریخ طبّ اسلامی»^۱ مطالب خلاف واقعی در این مورد بیان کرده است که در اینجا به چند مورد آن اشاره می‌کنیم:

«پزشک زمان پیامبر اسلام حارث بن کلدیه بود. وی پزشکی را در ایران و در جندی شاپور آموخته و به شهر خود طائف برگشته و در آنجا مشغول طبابت شده شهرت زیادی پیدا کرده بود. هرکس در زمان پیامبر بیمار می‌شد، حضرت او را نزد حارث می‌فرستاد».

[۲۴ ص ۴۱۳]

«پیغمبر اکرم نظرات پزشکی و بهداشتی خود را به احتمال قوی از همین حارث گرفته است»

[۹ ص ۴۴]

«پیامبر اسلام با این که بیان می‌دارد خداوند برای هر دردی که نازل فرموده دوائی مناسب آن تعیین فرموده، معالجه را تنها به سه طریق تجویز عسل، حجامت و داغ کردن منحصر ساخته است».

[۹ ص ۴۵]

«در قرآن جز اشاره به زخم و مطالب جنین شناسی غیر دقیق و غیر فنی بسیار رایج و معمول، دیگر مطلب طبی علمی نمی‌توان یافت».

[۷ ص ۴۵]

۱- این کتاب مشتمل بر چهار خطابه است که ادوارد براون در طی تقریباً ۱۶ جلسه در دانشگاه کمبریج در مدت دو سال تحصیلی (۲۱-۱۹۱۹) ایراد کرده است.

در اینجا در پی پاسخ دادن به اظهار نظرهای خلاف واقع فوق نیستیم و پاسخ آن را انشاءالله به فرصتی دیگر موکول می‌کنیم و اثبات می‌کنیم که نظرات طبی پیامبر اکرم و ائمه‌ی اطهار علیهم السلام ریشه در وحی داشته از فرد خاصی گرفته نشده‌اند و البته یکی از مهمترین این تعالیم حجامت است که در شب معراج به آن توصیه‌ی اکید شده است. و نیز خواهید دید که اگرچه تجویز عسل و حجامت از ارکان طب اسلامی هستند ولی دستورات طبی اسلام بسیار فراتر از آنهاست و باز متوجه خواهید شد که مطالب طبی قرآن کریم، محدود به جنین شناسی نمی‌شود گرچه امروزه بنابر اعتراف جنین شناسان بزرگ جهان مثل پروفیسور «کیت مور» و دکتر «موریس بوکای» در کتاب «مقایسه ای میان تورات، انجیل، قرآن و علم» [دفتر نشر فرهنگ اسلامی ترجمه مهندس ذبیح ... دبیر] ثابت شده است که جنین شناسی قرآن هم بسیار علمی و دقیق می‌باشد.

ادوارد براون در قسمت دیگری از سخنانش، با استناد به سخنان ابن خلدون بیان می‌کند که لازم نیست به دستورات طبی پیامبر اسلام پایبند باشیم:

«ابن خلدون که از نوابغ جهان است با اشاره به طب‌النبی و طب محلی عربی با نظری دقیق و نکته‌سنج می‌گوید که به ما هیچ گاه توصیه نشده است تا به آن اصول پایبند باشیم و از آن منحصرراً پیروی کنیم زیرا که بعثت پیامبر از برای آن بود تا قانون الهی را بر ما تجویز کنند و تعلیم دهند و هرگز رسالت وی جنبه‌ی تعلیم طب و امور روزمره‌ی زندگی را شامل نبوده است. در بیان همین مبحث یادآور می‌شود که زمانی پیامبر اکرم عمل لقاح مصنوعی درخت خرما را حرام کرد و در نتیجه خسران

بسیاری متوجه محصول شد به طوری که حرمت این عمل را برداشته فرمودند: شما به آنچه مربوط به منافع این جهانی است بهتر از من آگاهید! سپس ابن خلدون اضافه می‌کند که: پس هیچ کس الزامی ندارد که به تجویزی که به ما رسیده است حتی اگر از طریق حدیث معتبر و صحیح هم باشد، معتقد و مؤمن باشد و به آن عمل کند و حدیث و سنتی دال بر چنین الزامی وجود ندارد. به هر حال این نیز صحیح و درست است که اگر کسی بخواهد از این داروها به منظور تحصیل و کسب فیض الهی استفاده کند و اگر کسی آن داروها را با ایمان کامل به کار برد، ممکن است از آنها اگرچه در علم طب به معنی اخص محلی ندارند. باز فایده‌ی بسیار برد.» [۹ص ۴۵]

گذشته از مسائل طبی، ملاحظه می‌فرمایید که این نظرات که می‌گوید دانش پیامبر صلی الله علیه و آله محدود و هم سطح با دانش آدمیان عصر جاهلیت بوده است و طبعاً چنین دانشی با خطا و اشتباه همراه بوده کاملاً با اعتقادات مذهبی ما در مورد شخصیت حضرت در تضاد است و تعجب است که چرا با گذشت ۳۰ سال از انقلاب، هنوز یکی از خیابان‌های پایتخت به نام ادوارد براون است و هنوز کتاب وی با عنوان «تاریخ طب اسلامی» که حاوی این مطالب است تجدید چاپ می‌شود؟

در مورد استناد این مورخین به روایت لقاح درختان خرما نیز شایان ذکر است که این روایت تنها در منابع اهل سنت آمده و عالمان شیعه

مثل علامه عسکری [در مقدمه کتاب خود با عنوان «معالم المدرستین» که در سال ۱۳۸۷ توسط مؤسسه فرهنگی و اطلاع رسانی تیبان چاپ شده است] آن را از هر جهت مردود دانسته اند.

«ابن خلدون صریحا در کتاب خود به نام «مقدمه» می گوید سخنان پیامبر در باب طب، همان سخنان و عقاید اعراب بادیه نشین بود و خود به طیب مراجعه می کرد.»

برخلاف این دیدگاه های انحرافی، ما معتقدیم که می توان برای طب، بنایی بر مبنای تعریفمان از طب اسلامی، بنیان نهاد. ما معتقدیم که گرچه بعثت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله جهت تکمیل مکارم اخلاق بوده (بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ) نه تعلیم طب، ولی اینطور هم نیست که اسلام به عنوان آخرین و کامل ترین برنامه ی سعادت بشری، از سلامت جسم افراد غفلت کرده باشد. آن هم دینی که عقل سالم را در بدن سالم می داند و اگر فردی سالم نباشد، او را از انجام وظایف عبادی خود معاف می کند و می خواهد تا پیروان خود نگرانی بابت سلامت خود نداشته باشند.

چگونه ممکن است که تنها بیش از ۵۰۰ حدیث و روایت در مورد حجامت و اصول مربوط به آن داشته باشیم آنگاه نتیجه بگیریم که این احادیث حتی در صورت صحت و اعتبار، لازم الاجرا نمی باشند؟ آیا نعوذ باللّه، ائمه ی اطهار علیهم السلام بیهوده گویی کرده اند؟ البته باز جای شکرش باقی است که ابن خلدون در پایان سخنانش امکان

فایده‌ی بسیار بردن از عمل به تعالیم طبی اسلام را در صورت ایمان کامل داشتن به آن‌ها، تأیید کرده و حداقل اثر تلقینی برای آن‌ها قائل شده است.

با کمی دقت در سخنان فوق متوجه می‌شویم که از همان زمان تلاش‌ها و برنامه‌هایی وجود داشته تا علما و مردم ما را به این باور برسانند که دین و تعالیم آن صرفاً برای آخرت و مسائل ماورای طبیعی بوده و نباید در امور روزمره‌ی زندگی مثل طب و نجوم و... دخالت داده شود و جایگاه و شأن دین بالاتر از آن است که بخواهد در امور دنیوی دخالت کند. در ادامه خواهیم دید که استعمار با تقویت چنین باور به ظاهر افتخارآمیزی توانست مردم را نسبت به علوم پدران خود بدبین و کاری کند که دست از آن علوم کشیده و یکسره تابع سلطه‌ی علمی و فرهنگی غرب شوند.

ادوارد براون دوران حکومت خلفای عباسی را از آن نظر که دوره‌ی ترجمه‌ی آثار طبی یونان به زبان عربی است، دوران زرین نامیده و قبل از این دوران، سه دوره‌ی زمانی قائل می‌شود که عبارت است از: [۸ ص ۴۲]

الف - دوره‌ی جاهلیت (قبل از اسلام)

ب - مقارن با بعثت پیامبر اکرم تا پایان حکومت خلفای راشدین

ج - دوران حکومت بنی‌امیه

وی با توجه به دیدگاه خود که طب عرب را همان طب یونانی می‌داند که مورد توجه خلفای عباسی قرار گرفته است و برای طب اسلامی هویت ارزشمندی قائل نشده، ارزش این دوران را از نظر طبیبی رد کرده و گفته است:

«تصوّر می‌کنم که در مشخص کردن تفاوت عمیق و بسیاری که بین آنچه در زمان جاهلیت و بلافاصله پس از بعثت پیامبر اکرم و خلفای راشدین علم طب خوانده می‌شد با اصول دقیق مبتنی بر اساس طب بقراط و جالینوس که در زمان خلفای اولیه‌ی عباسی معمول گشت، بقدر کافی سخن گفته آن را آشکار ساخته‌ام.»

جرجی زیدان نیز چون ادوارد براون، طب اسلامی به مفهوم واقعی آن را نشناخته و هر جا سخن از طب اسلامی یا طب عرب به میان آورده، منظورش همان طب یونانی است که در اثر ترجمه‌ی آثار طبیبی یونان و عمدتاً در زمان خلفای عباسی به دست مسلمانان افتاده است. وی در کتاب خود علوم اعراب بعد از اسلام را بر اساس منشأ پیدایش آن‌ها به سه بخش تقسیم کرده است: [۲۴ ص ۴۳۳ و ۵۳۰]

الف - علوم اسلامی یعنی علوم که به واسطه‌ی اسلام پدید آمده و شامل علوم شرعی، دینی و حدیث و تفسیر و... می‌شود.

ب - علوم که در زمان جاهلیت هم بوده و با ظهور اسلام ترقی کرده است مثل شعر و ادبیات.

ج - علوم دخیل یا بیگانه یعنی علمی که از زبان دیگری ترجمه و نقل شده است.

و بعد طب را جزء علوم دسته‌ی سوم قرار می‌دهد.
سیریل الگود در کتاب «تاریخ پزشکی ایران» در مورد نکات طبّی قرآن می‌گوید:

«در باب حفظ صحت و بهداشت شخصی در قرآن به دادن دستورات حکیمانه اکتفا شده است. کُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا از آن جمله است ولی این دستور به ظاهر نامناسب هم وارد شده که مادران باید کودکان خود را تا دو سال کامل شیر بدهند. این چنین نکات طبّی که شعرای اولیه‌ی عرب نیز در اشعار خود وارد ساخته‌اند، حائز هیچ گونه ارزش علمی نیستند و چیزی درباره‌ی معلومات پزشکی اعراب آن زمان به دست نمی‌دهند.» [۶ ص ۸۴]

جالب اینجاست که وی بر جایی دست گذاشته که از همان جا حقانیت قرآن اثبات شده است زیرا امروزه با پیشرفت‌های علمی و با پی‌بردن به نقش و اهمیت شیر مادر در تأمین سلامت جسم و روان کودک، مشخص شده است که دستور قرآن مبنی بر این که مادران تا دو سال به فرزندان خود شیر بدهند، کاملاً صحیح بوده و این توصیه امروزه جزء اهداف مجامع بهداشتی جهان قرار گرفته که این خود نشانه‌ی اوج عظمت دستورات طبّی اسلام در چهارده قرن قبل می‌باشد. ما انشاءالله در آینده با بیان اصول طبّی در قرآن کریم، پاسخ ادعاهای مورّخین غربی که طبّ اسلامی و حقایق طبّی قرآن را کمرنگ جلوه

داده‌اند خواهیم داد اما آنچه در پایان این گفتار جالب توجه است، این است که سیریل الگود خود، ضمن بیان حکایتی از سعدی، به این حقیقت که مسلمانان صدر اسلام، تحت تأثیر تعالیم قرآن و رسول خدا صلی الله علیه و آله از صحت و سلامت خوبی برخوردار بوده‌اند، اعتراف کرده است:

«تندرستی و نیرومندی اعراب آن زمان و در نتیجه عدم نیاز آن‌ها به روش‌های پیچیده‌ی طبی نیز در داستان‌های گوناگون وارد شده است... سعدی شاعر و نویسنده‌ی ایرانی در کتاب گلستان خویش حکایت می‌کند که یکی از ملوک عجم، طیبی حاذق را به خدمت مصطفی صلی الله علیه و آله فرستاد. سالی در دربار عرب بود و کسی از وی معالجتی نخواست. پیش پیامبر آمد و گله کرد که بنده را برای معالجت اصحاب به خدمت فرستاده‌اند و در این مدت کسی التفات نکرد تا خدمتی که بر بنده معین است به جای آرد. رسول خدا گفت که این طایفه را طریقی هست که تا اشتها غالب نشود نخورند و هنوز اشتها باقی باشد، دست از طعام بردارند. حکیم گفت این است موجب تندرستی. زمین ببوسید و برفت.» [۶ ص ۸۷]

سخن آن‌گه کند حکیم آغاز یا سر انگشت سوی لقمه دراز
که ز ناگفتنش خلل زاید یا ز ناخوردنش بجان آید
لاجرم حکمتش بود گفتار خوردنش تندرستی آرد بار

ادوارد براون خدمت یا خیانت:



به جهت اهمیت سخنان ادوارد براون و این که او سردمدار، مشوق و راهنمای سایر مورخان در کشور ما بوده است و از آنجایی که او را جزء خدمتکاران به فرهنگ ایران برمی شمردند و کمتر کسی تاکنون به نقد او پرداخته است، لازم دیدیم که حداقل قسمتهایی از نظرات «حجت الاسلام پورطباطبایی» کارشناس پژوهش دفتر تبلیغات اسلامی قم که در مقاله ای با عنوان «مأمور مخفی حاکم بزرگ برای ترویج بهائیت» [هفته نامه پنجره شماره ۷۵ ص ۵۲] درج شده است بیاوریم:

«یکی از شرق شناسان بنام، که شاید هر فرد اهل مطالعه تاریخ و فرهنگ با نام و آثار او آشنا باشد ادوارد براون انگلیسی است که به

جهت تسلط بر فرهنگ و زبان ایرانیان در کشورمان به نوعی مطرح تر از دیگر شرق شناسان است، چه آن که نام او به عنوان یکی از مفاخر فرهنگی برای یکی از خیابان های پایتخت نیز انتخاب شده است.... براون بدون توجه به واکنش های تند مردم ایران نسبت به بایه، از مظلومیت این جریان سخن می راند و روحانیت را نیز در جریان قتل ناصرالدین شاه در مقابل بایان متهم می کند و درصدد حمایت آشکارا از بایان برمی آید. حمایت براون از فرقه انحرافی بایه در آثار او متجلی است به طوری که کتاب ها و رسائل قابل توجهی را از جریان بایه ترجمه و تصحیح نموده است. او با اینکه پزشک بوده و از طرف دانشگاه کمبریج به ایران اعزام شده بود، هیچ تحقیقی در مورد بیماری های موجود در ایران انجام نمی دهد و گویی مأموریتی دیگر داشته است چنان که بعد از برگشتنش به انگلستان به جای رفتن به دانشکده پزشکی و ادامه دادن کار جراحی در آنجا، ریاست کرسی زبان فارسی را تا آخر عمر از دانشگاه کمبریج دریافت می کند و شاگردان بسیاری را بعد از خود برای ادامه کارهایش به ایران می فرستد. او خود در جایی می نویسد: کتاب گوینو را خواندم و وقتی دیدم درباره باییت و بهائیت کار کرده، آمدم ایران که ادامه کارهای گوینو را درباره بایان و بهائیان پیگیری کنم. براون خودش را در کتابش آدم دلسوزی معرفی می کند که می خواهد به فرهنگ و ادب ایران کمک کند درحالی که این کمک به فرهنگ و ادب ایرانی، پوششی است برای مأموریت او. ساده انگارانه است اگر دلیل سفر براون به ایران را فقط مطالعات پزشکی یا ادبی بدانیم؛ اگر این طور است چرا دانشگاه کمبریج که رییسش، از طرف دولت سایه انگلیس یا مستقیماً از

طرف مجموعه سلطنتی انتخاب می‌شود، با سفر او موافقت می‌کند و پس از بازگشت، تا پایان عمر بر کرسی ادبیات فارسی دانشگاه کمبریج تکیه می‌زند. کرسی ادبیات فارسی این دانشگاه معتبر، دست‌خوش کدام کار براون است؟ چرا ادوارد براون با لباس ایرانیان در روستاها می‌گشت و خیلی مواظب بود کسی سر از کار او در نیاورد؟ وقتی به ایران آمد فارسی را خوب بلد بود و هیچ کاری در زمینه پزشکی انجام نداد و اساساً برای این چیزها به ایران نیامده بود. از ما نخواهید که جمع‌آوری نسخه‌های خطی کتاب‌های اسلامی را نادیده بگیریم یا به حساب عرق ایران‌دوستی ادوارد براون بگذاریم. این نسخ خطی برای همیشه از ایران رفت و حالا در موزه‌های لندن است. در رفتار براون، تناقض و رندی دیده می‌شود. او دائم بر این نکته تأکید می‌کند که رابطه‌اش با دولت انگلیس خوب نیست و برای چاپ کتاب‌هایش مشکل دارد. از طرفی خانه و کلاس‌های او پر از دانشجویان علاقه‌مندی است که قرار است بعد از تدریس به ایران بیایند و نظیر کارهایی که براون کرده، کتاب‌هایی در مدح بابیت و بهائیت و در ذم مذهب رسمی خشن! (تشیع) بنویسند. اما در بعضی جاها این شیطنت‌ها از مسیر انگلیسی‌مأموریت، بیرون زده و براون را لو می‌دهد. آن‌جا که در ابتدای کتاب «یک سال در میان ایرانیان» [نشر اختران، ۱۳۸۴، ترجمه مانی صالحی علامه] می‌گوید قبل از ورود به ایران نام خدمت کارمان را عوض کردیم. نامش عمر بود، گفتیم از این به بعد او را علی صدا کنند؛ همان نامی که ایرانیان شیعه علاقه ویژه‌ای به آن دارند»

گفتار ششم:

طب در دوران خلفای عباسی

در دوران خلفای عباسی طب یونانی به مسلمین منتقل و در اختیار آنها قرار گرفت. دو حادثه‌ی مهم در این انتقال مؤثر بود:

الف) تأثیر جندی شاپور:

در سال ۷۶۲ میلادی، منصور خلیفه‌ی عباسی (۷۱۲ - ۷۷۵ م) شهر بغداد را تأسیس و آن را به عنوان پایتخت خود انتخاب کرد و از اینجا بود که بغداد به تدریج مرکز اقتدار خلافت عباسی شد. اما آنچه سبب شد که مرکزیت طب از جندی شاپور به بغداد منتقل شود، بیماری دشوار منصور بود که همه‌ی مشاوران طبی وی از تشخیص و درمان آن ناتوان شدند لذا او جورجیس بن بختیشوع، رئیس جندی شاپور را احضار کرد و وی با درمانی مناسب، بیماری خلیفه را مرتفع نمود. علاقه‌ی منصور به جورجیس باعث شد تا او را نزد خود نگاه دارد و از آنجایی که جورجیس به تألیف علاقه داشت و زبان‌های عربی،

سریانی، فارسی و یونانی را به خوبی می‌دانست، همین که نزد منصور مقرب شد، پاره‌ای از کتب طبی را از یونانی به عربی برای وی ترجمه کرد و در واقع از همین جا بود که کار ترجمه‌ی کتب یونانی به عربی در زمان عباسیان شروع شد و نیز از همین زمان بود که جندی شاپور که مقارن میلاد پیامبر اکرم به اوج عظمت خود رسیده بود، رو به افول نهاد به طوری که از اواخر قرن ۸ میلادی (دوم هجری)، نفوذ آن در جهان اسلام چندان نبوده است. [۹] و [۲۴ ص ۵۵۴]

هم‌چنین تأسیس بیمارستان مهم بغداد توسط منصور که پایه و اساس مدرسه‌ی طب بغداد گردید، سبب شد تا همه‌ی اطبای معروف بغداد از دوره‌ی بختیشوع تا زمان رازی در این بیمارستان به سر برده، تدریس و طبابت کنند. [۶ ص ۹۱]

ب) نهضت ترجمه:

اگرچه مطالعه‌ی آثار یونانی اولین بار به وسیله‌ی خلفای عباسی امکان پذیر نگردیده بود زیرا اصول طب که در جندی شاپور متداول بود نیز به مقدار زیادی یونانی بود ولی در این دوران همان طور که قبلاً هم ذکر شد، در اثر توجه خلفای عباسی به علم و ترجمه‌ی کتب یونانی، طب یونانی در اختیار مسلمانان قرار گرفت.

خلفای عباسی با خرید و به غنیمت گرفتن نسخ بی‌شماری از کتب یونانی، آن‌ها را گرد آورده در کتابخانه‌ی سلطنتی جای دادند و

به سفارش آنان بسیاری از آن کتب توسط علمایی که به دربار خود جلب کرده بودند به عربی ترجمه شد. [۹] امر ترجمه در عهد هارون و مأمون به اوج خود رسید. [۴۰ ص ۲۰۲]

در زمان هارون الرشید (۱۷۰-۱۹۳ ه ق) از یک طرف با آمد و شد دانشمندان و پزشکان هندی و ایرانی به بغداد توجه عمومی به علوم و کتب پیشینیان گسترش یافت و از طرف دیگر هارون، بعد از فتح شهرهای روم، کتابهای بسیاری از آن بلاد به دست آورد و آنها را به بغداد حمل و طیب خود «یوحنا ابن ماسویه» را دستور داد تا آن کتابها را به عربی ترجمه کند و این کتابها عمدتاً راجع به طب یونانی بود. [۲۴ ص ۵۵۴]

در زمان مأمون نیز وی نامه‌ای به پادشاه روم فرستاده از او خواست تا منتخباتی از علوم قدیم که در بلاد روم ذخیره شده را برای وی بفرستد و پادشاه روم پذیرفت. نمایندگان مأمون به آن بلاد رفته آنچه را پسندیدند جمع آوری کرده نزد مأمون فرستادند [۲۴]

مأمون که با اتکا به قدرت مادی دستگاه خلافت بزرگ‌ترین مترجمان را گرد خویش جمع کرده بود، اساس «مدرسه‌ی مترجمان» را بنا نهاد. [۶ ص ۱۲۲]

مورّخین، خلفای عباسی را به علت نقشی که در جمع آوری و ترجمه‌ی آثار طبی یونان داشتند مورد تقدیر قرار داده‌اند و این تعریف

و تمجیدها گاه به حدّ اغراق رسیده است. از جمله جرجی زیدان در این مورد می گوید:

«خلفای عباسی تخم علم و ادب را در بغداد افشاندند و میوه و محصول آن به تدریج در خراسان و آذربایجان و ماوراءالنهر و مصر و شام و اندلس و... به دست آمد.» [۲۴ ص ۵۹۰]

ما گرچه منکر نقش مهم خلفای عباسی که باعث شدند تا طبّ یونانی به دست مسلمانان افتاده و بعدها توسط پزشکان معروف ایرانی مثل رازی و بوعلی کامل شود، نمی شویم ولی اعتقاد داریم که همین خلفا در مورد طبّ اسلامی (به مفهوم واقعی آن)، نقش مثبتی نداشته بلکه بر عکس با به شهادت رسانیدن ائمه‌ی اطهار علیهم السلام خیانت بزرگی نسبت به عالم اسلام و به تبع آن طبّ اسلامی روا داشته‌اند. می‌دانید که دوران زندگی امام رضا علیه السلام هم‌زمان با حکومت مأمون عباسی بوده است. نکته‌ی قابل توجه این است که مأمون، با وجود در اختیار داشتن بهترین پزشکان طبّ یونانی نظیر جبرائیل بن بختیشوع، از امام رضا علیه السلام می‌خواهد تا رساله‌ای در مورد طب برای وی بنویسد. این رساله که به «طب الرضا» معروف است، حاوی نکات مختلف طبّی و بهداشتی و از جمله دستورات فراوانی در مورد فواید و اصول مربوط به حجامت است و از آنجایی که مأمون، دستور می‌دهد که آن را با آب طلا بنویسند، به «رساله‌ی ذهبیه» نیز معروف شده است.

مرحوم علامه عسکری حدیث شناس بزرگ معاصر رساله طبی امام رضا علیه السلام را شرح نموده و در مقدمه آن کتاب سند آن را مورد تأیید قرار داده اند [طب الرضا(ع) و طب الصادق(ع)، مرتضی عسکری، انتشارات رئوف، ۱۳۷۲]:

اولاً این که مأمون با وجود آن همه اطبای معروف یونانی در دربار خود از امام رضاعلیه السلام می خواهد تا مطالبی در مورد حفظ صحت و تندرستی برای او بنویسد و به آن دستورات هم عمل می کند، نشان می دهد که وی به مقام علمی امام هشتم علیه السلام واقف بوده است. حال سؤال این است که آیا می توان قدر دان فردی بود که با وجود آگاهی به برتری علمی امام رضاعلیه السلام بر اطبای معروف یونانی، زمینه را برای بسط و توسعه علمی که به واسطه‌ی وحی در سینه‌ی امام بوده است فراهم نکرده بلکه بر عکس دست به شهادت وی می زند؟ آیا مأمون و سایر خلفای عباسی با تبعیت نکردن از ائمه‌ی زمان خودشان بزرگ‌ترین خیانت‌ها را در حق علوم اسلامی و از جمله طب اسلامی روا نداشته‌اند؟

ثانیاً در آثار مورخان بنامی چون ادوارد براون، جرجی زیدان و... با این که تاریخ طب در زمان خلفای عباسی را به دقت و با ذکر جزئیات بیان کرده‌اند، هیچ اشاره‌ای مبنی بر وجود رساله‌ی ذهبیه که در زمان مأمون نوشته شده است نمی‌بینیم و این نشان دهنده‌ی آن است که این مورخان، به واقع نسبت به حقیقت طب اسلامی ناآگاه

بوده یا خود را به ناآگاهی زده و برای کلام معصومین علیهم السلام ارزش طبّی قائل نبوده‌اند.

حال می‌خواهیم به بیان نحوه‌ی پیدایش و تکامل طبّ سنتی ایران پردازیم. ادوارد براون می‌گوید که دو دوره‌ی مشخص در ترقی طب عرب (طبّ سنتی) وجود دارد: [۹]

۱) دوره‌ی ترجمه‌ی شاهکارهای طبّی یونان به عربی که در این مورد سخن گفتیم.

۲) دوره‌ی پزشکان عرب زبانی که تجربه‌ی گذشتگان را آزموده و اصلاح کرده و آثاری مستقل از خود پدید آوردند. (گفتیم که منظور مورخان غربی از طب عرب و پزشکان عرب زبان عمدتاً همان پزشکان مسلمان ایرانی چون رازی و ابن سینا و... بوده است که به علت عربی بودن تألیفاتشان از آنها با عنوان پزشکان عرب یاد کرده‌اند).

به دنبال ترجمه و مطالعه‌ی آثار طبّی یونان، از قرن سوم هجری به بعد شاهد تألیفات مهمی توسط اطّباء مسلمان می‌باشیم. دو تن از بزرگ‌ترین پزشکان و مؤلفان مسلمان رازی و بوعلی می‌باشند که نمی‌توان از تاریخ و سیر تکامل طب سخن گفت و نقش مهم این دو را نادیده گرفت لذا در دو گفتار آینده حقایقی از زندگی این دو را بیان خواهیم کرد.

گفتار هفتم:

محمد بن زکریای رازی

محمد بن زکریای رازی از پزشکان نامدار ایرانی در سال‌های ۳۱۳ - ۲۵۱ ه ق (۸۶۵-۹۲۵ م) است. وی به روایت ابوریحان بیرونی که کتاب مستقلی درباره‌ی آثار و تألیفات او نوشته است، در ده فن زمان خود استاد بوده و درباره‌ی همه‌ی آن‌ها کتاب نوشته است. بنابراین گفته‌ی دکتر محمود نجم‌آبادی در کتاب تاریخ طب در ایران، شمار آثار رازی تا ۲۷۳ اثر احصاء گردیده است که ۱۰۰ جلد آن، مربوط به پزشکی است.

مهم‌ترین و مفصل‌ترین اثر طبی رازی، کتاب «الحاوی» است که در حقیقت یک دایره‌المعارف پزشکی محسوب می‌شود. او در این کتاب بیماری‌های مختلف و چگونگی درمان آن‌ها را یاد کرده احوال و آراء پزشکان پیش از خود را نیز آورده است. رازی خود در مورد کتاب حاوی می‌گوید:

« پانزده سال از عمر خود را شب و روز در تألیف جامع کبیر (حاوی) صرف کرده‌ام و بر اثر این کار، قوه‌ی بینایی‌ام را ضعف دست داده و عضله‌ی دستم گرفتار سستی شده و از خواندن و نوشتن محروم ساخته است. با این حال از طب باز نمانده‌ام و پیوسته به یاری این و آن می‌خوانم و به دست ایشان می‌نویسم.»
[۴۰ ص ۴۴۰]

این کتاب در سال ۱۲۷۹ میلادی با عنوان *contenance* به زبان لاتین ترجمه و نخستین چاپ لاتین آن در سال ۱۴۸۶ میلادی در شهر Brescia منتشر شده است. حاوی بیش از ۵۰ سال از مهم‌ترین کتب درسی پزشکی در فرانسه بوده، نه در مدارس معمولی بلکه در دانشگاه سوربن تدریس گردیده و تنها در سال ۱۵۴۲، پنج بار به زبان فرانسوی تجدید چاپ شده است (دکتر نجم آبادی).

جلد نهم کتاب حاوی که به بحث در مورد شناخت داروهای مختلف اختصاص دارد، یکی از منابع داروشناسی حتی مدتی دراز پس از دوره‌ی تجدید حیات علمی اروپا (رنسانس) بوده است. حال که به اهمیت و جایگاه کتاب حاوی پی بردید، اجازه دهید تا نظر مورّخین غربی را در مورد این کتاب بیان کنیم تا زمینه‌ی بحث فراهم شود.

ادوارد براون در مورد این کتاب می‌گوید:

«هیچ نسخه‌ی کاملی از آن موجود نیست و مجلدات موجود آن بسیار پراکنده و در موزه‌های بریتانیا، برلن و چند شهر دیگر اروپایی است.» [۹]

سیریل الگود نیز می‌گوید:

«این کتاب هیچ‌گاه با متن کامل عربی به چاپ نرسیده ولی به زبان لاتین ترجمه شده و در دسترس است. قسمت‌هایی از متن اصلی آن در کتابخانه‌های مختلف وجود دارد که شاید در آینده جمع‌آوری، تنظیم و چاپ شوند. این امر بسیار مطلوب و مورد نیاز است زیرا محققان تاریخ عرب باید کتاب حاوی را، حتی از قانون بوعلی سینا نیز مهم‌تر بدانند. برای پی بردن به تاریخ کامل و درک اهمیت نقشی که اعراب و ایرانیان در پیشرفت فن پزشکی ایفا کرده‌اند دسترسی به متن کامل و اصلی این کتاب ضروری است ولی همان‌سان که پروفیسور براون چندین سال پیش نوشته، کجا می‌توان شخصی را پیدا کرد که رنج سفر و مراجعه به کتابخانه‌های مختلف دنیا را تحمل و مخارج تنظیم و انتشار کتابی را که حتی در کشور اصلی آن به صورت متروک و بی‌اعتبار در آمده است تقبل کند؟»

[۶ ص ۲۲۹]

احتمالاً مطالعه‌ی نظرات فوق موجب تأسف شما نیز شده است.

چند نکته‌ی مهم در میان کلام مورّخین غربی جلب توجه می‌کند:
الف) نخست این سؤال را می‌توان مطرح کرد که چرا ما امروز به مهم‌ترین کتاب طبی زکریای رازی که به گفته‌ی خود ۱۵ سال از

عمرش را صرف نگارش آن کرده و سلامت خود را بر سر آن گذاشته است دسترسی نداریم؟ چرا نسخه‌های پراکنده‌ی این کتاب ارزشمند در موزه‌های خارج از کشور موجود است ولی این کتاب هیچ‌گاه با متن کامل به چاپ نرسیده است؟ (البته طی سال‌های اخیر بعضی از مجلد‌های این مجموعه ترجمه و منتشر شده است) آیا این نیز بیانگر این حقیقت نیست که همواره دست‌هایی تلاش کرده‌اند تا با سرقت آثار علمی ما ارتباطمان را با گذشته‌ی پرافتخار علمی فرهنگی خود قطع کنند؟ و آیا اگر چنین نمی‌کردند ما امروز به راحتی زیر بار استعمار طبی آن‌ها می‌رفتیم؟

ب) نکته‌ی مهم دیگر این که ممکن است برخی ادعا کنند که آثار طبی رازی و بوعلی گرچه در زمان خود ارزشمند بوده‌اند ولی از آنجایی که این آثار مربوط به هزار سال قبل است و امروزه شاهد پیشرفت روزافزون علم پزشکی می‌باشیم، مطالب آن‌ها متروک شده و دیگر نیازی به آن‌ها نداریم. در پاسخ باید بگوییم که:

اولاً ساختمان بدنی انسان امروز با هزار سال قبل تفاوت چندانی نکرده و اگر روش طبی رازی و بوعلی قادر به درمان بیماران در آن زمان بوده است، امروز نیز تا حدّ زیادی جوابگو خواهد بود.

ثانیاً اگر بر ما روشن شود که پزشکی علی‌رغم پیشرفت‌های خیره‌کننده‌اش در تکنولوژی و ابزار تشخیصی، در درمان بیماری راه را به اشتباه رفته است، به این حقیقت اذعان خواهیم کرد که امروز نیاز

داریم تا با احیای طب بومی خود بیش از این از اصل خود دور نیفتاده مجدداً روزگار وصل را بجوییم.

ثالثاً مورخان غربی خود بر لزوم مطالعه آثار طبیبی قدیم تأکید کرده اند. ادوارد براون در مورد آثار طبیبی رازی می گوید:

«آثار رازی، به واسطه شرح مشاهدات و جریان امور مطب از آثار مؤلفان دیگر بسیار ممتازست و بر آنها برتری دارد و یک مطالعه دقیق آثار او خصوصاً اثر بزرگ او حاوی برای محصلان عربی دان که به رشته طب علاقه داشته باشند ارزنده است.» [۹]

وی، هم چنین با طرح این سؤال که آیا مطالعه عمیق تر و بسیط تر در طب عربی (سنتی) می تواند رنجی را که در این راه برده می شود جبران کند و آیا ارزش این کار را دارد؟، دو فایده مهم را بر این کار بر می شمارد:

۱ - به دست آوردن مطالب جدید که از اصل یونانی نیست و در طب عرب موجود است.

۲ - مشاهدات بالینی که مخصوصاً در آثار رازی هست فی الذاته دارای ارزشی است که بی شک به زحمت این کار می ارزد.

ج) نکته سومی که قابل تأمل است، این گفته سیریل الگود است که کسی حاضر به تحمل زحمت جمع آوری و انتشار کتابی نیست که در کشور اصلی خودش متروک و بی اعتبار شده است.

واقعیت تلخی که باید به آن اعتراف نماییم این است که گرچه دشمنان ما برای به فراموشی سپردن فرهنگ اسلامی و ملی ما هیچ فرصتی را از دست نداده‌اند، اما خود ما هم بی‌تقصیر نبوده‌ایم. این کلام سیریل الگود ما را به یاد گفته‌ی «شهید مطهری» در کتاب حماسه‌ی حسینی می‌اندازد که:

«مسئله‌ی احساس شخصیت مسئله‌ی بسیار مهمی است. از این سرمایه بالاتر برای اجتماع وجود ندارد که در خودش احساس شخصیت بکند. احساس منش بکند. برای خودش ایده‌آل داشته باشد و نسبت به اجتماع‌های دیگر، احساس استغناء و بی‌نیازی داشته باشد... ما مردم ایران یک حسن داریم و یک عیب. حسن ما مردم این است که در مقابل حقیقت تعصب کمی داریم و شاید می‌توانیم بگوییم بی‌تعصب هستیم یعنی اگر ما با حقایق برخورد کنیم و آن‌ها را درک کنیم شاید از هر ملت دیگر زودتر تسلیم آن حقایق می‌شویم. ولی یک عیب بزرگ در ما ملت ایران هست که به موازات این که در مقابل حقایق تسلیم می‌شویم، به حماسه‌ها و ارکان شخصیت خودمان زیاد پایبند نیستیم و با یک حرف پوچ زود آن را از دست می‌دهیم و رها می‌کنیم. هیچ ملتی به اندازه‌ی ما نسبت به شعائر خودش بی‌اعتنا نیست.» [۳۷ ص ۱۶۴]

بنابراین اگر امروز نسخه‌ی کاملی از کتاب حاوی در دست نداریم، اگر مانند هندی‌ها، چینی‌ها و ژاپنی‌ها و... لباس ملی مشخص نداریم، اگر سنت‌های نیکوی گذشتگان را به فراموشی سپرده‌ایم و

اگر وقتی نام حجامت می‌آید، چهره در هم می‌کشیم و آن را کهنه و قدیمی می‌پنداریم، ریشه در همین عیب بزرگ ما دارد و توطئه و دشمنی بیگانگان تنها یک روی این سکه است.

البته روشن است که امروز جمع آوری کتاب حاوی و سایر کتب پزشکی به یغما رفته کار یک نفر نیست بلکه این دولت و مسئولین ما هستند که باید بر اهمیت این کار واقف شده و به انجام آن اهتمام کنند.

از دیگر تألیفات مهم رازی به غیر از الحاوی می‌توان کتاب «الجدری و الحصبه (آبله و سرخک)» را نام برد. رازی در این کتاب برای اولین بار در تاریخ پزشکی دو بیماری آبله و سرخک را از یکدیگر تشخیص افتراقی داده است. [۴۰ ص ۴۱۲]

این کتاب بین سال‌های ۱۴۹۸ تا ۱۸۶۶ چهار بار در اروپا چاپ و تدریس شده است و هنوز هم مورد تمجید و ستایش اطباء طب بالینی است.

در بیان مقام علمی رازی ناگفته‌های دیگری نیز وجود دارد از جمله این که:

وی رساله‌ای در مورد «طب کودکان» نگاشته که به همین علت می‌توان او را «پدر طب کودکان» محسوب کرد. او نخستین کسی بود که واکنش مردمک چشم در برابر نور را تشخیص داد.

[۶ ص ۲۳۴ و ۲۳۲]

رازی، هم‌چنین استفاده از روده‌ی حیوانی را به عنوان زخم بند در اعمال جراحی معرفی کرده است. [۴۰ ص ۴۲۸]

در اینجا خالی از لطف نیست که به یک نمونه از موارد تشخیص و درمان دقیق بیماری توسط رازی که ادوارد براون آن را بیان کرده اشاره کنیم: [۹]

«جوانی بغدادی نزد رازی آمد و از استفراغ خونی نالید. در معاینه‌ی دقیق، علتی برای مرض وی دستگیر نشد. بیمار نومید شد که آنجا که رازی در علاج فروماند چاره‌ی درد از کسی دیگر ساخته نیست. رازی که از نومیدی او متاثر شده بود، با نهایت دقت از او پرسید که چه آبی در سر راه مسافرتش آشامیده است؟ معلوم شد که در برخی موارد آبی که آشامیده، از آبگیرهای متعفن بوده است. رازی دستور داد دو ظرف پر از خزهِ آبی بیاورند و به بیمار گفت تا آن را بخورد. بیمار مقدار زیادی از آن را خورد و اظهار داشت که بیش از این نمی‌تواند تناول کند. فوراً رازی گفت تا او را به پشت روی زمین بخوابانند و خود او هرچه توانست از آن خزهِ در دهان بیمار انباشت تا آنکه استفراغ شدیدی به وی دست داد. پس از معاینه در آنچه استفراغ کرده بود، یک زالو دیده شد که علت مرض همان بود و بیمار به کلی بهبود یافت. زالو که همراه آب وارد بدن بیمار شده بود، به جدار معده چسبیده بود ولی با خوردن خزهِ خود را از معده جدا و به آن که بیشتر موافق طبع وی بود منتقل ساخت.»

این گفتار را با بیان برخی از دستورات طبی زکریای رازی به پایان

می‌بریم: [۴ ص ۵۴ و ۴۰ ص ۴۲۹]

- مریض را با غذاهای مناسب معالجه و از به کار بردن داروهای زیاد تا آنجا که می‌توانید، خودداری کنید.
 - از روی کتاب معالجه کردن و فکر شخصی را به کار نبردن خطر بزرگی است.
 - اشخاصی که در دوران نقاهتند، هر وقت غذایی خواستند که مضر باشد، برطیب لازم است که آن غذا را به هر حيله‌ای که بداند با مزاج ایشان موافق کند و آنان را از غذا باز ندارد.
 - طیب جسم باید طیب نفس باشد.
 - باید طیب همیشه مریض را به صحت امیدوار کند اگرچه خود امیدی به آن نداشته باشد زیرا مزاج جسم تابع افکار و روح است.
 - کسی که پیش اطبای بسیار به طبابت رود، دور نیست که از خطای همه ضرر بیند.
- آیا این دستورات کهنه و دور انداختنی‌اند؟ یکی از اشکالات طب رایج، بی‌توجهی به رژیم‌های غذایی و استفاده از انواع داروها در همان برخورد اول با بیمار است یعنی همان چیزی که زکریای رازی از آن نهی کرده است. از دیگر نقاط ضعف طب رایج، نادیده گرفتن ذهن و روان در درمان است در حالی که رازی متجاوز از هزار سال قبل گفته است که مزاج جسم تابع افکار و روح است و طیب جسم باید طیب نفس باشد.

گفتار هشتم:

شیخ الرئیس ابوعلی سینا

شیخ الرئیس ابوعلی سینا، در سوم صفر ۳۷۰ ه ق (۹۸۰ میلادی) در بخارا متولد و در آدینه‌ی اول رمضان ۴۲۸ ه ق، در سن ۵۸ سالگی وفات یافته است. وی در ده سالگی قرآن و در شانزده سالگی، طب و فقه و سایر علوم متداول را آموخت و توانست از استاد بی‌نیاز بلکه بر استاد خرده‌گیری هم بنماید. در هجده سالگی شهرت او به درجه‌ای رسید که او را بر بالین نوح بن منصور، فرمانروای سامانی که سایر پزشکان از درمان وی عاجز مانده بودند، احضار کردند و وی بیماری او را که ذات‌الریه (پنومونی) بوده است، به درستی تشخیص و درمان کرد. در نبوغ وی همین بس که سرآمد علوم زمان خود از جمله فلسفه، کلام، احکام، نجوم، هندسه و طب بوده است. امروزه به برخی از آثار ابن سینا نیز مثل رازی دسترسی نداریم و سراغ آن را باید از موزه‌ی بریتانیا بگیریم. ادوارد براون در این مورد می‌گوید:

«از آثار مشهور او، رساله‌ی پر ارزش *الأدویة القلییة* (داروهای قلبی) است که چند نسخه‌ی بسیار خوب آن در موزه‌ی بریتانیا موجود بوده و شاید مهم‌ترین اثر وی پس از قانون باشد اما هنوز به چاپ نرسیده و جز در محوطه‌ی داخل دیوارهای این موزه و چند کتابخانه‌ی دیگر دسترسی به آن ممکن نیست.» [۹]

همان طور که می‌دانید مهم‌ترین اثر طبی بوعلی سینا «قانون» است. در کتاب «تاریخ طب در ایران» آمده است:

«کتاب قانون مهم‌ترین و مفصل‌ترین و مشهورترین آثار طبی شیخ و از اُمّهات کتاب‌های طبی شرق و غرب است. این کتاب از روز تألیف تا قریب هفت قرن (اواسط قرن هفدهم) در اروپا و تاکنون در مشرق زمین مورد نظر طالبان طب و از کتب درسی دانشگاه‌ها بوده است. قانون اولین کتاب طبی است که در اروپا ترجمه و طبع گردیده و تا سال ۱۶۵۰ میلادی در دو دانشگاه Louvain (بلژیک) و مون پولیه (فرانسه) تدریس می‌شد و بدین مناسبت ابن سینا در اروپا، رئیس و ملک الاطباء لقب یافته است.» [۴۰ ص ۵۶۶ و ۵۶۹]

مرحوم استاد سعید نفیسی نیز در سخنرانی خود در جشن هزاره ابن سینا در مورد قانون می‌گوید که پس از کتب آسمانی مانند تورات، انجیل و قرآن، هیچ کتابی به اندازه‌ی ترجمه‌های لاتین قانون ابن سینا در جهان چاپ نشده است. [۳۴ ص ۱۵]

جالب اینجاست که نفوذ کتاب قانون در اروپا به حدّی بوده است که پزشکان اروپا هر وقت در مباحث خود به مشکلی بر می‌خوردند، برای حل آن به گفته‌ی ابن سینا در کتاب قانون استناد کرده و

می گفتند: «استاد چنین گفته است.» و این جمله را به عبارت لاتین چنین بیان می کردند: «magister dixit» [۲۹ ص ۷۳۷]

در مورد درمان‌های شگفت‌آور ابن سینا به خصوص درمان‌های روحی او حکایات متعددی شنیده ایم. در اینجا به ذکر یک حکایت از تبحر وی در تشخیص و درمان، اکتفا می کنیم:

«در روضات الجنات آمده: آنگاه که شیخ به جرجان رسید، دید مرده‌ای را دفن می کنند. شیخ بر سر قبر حاضر شد و چون میت را در لحد نهادند گفت: این شخص نمرده است او را در گور نگذارید. مردم از سخن شیخ به حیرت آمده گفتند: این چه مطلبی است که می گویی؟ شیخ گفت او را در محلی خالی به من بسپارید، که پس از چند روز او را زنده به شما بازگردانم. مردم چنان کردند. چون مرده را به موضع خالی بردند، شیخ او را فصد کرد. چون قدری خون گرفت، نفس آن شخص برآمد. شیخ رگ او را بگرفت و پس از ساعتی قدری دیگر خون برداشت. آن شخص بنشست و از حال خود استفسار کرد. شیخ او را خبر داد. آنگاه شیخ به درمان وی قیام کرد تا صحت کامل یافت.» [۴۰ ص ۵۴۸]

و اما نکته‌ی بسیار مهمی که در این گفتار در مورد ابن سینا می‌خواهم ذکر کنم این است که، مورّخین غربی چهره‌ی این طبیب مسلمان و عالیقدر را در نوشته‌های خود بسیار زشت جلوه داده‌اند از جمله سیریل الگود می‌گوید:

«ساعات شب به نحو دیگری سپری می‌شد. ابن سینا این ساعات را با زن و شراب می‌گذراند و میگساری و عیاشی اغلب تا پاسی از شب ادامه می‌یافت... و بالاخره افراط در تعیش جسمانی منتهی به دردی شدید در شکم او گردید!» [۶ ص ۲۲۰]

«هنری ا. زیگریست» نیز می‌گوید:

«ابن سینا برای آموختن، عطش سیراب نشدنی داشت و خود او چنین نقل کرده است که در خانه همه شب در روشنایی چراغ به خواندن و نوشتن مشغول بودم و وقتی خواب اختیار از دستم می‌ربود و قدرت کار کردن نداشتم، جامی از شراب نیروی از دست رفته را به من باز می‌گردانید... نباید تصور کرد که ابن سینا عالمی خشک و اهل زهد و ریا بود، به عکس وی مرد دنیا و دوستدار زن و شراب و ساز و مطرب بود و شاید در کسب این لذات بیش از آنچه ملازم با سلامتی او بود افراط می‌کرد!» [۲۵ ص ۸۰ - ۸۱]

هم‌چنین دکتر «گوستاولوبون» فرانسوی در این مورد گفته است:

«ابن سینا همان قدر که به علوم شوق و علاقه داشت، همان قدر هم عیاش و خوشگذران بوده است و همین بی‌اعتدالی‌های او در عیاشی، سبب کوتاهی عمر او گردید. اینجاست که گفته می‌شود که نه فلسفه به او عقل بخشید و نه طب به او صحت!» [۲۹ ص ۶۱۱]

کذب بودن چنین تهمت‌هایی در مورد ابن سینا، به حدی واضح است که نیاز به دفاع ندارد. آن هم شخصیتی چون بوعلی، که خود در مورد ارتباطش با خداوند متعال می‌گوید:

«در هر مسئله‌ای که مردد می‌ماندم، به مسجد می‌شتافتم و نماز می‌خواندم و دست نیاز به درگاه خداوند دراز می‌کردم و از خدا می‌خواستم تا درهای بسته را به روی من بگشاید و دشواری‌ها را بر من آسان کند و شب به خانه باز می‌گشتم و باز به خواندن و نوشتن می‌پرداختم و اگر خواب غلبه می‌کرد و اندکی به خواب می‌رفتم، همان مسائل علمی را در خواب می‌دیدم و بسا که در خواب پرده از روی مسائل دشوار برداشته می‌شد و به حل آن‌ها نائل می‌آمدم.»

[۲۴ ص ۲۷۷]

ابو عبید جوزجانی در رساله‌ی «شرح حال» در احوال استادش در اواخر عمر می‌گوید:

«بخشی از دارایی‌اش را به بینوایان و درماندگان بخشید و اینک با وجود ناتوانی، هر سه روز یک بار قرآن را ختم می‌کند و گاه و بیگاه، به هنگام نماز و تلاوت قرآن، آه و سوز توبه و انابه‌ی او به گوش می‌رسد.» [۲۴ ص ۲۶۸]

حضرت امام خمینی قدس سره نیز در سخنرانی مورّخه ۶۰/۷/۲۴، ابن سینا را دست‌پرورده‌ی فرهنگ اسلامی نامیده می‌فرمایند:

«اجانب با فعالیت خود مدارس و دانشگاه‌های ما را از محتوی خالی کرده‌اند... امیدوارم همه‌ی آقایان کمک کنند تا فرهنگمان و فرهنگ اسلامی‌مان، فرهنگی که شیخ‌الرئیس را درست کرده است را بازیابیم.» [۵ ص ۳۰]

امام راحل قدس سره، هم‌چنین در کتاب «اربعین حدیث»، از شیخ بوعلی سینا به عنوان امام فن و فیلسوف بزرگ اسلام یاد کرده، نام او را در کنار نام ملاصدرا آورده اند. [۱۸ ص ۱۹۲]

حال با این اوصاف آیا می‌توان چنین نسبت‌های ناروایی را در مورد بوعلی باور کرد؟ آیا می‌توان پذیرفت که حضرت امام خمینی قدس سره با آن دید عمیق و انسان‌شناسانه‌ی خود، در مورد ابن سینا به تشخیصی نادرست رسیده باشد؟ آیا به نظر نمی‌رسد که در مورد ابن سینا نیز توطئه‌ای در کار بوده باشد؟ بدین معنی که غربی‌ها در مورد رازی و سایر پزشکان مشهور ایرانی سعی کرده‌اند تا آثار آن‌ها را از دسترس ما خارج کنند ولی در مورد ابن سینا چون موفق نشده‌اند که مهم‌ترین اثر طبی او یعنی قانون و برخی از آثار دیگر او را از چشم ما دور کنند، دست به ترور شخصیت وی زده‌اند.

بدیهی است که به سرقت بردن آثار علمی مسلمانان و تخریب و تحقیر چهره‌های برجسته‌ی علمی عالم اسلام، از اهداف اساسی استعمارگران برای تسلط علمی فرهنگی بر مسلمانان محسوب می‌شود و شواهد از این دست در تاریخ فراوان است. حتی بسیاری از مطالعات و تحقیقاتی که تحت عناوین «شرق‌شناسی» و «اسلام‌شناسی» توسط غربی‌ها انجام می‌شود، برای رسیدن به اهداف سلطه‌جویانه و استعماری است که در اینجا تنها به ذکر یک شاهد بر این ادعا اکتفا می‌کنم:

«لرد کرزون» یکی از مأموران استعماری انگلستان در آسیا، در سال ۱۹۰۹ در مقابل مجلس اعیان انگلیس گفته است:

«آشنایی ما نه تنها با السنه‌ی مردم مشرق زمین و بلکه با عادات، احساسات و سنت‌های ایشان و نیز با تاریخ و دینشان و ظرفیت ما برای درک آنچه نبوغ شرق نامیده می‌شود، تنها مبنایی است که احتمالاً در آینده خواهیم توانست بر پایه‌ی آن، موقعیتی که در شرق به دست آوردیم را حفظ کنیم. شرق شناسی یک تکلیف بزرگ سلطنتی است. به عقیده‌ی بنده تأسیس مدرسه‌ای نظیر مدرسه‌ی مطالعات شرقی در لندن، بخشی از اثاث و ملزومات امپراطوری است...» [۲۸ ص ۲۸۳ و ۳۸۳]

دولت‌های استعماری با مطالعات شرق شناسی خود سعی کرده‌اند تا اولاً از فرهنگ غنی ما استفاده‌ی لازم را ببرند و ثانیاً با انجام تحریف‌های وسیع در تاریخ اسلامی و ملی ما، حقایق را وارونه جلوه دهند. شهید مطهری - رحمت‌الله علیه - در کتاب خدمات متقابل اسلام و ایران به برخی از این تحریف‌های تاریخی در مورد شرق شناسی غربی‌ها اشاره کرده که از موارد جالب آن گفته‌های «سر جان ملکم»، نماینده‌ی انگلیس در مورد فتح ایران توسط مسلمانان است که در ذیل می‌آوریم:

«سر جان ملکم» انگلیسی در تاریخ ایران می‌نویسد:

«پیروان پیغمبر عربی از پایداری و لجاجی که ایرانیان در دفاع از ملک و مذهب خویش نشان دادند چنان در خشم بودند که چون

دست یافتند، هر چیز را که موجب تقویت ملیت دانستند عرصه‌ی تخریب و هلاک ساختند، شهرها با خاک یکسان و آتشکده‌ها با آتش سوخته شد و موبدان را که مأمور مواظبت امور و مباشرت خدمات معبدها بودند از دم تیغ گذراندند و کتب فضلا‌ی ملت را اعم از آنکه در مطلق علوم نوشته شده بود یا در تاریخ و مسائل مذهبی یا کسانی که این گونه کتاب‌ها در تصرف ایشان بودند در معرض تلف آوردند. عرب متعصب به جز قرآن در آن ایام نه کتابی می‌دانست و نه می‌خواست بداند. موبدان را مجوس و ساحر می‌دانستند و کتب ایشان را کتب سحر می‌نامیدند. از حال کتب یونان و روم می‌توان قیاس کرد که کتب مملکتی مثل ایران چقدر از آن طوفان باقی خواهد ماند.»

آنچه این به اصطلاح مورخ می‌گوید خیلی تازگی دارد زیرا در هیچ سند و مدرک تاریخی یافت نمی‌شود. ناچار باید فرض کنیم که این مورخ به سند و مدارکی دست یافته است که چشم احدی آن را ندیده و دست احدی به آن نرسیده است و مصلحت هم نبوده است که آن سند و مدرک افشا شود. آری ناچاریم چنین فرض کنیم زیرا اگر چنین فرض نکنیم ناچاریم خدای ناخواسته در حسن نیت و کمال صداقت و نهایت راستگویی این مورخ عظیم الشان که البته هیچ مأموریتی از طرف وزارت امور خارجه‌ی انگلستان برای تألیف این کتاب نداشته است اندکی تردید روا داریم و چنین چیزی چگونه ممکن است؟!

شهید مطهری آنگاه با بیان این مطلب که گفته‌های این مورخ بر اساس اسناد غیر مرئی است که جز در آرشیو وزارت خارجه‌ی انگلستان پیدا نخواهد شد، به رد اظهارات وی پرداخته شواهد تاریخی موجود بر علیه گفته‌های وی را ارائه می‌دهد. [۳۸ ص ۱۳۵]

بدین ترتیب نتیجه می‌گیریم، از آن جایی که تحریف کردن حقایق اسلامی و ملی، از اهداف و برنامه‌های جدی استعمارگران است، طبّ اسلامی و سنتی ما نیز قطعاً از این قاعده‌ی کلی مستثنی نبوده است و لازمه‌ی تسلط فرهنگی و علمی استعمارگران بر ما این بوده که افتخارات گذشته‌ی ما را یا محو کنند یا به خود نسبت دهند و یا وارونه جلوه دهند تا حس استغناء و خودباوری را از ما بگیرند.

در گفتار آینده به مواردی دیگر از چنین اقداماتی که توسط غربی‌ها انجام شده است خواهیم پرداخت.

گفتار نهم:

نفوذ طب سنتی ایران در اروپا

«... سابق این طور بوده است که کتب طبی شرق در اروپا رفته است. اروپا را طیب کرده و آن طیب‌های بزرگ را درست کرده. کتب شرق بوده است، کتاب شیخ‌الرئیس بوده. کتب رازی بوده است؛ و این‌ها کار کردند. حالا چه شده است که ما حالا باید بعد از این که تمدن از شرق طرف غرب رفته است، شرق تمدن را صادر کرده به غرب، حالا ما به واسطه‌ی یک کارهای ناشایسته‌ای باید عقب افتاده باشیم و دستمان را طرف غرب دراز کنیم. باید شرق سر پای خودش بایستد و خودش را بیابد.»

حضرت امام خمینی قدس سره (۵۸/۸/۶) [۵ ص ۴۸]

همانطور که گفتیم، بعد از ترجمه‌ی آثار طبی یونان در زمان خلفای عباسی، مسلمانان طب یونانی را که در حال نابود شدن بود فرا گرفته، پزشکان معروفی چون رازی و بوعلی به تکمیل و غنی ساختن آن پرداختند و از آن زمان بود که طب سنتی ایران هویتی مستقل یافت

و منشأ اثر در تمام اروپا گردید. این حقیقتی است که مورخین غربی خود به آن اقرار کرده‌اند.

ادوارد براون در این مورد می‌گوید :

«همین مردم (مسلمانان) بودند که از دست جانشینان ناخلف جالینوس و بقراط، مشعل طب یونانی را که به خاموش شدنش چیزی نمانده بود، گرفتند و پس از ۵ قرن آن را با فروغی بیشتر از سابق پس دادند.» [۹]

آنچه زمینه‌ی نفوذ گسترده‌ی فرهنگ و تمدن اسلامی و به تبع آن، طب سنتی ایران در اروپا را فراهم‌تر کرد، پیروزی‌های لشکریان مسلمان از یک سو و جهالت و نادانی حاکم بر ملل غربی در قرون وسطی از سوی دیگر بود.

سیریل الگود در این مورد می‌گوید:

«نفوذ رازی و ابن سینا بر افکار غربی و نقش بزرگی که در تجدید حیات علمی اروپا ایفا کرده‌اند، قابل توجه است. آثار ابن سینا به فاصله‌ی کمتر از یک قرن پس از مرگ او در اروپا نفوذ کرد و مورد توجه مترجمان قرار گرفت. پیروزی لشکریان عرب نیز به انتشار علوم عربی کمک کرد... بنابراین به طور کلی برای استقبال ارباب دانش اروپا از فرهنگ عرب، عوامل و موجبات از هر جهت آماده بوده است. از طرف دیگر از سال ۸۱۴ میلادی، اروپای لاتین در پایین درجات جاهلیت و وحشیگری که تاریخ به یاد دارد، فرو رفت و تنها در قلمرو حکمرانان مسلمان یعنی سیسیل و اسپانیا بود

که تمدن برقرار ماند. کتب و آثار عرب نخست به این مراکز سرایت کرد و انتقال یافت و از این نقاط بود که علم و فرهنگ عرب در میان مردمی که برای قبول آن آماده بودند، منتشر گردید... در قرن ۱۲ میلادی جامعه‌ی مترجمان تأسیس شد و آثار مهم طب عرب از جمله قانون، طب منصوری و... به لاتین ترجمه شد و در همین زمان بود که سیل ترجمه‌های لاتین به سراسر اروپا فوران نمود... بدین ترتیب طب عربی شهرت یافت و رازی و ابن سینا سرآمد دانشمندان مکتب عرب شناخته شدند. در سال ۱۲۸۵ عصر ترجمه‌های لاتین خاتمه یافت و تجدید حیات علمی عرب به اوج درخشندگی خود رسید. دو دانشگاه اروپایی «مون‌پلیه» و «بولونیا» به آثار و ادبیات عرب تخصیص یافتند و به واسطه‌ی انتشار و تبلیغ تعلیمات رازی و ابن سینا در مدارس طبی خود، ممتاز گردیدند و از این دو مرکز اصول طب عرب (همانطور که در گفتار دوم توضیح دادیم، به کار بردن واژه «طب عرب» توسط مورخین صحیح نمی باشد) به تمام دانشکده‌های پزشکی اروپا انتشار یافت. به طور خلاصه از قرن ۱۲ تا ۱۷ میلادی، رازی و ابن سینا حتی از بقراط و جالینوس هم برتر شناخته می‌شدند.» [۶ ص ۲۳۶ - ۲۳۸]

لازم به ذکر است، از حوادث مهم تاریخی که منجر به نفوذ بیشتر طب سنتی ایران در اروپا گردید، جنگ‌های صلیبی و فتح مراکز مسلمانان توسط مسیحیان بود. ادوارد براون در این مورد گفته است:

«در سال ۱۰۸۵ پادشاه کاستیل شهر طلیطله (Toledo) را تسخیر کرد و بدین ترتیب مهم‌ترین مرکز دانش اسلامی در مغرب، به

دست مسیحیان افتاد. در این شهر کتابخانه‌های بزرگی وجود داشت و مردانی که به زبان‌های متعدد احاطه داشتند نیز فراوان بودند. در هیچ نقطه‌ی دیگری بیشتر از اینجا امکان آن وجود نداشت که دنیای مسیحی بتواند دانشی را که به آن نیازمند بود به دست آورد... طی چند دوره‌ی ده ساله کتاب‌های بزرگ موجود از زیر دست مترجمان گذشت و نوشته‌های فلاسفه و ریاضیدانان و منجمان و پزشکان اسلامی متوالیاً از عربی به لاتین ترجمه شد و بدین ترتیب بود که دانش زکریای رازی و ابن سینا و بسیاری از پزشکان اسلامی دیگر در مغرب زمین رواج یافت... در قرن ۱۳ میلادی، توده‌ی عظیمی از علوم جدید و قدیم در اختیار دنیای مسیحی قرار داشت و از آن پس حفظ و اصلاح و پیشبرد این دانش از وظایف خاص دانشگاه‌ها گردید که در سراسر اروپا پیدایش آن‌ها شروع شده بود.» [۲۳ ص ۹]

استاد علامه حسن زاده آملی نیز در این زمینه به نقل از طیب گرانقدر «میرزا علی اکبر کرمانی» در کتاب ارزشمند پزشکی‌نامه می‌گوید:

«از قرن ۱۱-۸ اهلالی اروپا در دریای جهل و نادانی غرق شده در بدترین حالت گرفتار بودند و از علوم فلسفیه و فلکیه و طبیعی و... بی‌خبر و اثری از این علوم در میان آنان نبود تا اواخر قرن ۱۱ میلادی که جهت استخلاص اراضی مقدسه از ید مسلمانان اهلالی فرنگ اجماع کرده شروع در جنگ صلیب کردند و در این وقت که عساکر صلیب به بیت المقدس وارد شدند، اراضی حاصلخیزی بهتر از اراضی خودشان مشاهده کردند هم از حیث زراعت و هم از

حیث آبادانی و در ممالک اسلامی تمدنی دیدند که بر تمدن اروپا از همه جهت تفوق داشت و متوجه شدند که سبب این برتری علوم و فنی است که مسلمانان دارند و فهمیدند که بدون اکتساب این علوم و معارف نمی‌توان با عساکر اسلام برابری کرد و اول باید کسب معرفت و دانش نمود تا بتوان با دشمن دانا مقابله کرد و این مسئله سبب هیجان امرا و ملوک اروپا گردید و علوم و معارف کم‌کم رو به ترقی گذاشت و کار آن‌ها به آنجا رسید که اکنون مشاهده می‌کنید و ما مردم مشرق زمین و اهالی ایران در سبب استخلاص خود نمی‌کوشیم...» [۱۷ ص ۵۷]

پس در مجموع می‌توان چنین جمع‌بندی کرد که مسلمانان، بعد از ظهور اسلام دو بار به طور گسترده با اروپاییان درگیر شده‌اند که در نتیجه‌ی درگیری انجام شده در زمان خلفای عباسی، طب یونانی را که در حال نابودی بود به دست آوردند و در طی درگیری بعدی که همان جنگ‌های صلیبی بود، طب سنتی ایران را که تکامل یافته‌ی طب یونانی بود، با فروغی بیشتر باز پس دادند.

به هر حال مجموع عوامل ذکر شده باعث شد تا طب سنتی ایران چنان جایگاهی در غرب یافت که به قول دکتر «گوستاولوبون»، دانشمندان اروپا سخنی به جز سخن پزشکان مسلمان را نمی‌پذیرفتند:

«دانشمندان اروپا تا قرن ۱۵ قوی را که مأخوذ از مصنفین عرب نبود، مستند نمی‌شمردند. آلبرت بزرگ هرچه داشت از ابوعلی سینا فراگرفته و سن توماس تمام فلسفه‌اش ماخوذ از ابن رشد بوده است.

مدار دانش‌های تمام دانشکده‌ها و دانشگاه‌های اروپا تا ۵۰۰ الی ۶۰۰ سال فقط علوم مسلمین بوده و در بعضی رشته‌های علوم مثل طب، می‌توان گفت که تا زمان ما هم جاری مانده است زیرا در فرانسه مصنفات بوعلی سینا تا آخر قرن گذشته باقی بود و شروحی بر آن نوشته می‌شد.»

کلام را در این گفتار با یکی از اعترافات بزرگ دکتر سیریل الگود در زمینه نفوذ و تأثیر طب سنتی ایران در جهان به پایان می‌بریم:

«ایران هم‌چنان که از نظر شعر و مینیاتور در تاریخ ادبیات جهان نقش عمده‌ای بر عهده داشته در تاریخ پزشکی دنیا نیز سهم مهمی ایفا کرده و به گمان من از میان این سه، طب ایران بزرگ‌ترین سهم را دارا بوده است.» [۶ ص ۱۱]

گفتار دهم:

آیا طب سنتی ایران همان طب یونانی است؟

از بهانه‌های غربیان برای حذف مکتب درمانی رازی و ابن سینا در اروپا این بود که می‌گفتند: طب سنتی ایران ریشه در طب یونانی داشته و همان طب یونانی است لذا بهتر است اگر ما می‌خواهیم طب را فراگیریم، به سراغ منشأ اولیه‌ی آن رفته آثار بقراط و جالینوس را ترجمه و مورد استفاده قرار دهیم.

ما تأیید می‌کنیم که طب سنتی ایران از طب یونانی ریشه گرفته لیکن بر اساس شواهد ذیل آن را کامل‌تر از طب یونانی می‌دانیم:

۱- اعترافات مورخین و افراد صاحب‌نظر:

۱ - مرحوم دکتر سید جلال مصطفوی در این زمینه می‌گوید:

« گرچه بقراط طبیب بزرگ یونانی از نوابغ پزشکی جهان بود و پزشکان دوره‌ی نهضت علمی اسلامی هم به این معنی اقرار داشته و او را امام الاطباء می‌دانستند و پزشکان اروپا نیز او را پدر علم طب

لقب داده‌اند ولی این نکته را هم نمی‌توان از نظر دور داشت که میان بقراط و ابن سینا حدود ۱۴۰۰ سال فاصله‌ی زمانی وجود دارد و در این مدت دراز، چندین مکتب مهم پزشکی در جهان متمدن قدیم پیدا شده است که هر یک از آن‌ها در پیشرفت و ترقی پزشکی نسبت به عهد بقراط، سهم بسزایی داشته و از مهم‌ترین آن‌ها، آکادمی علوم اسکندریه و دانشکده‌ی پزشکی جندی شاپور را می‌توان نام برد. از این گذشته، چندین پزشک معروف ایران، به خصوص محمد بن زکریای رازی و علی بن عباس مجوسی اهوازی که قبل از ابن سینا می‌زیسته‌اند نیز، دارای اکتشافات عدیده در پزشکی بوده‌اند که قبلاً وجود نداشته و بقراط از آن‌ها بی‌اطلاع بوده است. بنابراین ابن سینا وارث گنجینه‌ای گرانبها از معلومات گروهی از نوابغ دانشمندان قدیم بوده و بدون شک وی با آن نبوغ خداداد، جامع همه‌ی آن علوم بوده است.» [۳۳ ص ۲۱ - ۲۲]

دکتر مصطفوی در جایی دیگر می‌گوید:

«عده‌ای از محققان اروپا که کاملاً بی‌نظر و بدون تعصب بودند نیز همواره در طول قرون وسطی و حتی در قرن بیستم، اعتراف دارند که طی چهارده قرن طول مدت بین بقراط و بوعلی، علم رفته رفته غنی‌تر و پرمایه‌تر شده و بنابراین جبهه‌بندی اروپاییان در برابر دانشمندان اسلامی که از قرن ۱۴ میلادی و با نطق‌های آتشین شروع شد، هیچ علتی جز تعصب مذهبی و ملی و غرض‌ورزی نداشته و اگر جز این بود، هیچ فرد عاقلی طب بقراط را بر طب ابن سینا ترجیح نمی‌داد. از جمله دکتر گوستاولوبون، مستشرق فرانسوی، در کتاب «تمدن اسلام و عرب»، در صفحه‌ی ۶۳۳ ضمن بحث از مقام

شامخ ابن سینا و اشاره به این مطلب که کتاب قانون او مدت ۶ قرن در دانشکده‌های اروپا و مخصوصاً در فرانسه و ایتالیا، جزء کتب درسی بوده است، به این مطلب اذعان کرده که وی در کتاب قانون، بیش از کتب متقدمین از بیماری‌های مختلف بحث کرده است.»

[۳۴ ص ۱۱]

۲- ادوارد براون، در بیان اهمیت و لزوم مطالعه‌ی عمیق در طب عربی، علت این مهم را، به دست آوردن مطالب جدید که در طب یونانی نیست و در طب عرب موجود است ذکر می‌کند و این نشان می‌دهد که وی نیز به کامل‌تر بودن طب سنتی ایران واقف بوده است.

۳- دکتر «محمود نجم آبادی» در کتاب تاریخ طب در ایران می‌گوید:

« گرچه ابن سینا پس از بقراط و جالینوس بوده و از نظر تاریخی عده‌ای از مؤلفان وی را شاگرد دو استاد مذکور می‌دانند، ولی باید دانست که وی و رازی بر اثر استقلال فکری و ایراد و خرده‌گیری بر کتب استادان یونانی و این که تجربه و آزمایش را در طب بسیار معتبر دانسته‌اند، توانستند دوره‌ی نوینی در طب پدید آورند به گونه‌ای که مدت‌ها طب اسلامی ایرانی ملاک و مبنای طب اروپایی شود.» [۴۰ ص ۵۸۷]

۴- استاد علامه حسن زاده آملی نیز در این مورد می‌گوید:

«... رازی مطالب مهم کتب بقراط و جالینوس را جمع کرده، در قریب سی مجلد آن‌ها را ایراد نمود و نام آن را حاوی کبیر گذاشت و از این جهت است که گفته‌اند: علم طب معدوم بود، بقراط آن را ایجاد نمود. مرده بود، جالینوس احیاءش کرد. متفرق بود، رازی جمعش نمود و ناقص بود، ابوعلی سینا، تکمیلش کرد.» [۱۷ ص ۴۴]

۵ - رازی خود ضمن بیان این مطلب که کتاب‌های جالینوس را خوانده، به ناقص بودن برخی مطالب و نادرست بودن برخی دیگر اشاره کرده است که این نیز دلیل دیگری است که پزشکان مسلمان، طب یونانی را کامل کرده‌اند:

«... اما آن‌هایی که گفته‌اند، جالینوس برای آبله علاج مخصوص و کافی و علت قانع کننده‌ای نقل نکرده و در این باب چیزی نگفته است، راست می‌گویند... و من تعجب می‌کنم که چگونه جالینوس از این مرض گذشته، آن را نادیده گرفته است در حالی که مرض شایعی است و احتیاج به درمان آن شدید بوده است»

[۲۲ ص ۳۵ - ۳۶]

رازی، هم‌چنین در کتاب «الشکوک علی جالینوس» بر رسالاتی چند از او ایراد گرفته آن‌ها را رد کرده است. وی در ابتدای این کتاب نسبت به ایراد گرفتنش بر جالینوس می‌گوید:

«مقام جالینوس بر هیچ کس پوشیده نیست و ممکن است بعضی از کوتاه‌نظران مرا بدین کار ملامت کنند ولی فیلسوف و حکیم بر من

خرده نخواهد گرفت به دلیل این که در حکمت تقلید جایز نیست و باید از روی دلیل و برهان صحبت شود...»

۲- وجود مطالب مربوط به طب اسلامی در آثار اطباء طب سنتی:

۱- وقتی به کتاب قانون ابن سینا می‌نگریم، می‌بینیم که وی در کتاب خود از طب النبوی و احادیث استفاده و به آن‌ها استناد کرده است که به عنوان نمونه می‌توان به این حدیث که معده کانون بیماری‌ها و پرهیز در رأس داروهایست. و نیز انتقال اخلاق و صفات زن شیرده در کودک و نیز خاصیت انجام حجامت در پشت گردن و... اشاره نمود.

[۱ ص ۳۵۳ و ۴۹۲]

ابن سینا می‌گوید:

«زن شیرده باید خوش خلق، و خوشرو باشد و در برابر کنش بد روانی از قبیل خشم، اندوه، ترس و حالات مشابه آن، زود واکنش نشان ندهد. تأثیرپذیری این حالات، مزاج را تباه می‌گرداند و این تباهی مزاج ممکن است به شیرخوار سرایت کند. از این روست که پیامبر خدا که سلام و درود بر او باد فرمود: ابلهان را دایگی نشاید.»

[۱ ص ۳۵۳]

۲- ادوارد براون نیز به استفاده‌ی یکی دیگر از پزشکان طب سنتی

از طب النبوی اشاره کرده و می‌گوید:

«... محمود بن محمد بن عمر چغمینی، متوفای ۷۴۵ ه ق از اطباء اسلامی خوارزم، رساله‌ای در طب النبوی و خلاصه‌ای از قوانین طبی به نام قانونچه نوشته که محصلان طب قدیم در هندوستان، همه‌ی

احادیث و سنن طب‌النبی را به ضمیمه‌ی قانونچه‌ی چغمینی مطالعه می‌کردند.»

بنابراین مشخص می‌شود که پزشکان مسلمان ضمن فراگیری طب یونانی، آن را با افزودن حقایقی از طب اسلامی، غنی ساخته‌اند.

۳- اکتشافات طبی که اولین بار توسط پزشکان مسلمان محقق شده است:

الف - مقام چشم پزشکی در طب عرب:

سیریل الگود می‌گوید:

«از میان رشته‌های مختلف طب عرب که بیش از دیگر رشته‌ها شایان مطالعه بوده و واقعاً مورد بررسی بیشتری قرار گرفته، چشم پزشکی در ردیف اول است و پس از آن داروسازی قرار دارد. دانش و هنر بینایی و چشم پزشکی در میان رومیان و یونانیان، چندان پیشرفته نبود. اعراب آنچه را این دو ملت در این زمینه می‌دانستند و البته خالی از اشتباهات بسیار نبود، گرفتند و به صورتی محدود ولی موفقیت‌آمیز، تکمیل کردند. عمل جراحی برای درمان بیماری مزمن چشم را نیز نسل‌های بعدی از اعراب گرفتند. گلوکوم، تحت عنوان «سردرد مردمک» اول بار توسط یک نفر عرب توصیف گردیده... حتی نام‌ها و اصطلاحات اعراب نیز به چشم پزشکی جدید رسیده در آن داخل شده است. مثلاً کلماتی مانند شبکیه و آب مروارید، مدیون تشریح توصیفی عرب است. اعراب بودند که فرضیه‌ی قدیمی بینایی را دگرگون ساختند. از زمان بقراط، تصور می‌کردند که اشعه‌ای از چشم خارج می‌شود که این اشعه اطلاعات مربوط به

بینایی را جمع آوری کرده و به چشم منتقل می‌نماید تا این که «ابن هیثم» با استفاده از فیزیک و هندسه‌ی آن زمان، تعدادی از مسائل نور و بینایی را حل کرده، ثابت نمود که اشیاء در نتیجه‌ی اشعه‌ای که از آن‌ها عبور می‌کند و به چشم می‌رسد، رؤیت می‌شوند نه بر عکس آن. اکثر دانشمندان پس از او، فرضیه‌اش را نپذیرفتند ولی ابوریحان بیرونی و ابن سینا هر دو به طور جداگانه و کامل، با نظریات خالی از تعصب او موافقت کردند. این دانشمند تحقیقات خود را درباره‌ی بینایی چندان دنبال کرد که به کشف استفاده از عینک نزدیک شد. بزرگ‌ترین خدمتی که اعراب در چشم پزشکی عملی کردند، در زمینه‌ی آب مروارید بود... مهم‌ترین روشی که معمول شد، روش «عمار بن علی موصلی» بود که طریقه‌ی عمل مکیدن را ابداع کرده بود. این عمل چنین بود که یک سوزن توخالی را از قسمت سفیده‌ی چشم داخل کرده به وسیله‌ی مکیدن عدسی را بیرون می‌کشیدند...» [۶ ص ۱۶۱ - ۱۶۴]

ب - سیریل الگود، هم‌چنین در مورد بوعلی سینا می‌گوید:

«... به نظر می‌رسد ابن سینا تفاوت میان یرقان انسدادی و یرقان همولیتیک را می‌دانسته و نخستین کسی بوده که توصیف خوبی از مننژیت کرده است... افتخار ابداع درمان فیستول اشکی با روش میل زدن را نیز باید به ابن سینا داد زیرا او بود که استعمال میل جراحی را در مجرای اشکی پیشنهاد کرد.» [۶ ص ۲۳۴ و ۳۲۵]

ج - مرحوم دکتر نجم آبادی می‌گوید:

«ابوعلی سینا دانشمند قرن ۱۱ میلادی، دانش پزشکی را از جهت علم تشریح نیز غنی ساخته است... وی علم تشریح را بسی پیشرفت داد. نخستین توصیف درست عضلات چشم را ما از او می‌دانیم... وی اولین دفعه درباره‌ی عصب سه قلو در قانون متذکر گردیده است.» [۴۰ ص ۵۸۹]

د - در دائرة المعارف پزشکی فرانسه در ذیل کلمه‌ی Forceps، اعتراف کرده‌اند که نخستین کسی که فورسپس را برای بیرون آوردن بچه از رحم اختراع کرد، ابن سینا بود. [۴۳ ص ۲۱۰]

ه- علی ابن عباس اهوازی اولین کسی بوده که جمع شدن و انقباض رحم برای بیرون راندن بچه را شرح داده است. [۱۳ ص ۲۴۷]

و - یکی از پزشکان معروف و معتبر در طب سنتی ایران، «سید اسماعیل جرجانی است» که در قرن ۶ میلادی (حدود یک قرن بعد از بوعلی) می‌زیسته. مهم‌ترین اثر او کتاب ذخیره‌ی خوارزمشاهی است که در ۹ جلد نگاشته شده است.

سیریل الگود در مورد جرجانی می‌گوید:

«تا جایی که من خبر دارم، وی برای نخستین بار ارتباط آگروفتالمی و گواتر را که parry در سال ۱۸۲۵ دوباره کشف کرده، مطرح ساخته است.» [۶ ص ۲۵۰]

همان طور که می‌دانید، یک پدیده‌ی علمی را بیش از یک بار نمی‌توان کشف کرد لذا عبارت دوباره کشف کردن در کلام سیریل

الگود، سؤال برانگیز می‌نماید که در بحث مربوط به سرقت‌های علمی مفهوم آن را به وضوح خواهید یافت.

ز - در گفتار مربوط به محمد ابن زکریای رازی گفتیم، از مهم‌ترین آثار او کتاب جُدُری و حصبه (سرخک و آبله) است که می‌توان آن را اولین اثر دقیق در مورد بیماری‌های عفونی دانست. رازی در این کتاب برای اولین بار سرخک و آبله را از هم افتراق داده است. [۲۲]

ح - «ابن نفیس» طیب قرن ۷ هجری قمری اولین طبیبی است که به وجود گردش خون ریوی در بدن اشاره کرده است.

اطبای قبل از او از جمله جالینوس می‌پنداشتند که سوراخهای نامرئی بسیاری در جدار بین دو بطن قلب وجود دارد که خون از یکی از آنها به دیگری راه می‌یابد. هیچ کس نتوانسته بود این سوراخها را ببیند، زیرا نه تنها مرئی نیستند بلکه مطلقاً وجود ندارند اما جالینوس خداوندگار طب یونانی سرآمد پزشکان قرون وسطی با لحنی چنان استادانه در این مورد اظهار نظر کرده بود که این فکر غیر موجه مانند وحی منزل پذیرفته شده بود حتی لئونادرو داوینچی که نبوغی سرشار و ابتکاری بیرون از حد داشت و خود اعضای مختلف بدن را تشریح کرده و بارها قلب را با دقت شکافته بود چنین عقیده ناپذیرفتنی را گردن نهاده بود. رازی و بوعلی سینا هم همین دیدگاه را داشتند.

نخستین کسی که به این گفته ی جالینوس شک کرد و آشکارا با آن مخالفت ورزید ابن نفیس بود. وی که آثار کالبد شناختی جالینوس و ابن سینا را با نظر نقد و اعتراض تحقیق کرده بود برای نخستین بار موفق به کشف دوران کوچک خون شد. کشفی که وی را در ردیف بزرگترین اطباء جهان قرار داد. در این مورد در گفتار آینده (سرفتهای علمی) بیشتر سخن خواهیم گفت.

بنابراین با توجه به شواهد و اسناد فراوان که در اینجا تنها به تعدادی از آنها به عنوان شاهد استناد شد، می توان نتیجه گیری کرد که طب سنتی ایران به مراتب ارزنده تر و کامل تر از طب قدیم یونان و روم بوده است و همان طور که در کلام گوستاولوبون هم اشاره شد، اروپاییان از لحاظ انتقام جویی و برای این که ضربه ی خرد کننده ای بر پیکر فرهنگ و تمدن اسلامی زده باشند، علوم یونانی را جانشین علوم اسلامی کرده دانشمندان معروف آن را به جای دانشمندان بزرگ اسلامی که غالباً ایرانی بودند، گرفتند و از آن پس در کتاب های پزشکی هرگاه بحث تاریخی لزوم پیدا می کرد، نام بقراط به مراتب بیش از نام رازی و ابن سینا برده شد و این در حالی است که ابن سینا وارث معلومات نوابغ پیش از خود بوده است.

امروز دست غربی ها در تحریف تاریخ برملا شده و چون قادر به انکار نقش عظیم مسلمین در ایجاد و پیشرفت علم و هنر و تمدن در غرب نیستند، ضمن اعتراف به نقش مسلمانان در این مورد، می کوشند

تا به این طرز تفکر دامن بزنند که علوم اسلامی که طب نیز جزئی از آنهاست، از غرب (یونان) ریشه گرفته است. در حالی که به گفته‌ی خانم «زیگرید هونگه» نویسنده‌ی «کتاب فرهنگ اسلام در اروپا» [دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۱، ترجمه مرتضی رهبانی]، کپلر، کپرنیک، گالیه و نیوتن نظریات مسلمین را بیان کرده و از خود چیزی نداشته‌اند. انگیزه‌ی آنها از این امر این است که مسلمانان و مخصوصاً ایرانیان را که در دریای عظیم علم غوطه‌ور بوده‌اند و رنسانس علمی اروپا در حقیقت مدیون علم آنهاست، از این دریا بیرون انداخته تا آنچه خود داشته‌اند از بیگانه تمنا کنند زیرا روشن است هر ملتی که احساس استقلال خود را از دست بدهد، نابود خواهد شد.

سخن را در این گفتار با کلام امام خمینی قدس سره که در تاریخ

۵۷/۱۱/۱ فرمودند به پایان می‌بریم :

«طب از شرق رفته به غرب، تمدن از شرق رفته به غرب. لکن مع الاسف قضایا چه است و دسته‌بندی‌ها چه جور بوده و تبلیغات چه بوده است که ما را به عقب زدند به طوری که ما خودمان را هیچ می‌دانیم...» [۵ ص ۹۲]

گفتار یازدهم:

گذشته‌ی پرافتخار طب در بلاد اسلامی

« این مصیبت بزرگی است که بر ایران و ممالک شرق مطلقاً وارد شده است که گوششان به این است که غربی‌ها چه می‌کنند و چه می‌گویند و چه عمل می‌کنند و خودشان را به کلی از دست داده‌اند. استقلال فکری خودشان را، محتوای خودشان را از دست داده‌اند.»^۱
[۵ ص ۳۶]

در گفتار مربوط به سرقت‌های علمی خواهید دید، از مهم‌ترین علل عقب‌ماندگی مسلمانان از قافله‌ی علم، تلاش استعمار در جهت محو خودباوری و ایجاد روحیه‌ی خودباختگی در میان آن‌ها بوده و در راستای اجرای این سیاست کلی، به طور وسیع و با انجام سرقت‌های علمی سعی کردند تا چنین القاء کنند که ما از خود چیزی نداشته و در علم طب نیز کاملاً مدیون آن‌ها هستیم و متأسفانه حربه‌ی

آن‌ها مؤثر واقع شده و امروز این روحیه‌ی خودناشناسی و عدم اتکاء به خود، به وفور در میان قشر دانشجو و پزشک مشاهده می‌شود لذا ما با ارائه‌ی بحث موجود در این گفتار، سعی کرده‌ایم تا با معرفی افتخارات طبّی در بلاد اسلامی، روحیه‌ی خودباوری را در میان پزشکان و محققان احیاء کنیم. در ادامه خواهید دید که مورخان غربی خود اذعان کرده‌اند که طب در بلاد اسلامی در هزار سال قبل، از جهاتی حتی بهتر و کامل‌تر از طب رایج بوده است.

۱- بیمارستان‌های اسلامی:

تاریخ احداث قدیمی‌ترین بیمارستان در بلاد اسلامی را سال ۸۷۳ میلادی در قاهره ذکر کرده‌اند. [۹]

بیمارستان معروف بغداد نیز در سال ۹۸۲ میلادی تأسیس شد. این در حالی است که اولین بیمارستان در اروپا ۶۰۰ سال بعد یعنی در سال ۱۵۰۰ میلادی در شهر استراسبورگ بنا شده است. [۱۳ ص ۲۵۲]

سیریل الگود در مورد تأسیس یکی از بهترین بیمارستان‌های اسلامی در مراکش در سال ۱۲۰۰ میلادی یعنی قریب به ۸۰۰ سال قبل می‌گوید:

« معالجه‌ی بیماران رایگان بوده و بیماران فقیر هنگام ترخیص، وجهی نیز برای معاش دریافت می‌کردند. بیمارستان به دو بخش زنانه و مردانه به منظور رعایت شرع اسلام جدا شده بود. هر قسمت دارای پرستاران و خدمتگزارانی از همان جنس بود و تنها پزشکان و

جراحان همگی مرد بودند و هریک از بخش‌های دوگانه‌ی بیمارستان شامل اطاق‌های جداگانه‌ای برای بیماران تب دار، روانی و... و نیز اتاق‌هایی مخصوص جراحی، بیماری‌های چشم و شکسته‌بندی بوده است. بیمارستان، بخش پذیرش بیماران سرپایی نیز داشته که بهترین روز برای ملاقات پزشکان با سابقه، دوشنبه و پنجشنبه بوده است. پزشکان هر بخش به نوبت کشیک می‌دادند و شب‌ها در بیمارستان اقامت می‌گزیدند... در بیمارستان‌های عمومی روش تدریس همان بود که امروزه دیده می‌شود. دانشجویان به یک استاد می‌پیوستند و در بازدیدهای روزانه، بخش به بخش او را دنبال می‌کردند. عادت رازی بود که بر بالین بیمار، نخست از مبتدی‌ها می‌خواست او را مورد معاینه قرار دهند و اگر شاگردان کلاس اول نمی‌توانستند بیماری را تشخیص دهند، آنگاه شاگردان کلاس بالاتر را برای این کار مامور می‌کرد... دانشجویان جوان ظاهراً از حداکثر آزادی برخوردار بودند از جمله می‌توانستند استادان خود را مورد پرسش قرار دهند و حتی اشتباه آنان را اثبات کنند... در پایان دوره‌ی تحصیل امتحانی از اطباء به عمل می‌آمد و جراحان و چشم پزشکان علاوه بر امتحانات معمولی باید امتحان دیگری را نیز می‌گذراندند.» [۶ ص ۱۸۸، ۲۷۰، ۲۸۰]

بنابراین ملاحظه می‌کنید که مسلمانان در حدود هزار سال قبل بیمارستان داشته‌اند و شیوه‌ی امروز ما در اداره کردن آن و ویزیت بیماران بخشها، اقتباسی از روش آن‌ها در آن زمان است. نکته‌ی جالب

توجه این است که دکتر گوستاولوبون آن بیمارستان‌ها را متکامل‌تر از بیمارستان‌های زمان خودش معرفی می‌کند:

«مریضخانه‌های اسلام موافق اصول حفظ الصَّحَّة بنا شده و از مریضخانه‌های امروز ما بهتر بوده‌اند. این مریضخانه‌ها خیلی وسیع و جریان هوا و آب در آن‌ها زیاد بوده است.» [۲۹ ص ۶۱۴]

۲- شکسته‌بندی و جراحی استخوان:

سیریل الگود با اشاره به کتاب هفتم از مجموعه‌ی ذخیره‌ی خوارزمشاهی سید اسماعیل جرجانی می‌گوید:

«این کتاب که در مورد اعمال مختلف بحث می‌کند، دو فصل خیلی مهم و جالب در خصوص شکستگی‌ها و در رفتگی‌ها دارد. توجه به این حقیقت که این موضوع به تفصیل در این فصول مورد بحث قرار گرفته و ملاحظه‌ی اصطلاحات فنی بی‌شماری که در این قسمت‌های تخصصی به کار رفته، کافی است تا نشان دهد که شکسته‌بندی و جراحی استخوان، یکی از شعبه‌های پیشرفته‌ی جراحی اسلامی به شمار می‌رفته است.» [۶ ص ۲۵۰]

۳- جراحی عمومی و تخصصی:

سیریل الگود، گرچه ذکر می‌کند که موضوع جراحی در میان اعراب کمتر از طب مورد تحقیق و مطالعه بوده است ولی اذعان می‌کند که:

«... امروز به ندرت عملی هست که توسط جراحان دوران خلفای بغداد انجام شده و در بیشتر موارد با همان درجه از موفقیت‌های امروزی رو به رو نشده باشد. تعداد ادوات و ابزار تخصصی که آنان در جراحی‌های خود به کار می‌برده‌اند، به بیست بالغ می‌شده و این وسایل توسط «Hirschbery» در کتاب منتخب همراه با تصویر به خوبی تشریح شده است... اعمال جراحی بر روی سر شامل بریدن زبان کوچک که یک عمل قدیمی ایرانی بود، برداشتن لوزه‌ها، سوراخ کردن پرده‌ی صماخ گوش، برداشتن گوشت اضافی بینی و بریدن کامل زبان در صورت بدخیمی بوده است... در تاریخ پزشکی ایران به مواردی از درمان عفونت استخوان جمجمه از راه جراحی، برداشتن سینه به علت سرطان اشاره شده است. هم‌چنین موفقیت‌های پزشکان ایرانی در درمان سنگ‌های مجاری ادراری و نیز درمان بواسیر و واریس از طریق جراحی تبیین شده است.»

حال اجازه دهید به بررسی وضعیت علوم و به خصوص علم طب در همین دوران در اروپا بپردازیم:

در دورانی که مسلمانان در بلاد خود دارای بیمارستان بودند، اروپا غرق در جاهلیت و توحش بود. در آن دوران، تنها قسمتی از اروپا که درخشش علمی، فرهنگی داشت، اسپانیا (اندلس) بود چرا که تحت کنترل مسلمانان قرار داشت. «پی‌یروسو» به خوبی به مقایسه‌ی سطح علمی اروپا و مسلمانان در قرون وسطی پرداخته و می‌گوید:

«از قرن ۱۲-۵ یکی از دردناک‌ترین ادوار تاریخی است. عامه‌ی مردم در منتهای فلاکت و بدبختی زندگی می‌کردند. آن قدر

جنگ‌های متوالی و قتل و غارت‌های پی در پی فکر مردم را مشغول کرده بود که هیچ کس نمی‌توانست در فکر علم باشد.»
[۲۳ ص ۱۴۱]

لازم به ذکر است که معتبرترین و قدیمی‌ترین دانشگاه‌های اروپا در ابتدای قرن ۱۳ تأسیس شده‌اند که در این میان می‌توان از دانشگاه پاریس (تأسیس ۱۲۰۰)، اکسفورد (تأسیس ۱۲۱۴)، مون پولیه (تأسیس ۱۲۲۰) و کمبریج (تأسیس ۱۲۳۱) نام برد ولی همین دانشگاه‌ها هم تحت نفوذ کلیسا بودند.
«پی‌پرروسو» ادامه می‌دهد:

«محاکم دیوان تفتیش عقاید مرتب کافران و ملحدان را نابود می‌کردند. پادشاهان با شخص پاپ روابط مستقیم و نزدیک داشتند و خلاصه قدرتی نبود که در دست کشیش‌ها نباشد. اما ابداً گفتگویی از علوم در میان نبود... دیگر کسی به طبیعت نمی‌نگریست. نویسندگان مذهبی چنان قدرتی به دست آورده بودند که مردم فقط به تفسیر کتب ایشان می‌پرداختند. اوقات مردم صرف مباحثی می‌شد که امروزه برای ما باور کردنی نیست زیرا از هرچه که به نظر ما مفید می‌رسد، عاری بود. مدت چهار قرن تمام (قرن ۱۳ - ۹) همواره گفتگو و بحث در کلیات بود... کار مدارس و مکاتب فقط این بود که کتب مؤلفان مقدس را بخوانند. می‌گفتند چه فایده دارد که طبیعت را مورد تجربه و مشاهده قرار دهیم؟ زیرا کتاب مقدس تمام توضیحات لازم را داده و تمام مسائل را حل کرده است. لذا بسیاری از افراد بودند که نسبت به این نوع تعالیم

نظر خوشی نداشتند. برای آنان چاره‌ای نبود جز آنکه به اعراب پناهنده شوند زیرا در زمان مأمون عباسی و جانشینان او، دانشگاه‌های بزرگی افتتاح شده بود که در آن متون یونانی را تدریس می‌کردند. در حالی که اروپای مسیحی قرون وسطی خود را در زیر مباحث گرد و خاک آلود دفن می‌کرد، اسپانیای عرب درخشندگی خارق العاده‌ای تحصیل کرده بود. دانشگاه‌های شهر سویل (اشبیلیه)، تولدو (طلیطله) و کوردو (قرطبه)، مراکز فرهنگی بزرگی شده بودند که جوانان فرانسوی، آلمانی و انگلیسی به آن‌ها هجوم می‌آوردند و در کنار هم می‌نشستند و هنگام بازگشت به کشور خود مطالب مفیدی را که آموخته بودند، منتشر می‌کردند... علم طب نیز دچار فلاکت عجیبی شده بود. علاقه‌مندی به تشریح علمی و دقت در علم تداوی بسیار کم و تنها هدف جستجوهای طبی، به دست آوردن اکسیر حیات جاوید بود و بیشتر طبیبان به این کار اشتغال داشتند. شب و روز دستوره‌های اسرارآمیز را از کتب جادوگری قدیم اقتباس می‌کردند و به معرض عمل در می‌آوردند... برای رسیدن به منظور خود به خدا یا شیطان متوسل می‌شدند و به جای آنکه در خط سیر منطقی بقراط یا جالینوس قدم بردارند، ترجیح می‌دادند که طلسم‌ها و تعویذهای مختلف به بیماران خود بدهند و آنان را با اوراد دفع اجنه مجهز سازند... مبتلایان به امراض عصبی در کوچه‌ها می‌دویدند... همه کس کم و بیش با عوالم خارج از دنیای محسوس روابط و تجارت داشت. بعضی با خدای آسمان و برخی دیگر با سلطان جهنم مربوط بودند. اشخاص علیل و مفلوج هر روز به پای معابر و کلیساها جمع می‌شدند و فریادهای مهیب می‌کشیدند آنگاه

کشیش ظروف طلائی متبرک را به بالای سر می‌برد و شروع به تلاوت ادعیه‌ی مذهبی می‌کرد و...» [۲۳ ص ۱۵۰ و ۱۵۷]

قابل ذکر است که در همین قرون وسطی است که شاهد مبارزه‌ی کلیسا با اکتشافات علمی و شکنجه و قتل دانشمندان می‌باشیم. در این دوران هرگونه فکر و اندیشه‌ی مخالف با افکار خرافی کلیسا کفر محسوب می‌شد و هرگاه کسی به اکتشاف تازه‌ای دست می‌یافت، مقامات کلیسا دورش را می‌گرفتند و او را مجبور به توبه می‌کردند و در غیر این صورت تحت شکنجه و قتل قرار می‌دادند. نمونه‌ی بارز چنین رفتاری «گالیه» است به طوری که وی در سال ۱۶۳۳ به خاطر حفظ جان‌ش مجبور به توبه شد و گفت:

«من گالیه، در هفتادمین سال زندگانی، در مقابل شما حضرات به زانو در آمده، در حالی که کتاب مقدس را پیش چشم دارم و با دست‌های خود آن را لمس می‌کنم، توبه کرده، ادعای خالی از حقیقت متحرک بودن زمین را انکار کرده آن را منفور و مطرورد می‌دانم.» [۲۳ ص ۲۶۶]

ادوارد براون نیز ضمن بیان مثال‌هایی از درمان‌های خرافی در دوران جنگ‌های صلیبی، از جمله کشیدن صلیب با چاقو بر سر یک زن بیمار به منظور خارج کردن شیطان از سر او که منجر به مرگ وی شد، اظهار می‌دارد:

«به خوبی می‌توان دریافت که به نظر اعراب آن عصر، طب اروپاییان در قبال طب خودشان، بسیار وحشیانه و بدوی بود.» [۸ خطابه‌ی سوم]

آری آن زمان که مسلمانان در بیمارستان‌ها بخش اعصاب و کلینیک بیماری‌های روحی داشتند، در اروپا دیوانگان را گناهکار دانسته زندانی می‌کردند و آن زمان که در فرانسه جذامی را در قبر خوابانده کشیش سه مرتبه بر او خاک می‌پاشید تا او را در اجتماع به عنوان مرده تلقی کنند و بعد او را به جزیره‌ای دور دست بفرستند، مسلمانان به درمان جذامی‌ها می‌پرداختند و این وضعیت تا قرن ۱۹ ادامه داشت. [۱۳ ص ۲۶۵]

دکتر گوستاولوبون پای را فراتر گذاشته در مورد برتری اطبای اسلام بر اطبای امروزی (طب رایج) اعتراف بزرگی دارد. وی می‌گوید:

«این مطلب نهایت موافق قیاس است که به قدری که اطبای امروز ما تلفات می‌دهند، اطبای اسلام در قرن دهم میلادی آن قدر تلفات نمی‌دادند.» [۲۹ ص ۶۱۵]

قابل توجه است که قرن دهم میلادی، قرن ظهور ابن سینا و اوج شکوفایی طب سنتی ایران است. آیا چنین اعترافی آن هم از یک مورخ غیر ایرانی، بیانگر برتری طب اسلامی و سنتی بر طب رایج که پیدایش آن از قرن ۱۷ میلادی است نمی‌باشد؟

گفتار دوازدهم:

جایگزینی طب شیمیایی به جای طب سنتی ایران در اروپا

در این گفتار قصد داریم تا به نحوه ی پیدایش «طب شیمیایی» پردازیم. این بحث از آن نظر حائز اهمیت است که در باور بسیاری از مردم و حتی بسیاری از جامعه علمی ما چنین شکل گرفته که «طب رایج» حاصل پیشرفت در «طب قدیم» است و پیشرفت علم باعث شده تا از آن نقطه به نقطه ی امروزی برسیم.

نتایج فکری پذیرش چنین پیش فرضی کاملاً قابل پیش بینی و همان است که به کرات در مصاحبه ها و سخنان پزشکان و مسئولین بهداشت و درمان از سالیان گذشته تاکنون شنیده و دیده ایم:

- نیازی به احیاء طب سنتی نیست.
- احیاء طب سنتی مصداق عقبگرد و تحجر و مانند این است که در دنیای امروز به جای استفاده از اتومبیل و هواپیما با چارپایان به سفر برویم!

- اقتضای زمان حکم می کند که با علم روز پیش برویم و همواره و به طور کامل از طب رایج تبعیت کنیم
- حتی اگر نکات خوب و مفیدی در طب سنتی وجود داشته باشد، نباید انتقادی را متوجه طب رایج کرد چون در هر صورت کامل تر و پیشرفته تر است.

همانطور که در ابتدای کتاب به عرض رسید یکی از مطمئن ترین راههای قضاوت صحیح و خالی از تعصب در مورد پدیده های مختلف، مشاهده آنها در آینه تاریخ است. بررسی اصالت تاریخی طب سنتی و طب رایج به ما کمک می کند تا فارغ از زنده بادهای و مرده بادهای به تشخیص صحیح برسیم.

قبلاً گفتیم، طب سنتی ایران متجاوز از ۵ قرن اروپا را تحت نفوذ خود داشته و در آنجا تدریس می شده و این تسلط به حدی قوی بوده که دانشمندان اروپا هرگاه در مباحث خود به مشکلی بر می خوردند، برای حل آن به گفته ی ابن سینا در کتاب شفا یا قانون استناد کرده و می گفتند: «استاد چنین گفته است».^۱ [۳۳]

سؤال این است که چه عواملی موجب شد تا طب سنتی با آن سیطره ی عمیق، به یکباره از عرصه ی اروپا حذف شود؟

۱- وجود تعصبات مذهبی در مسیحان نسبت به مسلمانان:

یکی از نشانه‌های بارز وجود چنین تعصباتی، پیدایش جنگ‌های صلیبی بود. گوستاولوبون به خوبی این تعصبات را ترسیم کرده می‌گوید:

«حقیقت امر این است که پیروان اسلام، از مدت طولانی در زمره‌ی شدیدترین دشمنان اروپا محسوب می‌شدند. اگر در زمان شارل مارتل و ایام جنگ‌های صلیبی یا جلوی قسطنطنیه، تیغ‌های آبدار آنان قلوب ما را جریحه‌دار نکرده باشد، بیشتر از همه، تمدن آنان، که در نهایت درجه‌ی کمال بوده است ما را سرافکننده ساخته و در حقیقت پست و حقیر کرده است و گویا مدت زیادی از آن زمان نگذشته باشد که از فشار پنجه‌ی آنان نجات پیدا کرده‌ایم. بین ما و مسلمین یک سلسله تعصباتی است که از مدت‌های طولانی، به طور توارث جمع شده و در حقیقت جزء طبیعت ما گردیده است و اگرچه بعضی اوقات آن را مکتوم و مخفی نگاه می‌داریم ولی در اعماق قلب ما رسوخ کرده و به حدّ اعلیٰ سخت و شدید است و این باعث می‌شود که در تاریخ تمدن اروپا، سهمی را که مربوط به دانشمندان اسلامی است، عموماً انکار کنیم. بدبختانه از سالیان دراز در ما چنین القاء کرده‌اند که تمام علوم و فنون قدیمه از یونان و روم سرچشمه گرفته است. بعضی‌ها عار دارند اقرار کنند، مسلمانان سبب شده‌اند که اروپای مسیحی از حال توحش و جهالت خارج شود لذا آن را مکتوم نگاه می‌دارند ولی این نظر به حدّی بی‌اساس و تأسف‌آور است که به آسانی می‌توان آن را رد کرد.» [۲۹ ص ۷۵۰]

گوستاولوبون، هم‌چنین به نطق آتشین «پترارک»^۱ نویسنده و شاعر ایتالیایی در قرن ۱۴، به عنوان نمونه‌ای از این تعصبات مذهبی و نژادی اشاره کرده است :

«ای مردم نادان، بعد از «دمستن»، فصیحی مثل «سیسرون» پیدا شد. «هومر» که رفت، به جای او «ویرجیل» آمد ولی شما می‌گویید که در علوم و ادبیات کسی نمی‌تواند با مسلمین برابری کند و به جای آنان قرار گیرد... ما اینک بر تمام اقوام و ملل دنیا تفوق حاصل کرده‌ایم لیکن شما می‌گویید به استثنای مسلمانان! وای از حماقت ما! امان از این جنون و بی‌عقلی! هان! ایتالیا. آیا تو در خوابی؟ آیا تو مرده‌ای؟» [۲۹ ص ۷۳۷]

به عقیده‌ی ما مهم‌ترین و ریشه‌ای‌ترین عامل حذف طب سنتی ایران در اروپا، همین تعصبات بوده که وقوع برخی حوادث تاریخی که در ذیل به بیان آن‌ها خواهیم پرداخت، زمینه‌ی لازم را برای بروز آن‌ها فراهم کرده است .

۲- واقعه‌ی فتح قسطنطنیه :

«در سال ۱۴۵۳ میلادی شهر قسطنطنیه که بزرگ‌ترین مرکز تمدن در اروپا بود و علوم و معارف و هنر یونان و روم قدیم در مدت هزار سال در آن جمع‌آوری شده پرورش یافته بود، به دست ترکان عثمانی فتح و امپراطوری روم شرقی منقرض

^۱ .petrarque

گردید. در نتیجه‌ی این رویداد، دانشمندان یونان از آن کشور مهاجرت کرده به اروپای باختری و مخصوصاً به ایتالیا رفتند و کتب قدیم یونانی را به همراه بردند و به این سبب اروپاییان که تا آن زمان غیر مستقیم از دانش یونان آگاهی یافته بودند، به طور مستقیم به آن دست یافتند و پس از اختراع فن چاپ، انتشار کتاب‌ها هم بسیار آسان شد.

نخستین ضربتی که در آن هنگام از لحاظ انتقام جویی بر فرهنگ و تمدن اسلام در اروپا وارد آمد، این بود که علوم یونانی را جانشین علوم اسلامی ساختند و دانشمندان معروف یونان قدیم را به جای دانشمندان بزرگ اسلام که غالباً ایرانی بودند، نشانند و بر سر زبان‌ها انداختند زیرا هرچه باشد، یونان در عین حال که یک کشور اروپایی بود، اختلاف مذهب با سایر کشورهای اروپایی نداشت. بنابراین اروپاییان با یک تصمیم فوری و قاطع، خود را از یوغ تمدن عرب و اسلام نجات دادند و به تمدن قدیم یونان دو دستی چسبیدند و این تمدن را از مفاخر باستانی خود به شمار آوردند. این اقدام درباره‌ی تمام علوم و فنون عملی گردید و از جمله در دانش پزشکی، تالیفات بقراط و جالینوس، جای قانون ابن سینا را گرفت...» [۴ ص ۷۲ و ۳۳ ص ۲۱]

ما قبلاً دلایل کامل‌تر بودن طب سنتی ایران را بر طب یونانی، اثبات کردیم و این حقیقتی است که متعصین اروپایی نیز بدان واقف بوده‌اند اما برای رها کردن خود از سلطه‌ی فرهنگی و علمی مسلمانان چاره‌ای نداشتند جز این که علوم یونان قدیم را در برابر علوم اسلامی علم کنند و آن‌ها را برتر جلوه دهند.

به این ترتیب فتح قسطنطنیه زمینه‌ساز بروز تعصبات ریشه‌دار قدیم و در نهایت ایجاد نهضت تجدّد اروپا (رنسانس) گردید و از مهم‌ترین حوادث دوره‌ی رنسانس تحقیر و کوچک‌جلوه دادن کارهای علمی مسلمانان و حذف نام بوعلی سیناها و رازی‌ها و تلاش برای محو کردن و نابودی آثار علمی آن‌ها بود.

سیریل الگود در این مورد می‌گوید:

«... ضربت مهلک بر طب عرب از هر جهت فرود آمد. در ایتالیا لئوناردو داوینچی (متوفی ۱۵۱۹)، گرچه لغات عربی را به کار می‌برد ولی مانند سایر متخصصان تشریح، برای بر انداختن اصول تشریح ابن سینا قیام کرد... در شهر بال، پاراسلسوس (متوفی ۱۵۴۱)، چندان از عربی‌دانان گریزان بود که به عنوان اعتراض، کتاب قانون ابن سینا را در ملاء عام آتش زد. در فرانسه شامپیه (متوفی ۱۵۳۵) کتابی به نام «در رد سنت‌های عربی» چاپ کرد و «رابله» نوشت: چه بوالفضول طیبانند که امروز هم، شفا را در داخل قوطی‌های عطاران عرب می‌جویند و سرانجام هاروی در سال ۱۶۲۸ کتاب خود را درباره‌ی حرکت قلب منتشر و مرگ طب عرب را تسریع کرد. در دوره‌ی خاندان استوارت (اوایل قرن ۱۷ تا قرن ۱۸ میلادی)، خواندن

آثار عربی نشانه‌ی شارلاتانی و حقه‌بازی بود... بدین ترتیب ملاحظه می‌شود که دنیای آن زمان تا چه اندازه به استادان بزرگی که علوم یونانی را از ورطه‌ی فراموشی نجات داده و اکنون وسیله‌ی سودجویی اهل تزویر شده بودند، با چشم ناسپاسی نگریسته است.» [۶ ص ۲۳۹]

۳- پاراسلس، هلوکاست طب سنتی و تولد طب شیمیایی:

یکی دیگر از حوادثی که زمینه‌ی لازم برای بروز تعصبات مذهبی و قومی مسیحیان نسبت به مسلمین را فراهم کرد؛ ظهور فردی به نام «پاراسلسوس» در قرن ۱۶ بود. در این زمان تمایل اروپا برای نجات از سلطه‌ی فرهنگ و تمدن اسلامی به نقطه‌ی اوج خود رسیده بود و از طرف دیگر، طب قدیم یونان هم جایگزین مناسبی برای طب ابن سینا نبود. پاراسلسوس نهایت سوء استفاده را از موقعیت موجود نمود و اعلام کرد که طب طبیعی که شامل طب بقراط، جالینوس، ابن سینا و رازی می‌شود مردود است و از این پس باید کیمیاگری را وارد طب نمود. نظرات او گرچه در ابتدا مخالفینی پیدا کرد ولی چون اروپا در شرایطی به سر می‌برد که هر کس بیشتر شجاعت داشت و تیشه‌ای محکم‌تر به ریشه‌ی علوم اسلامی می‌زد، شهرت بیشتری می‌یافت، در نهایت به سخنان او تن دادند و بدین ترتیب مسیر طب طبیعی به سوی طب شیمیایی منحرف شد. نظر به اهمیت و نقش مؤثری که این واقعه

در پایه گذاری و پیدایش طب رایج داشته است، شرح آن را به طور مفصل از قول مورّخین و صاحب نظران می آوریم:

پاراسلس (۱۵۴۱-۱۴۹۳) کیمیاگری سوییسی بود که به پزشکی شدن اظهار علاقه می کرد ولی چون بیشتر ایام جوانی خود را به سیر و سیاحت می گذراند، فرصت فراگیری آن را نمی یافت لذا در هر کشور مطالبی را درباره ی کیمیاگری می آموخت و از ساحران و ستاره شناسان نکاتی از سعد و نحس کواکب فرا می گرفت. وی پس از مراجعت به سویس با آنکه از پزشکی اطلاع چندانی نداشت به توصیه ی یکی از دوستان متنفذش در شهر بال به کار پزشکی پرداخت. در آن زمان معمول بود که پزشکان اعمال جراحی هم انجام می دادند ولی چون پاراسلس از تشریح بدن انسان بی اطلاع بود، از اعمال جراحی اکراه داشت. در دائرة المعارف علوم پزشکی که در اواخر قرن ۱۹ میلادی به زبان فرانسوی در صد جلد تألیف شده، در شرح حال پاراسلس آمده است:

«علت اکراه پاراسلس از اعمال جراحی، کمی مهارتش در این فن و علت آن هم بی اطلاعی او از کالبد شناسی بود.» [۳۳]

با این حال معلوم نیست با کدامین حیل و ترفند و صحنه سازی، او را به تدریس در دانشگاه بال سویس مأمور کردند. در آن زمان رسم

بود که در دانشگاه‌ها به زبان لاتین گفتگو می‌کردند ولی چون پراسلس به این زبان آشنا نبود، به زبان آلمانی تدریس می‌کرد. از آن رو علاوه بر دانشجویان، تعداد فراوانی از مردم عادی و عامی نیز به سخنان او گوش می‌دادند. حال مجسم کنید که یک شخص بی‌سواد و شیاد ولی هوشمند و جاه‌طلب و موقع شناس چگونه از وضعیت موجود در اروپا، بهترین سود و بهره را برد.

او استاد دانشگاه بود و ناچار باید طب تدریس کند و چون جز ترجمه‌ی قانون ابن سینا، کتابی برای تدریس در آن زمان وجود نداشت و او نیز از مندرجات آن هیچ نمی‌دانست، به اقدامی جنون‌آمیز دست زد و به این وسیله اولاً بر بی‌سوادی خویش سرپوش گذاشت و ثانیاً خود را در تاریخ پزشکی به عنوان یک مرد بزرگ و انقلابی معرفی کرد.

در آن زمان اروپا تشنه‌ی انقلاب بود و اوضاع سیاسی ایجاب می‌کرد که در هر رشته از علوم، انقلابی بزرگ ظاهر شود و ملل اروپایی را از زیر سلطه‌ی فرهنگ و تمدن اسلامی که مدت چند قرن مردم آن قاره را به تسخیر خود در آورده بود، رهایی بخشد. در چنین اوضاع و احوالی پراسلس که اختلال دماغی‌اش، ناشی از الکلیسم مزمن از یک سو و مجاورت دائم با حرارت آتش کوره‌ی کارگاه کیمیاگری و تنفس بخارهای زهرآگین از سوی دیگر، طغیان یافته

بود، با وقاحت در روز افتتاح کرسی استادی خود، کتاب قانون ابن سینا را در آتش افکند و سوزاند و با غروری جنون‌آمیز فریاد کشید:

«با کمال بی‌باکی به شما می‌گویم که موهای پشت گردن من بیش از همه‌ی دانشمندان شما معلومات دارد. تکه‌های کفش من از ابن سینا خردمندتر است و ریش من از آکادمی شما تجربه‌ی بیشتری دارد...»

و سپس پزشکان حاضر در جلسه را مخاطب ساخت و با حرارت افزود:

«شما با پیروی از عقاید پزشکان پیشین چنین خیال می‌کنید که چیزی از پزشکی می‌دانید و حال آنکه ابداً چنین نیست. کلید اصلی پزشکی و به ویژه درمان شناسی قبل از هر چیز کیمیاگری است. ای پزشکان که به خود عطر می‌زنید، دستکش‌های سفید را از دستتان و حلقه‌های طلا را از انگشتان خود به در آرید. در آزمایشگاه و در میان ذغال‌ها غوطه‌ور شوید. شب و روز در آتش کار کنید. از این راه با مشاهده و تجربه، معلوماتی مفید و مثبت برای درمان بیماری‌ها پیدا خواهید کرد.»

این عبارات حتی امروز هم برای هر شنونده‌ای جالب و فریبنده است و هر کس را می‌تواند اغفال کند به ویژه در آن زمان که در همه‌ی کشورهای اروپا یک نوع هرج و مرج علمی کامل حکمفرما بود و هر کس هر مطلب تازه‌ای ابراز می‌کرد که به نظر منطقی جلوه می‌کرد،

خریدار فراوان می‌یافت. اروپا در آن زمان تازه از خواب قرون وسطایی بیدار شده و با تمام وجود در التهاب و تشنگی انقلاب و مخصوصاً انقلاب علمی می‌سوخت و تنها آرزویش شکستن بت شرق زدگی و رهایی از یوغ بندگی علمی مسلمانان بود و در چنین زمینه‌ی مستعدی، بانگ آزادی از حلقوم هرکس بر می‌خاست که نجات از وضع موجود را نوید می‌داد، بی‌درنگ مانند آهن ربایی قوی، جماعت کثیری را دور خود جمع می‌کرد.

ولی از آنجا که همه‌کس را برای همیشه نمی‌توان فریب داد، بی‌اطلاعی پاراسلس از اصول و موازین پزشکی و زیان‌هایی که از راه درمان نادرست به بیماران وارد ساخت، کار خود را کرد و باعث شد که در مدتی کمتر از دو سال دیگر نه کسی حاضر بود سخنان او را بشنود و نه بیماری وجود داشت که به او رجوع کند. درمان‌های شیمیایی پاراسلس نه تنها نتیجه‌ای سودمند نداشت، بلکه خطرات و تلفاتی هم در برداشت. یکی از بیماران او به علت صدماتی که پیدا کرد، شکایت نزد قاضی برد و قاضی به نفع او رأی داد و پاراسلس را محکوم کرد. پاراسلس از شدت خشم ناشی از حکم دادگاه، نسبت به همه فحاشی کرد و شهر بال را ترک کرد و از آن پس زندگی او با آوارگی همراه شد و در هیچ شهری بیش از یک سال باقی نماند. به گفته‌ی ادوارد براون، پاراسلس در یکی از آثار خود به نام «پاراگرانوم» خطاب به پزشکان سراسر عالم می‌گوید:

«این شما باید که باید بر جای پای من قدم بگذارید و من نیستم که باید از شما پیروی کنم... من سلطان پزشکی در جهان خواهم شد و در قلمرویی که من فرمانروای آن هستم، شما همه کمر بسته به خدمت خواهید ایستاد. نام مرا به تمسخر یاد می‌کنید؟ شما را و می‌دارم که کثافت بخورید!» [۹]

«بی‌بروسو» نیز در مورد پاراسلس می‌گوید:

«وی دزدی حيله گر بود. تمام اروپا را گردش کرد و به تناسب موقعیت، گاهی خود را طیب و زمانی جادوگر و گاهی استاد نامید و عاقبت هم در شهر بال یک کرسی تدریس فیزیک و پزشکی به دست آورد.» [۲۳ ص ۱۷۸]

با این حال قیام پاراسلس به عنوان مخالف با مکتب پزشکی ابن سینا، اثری عمیق در اذهان از خود به جای گذاشت و عده‌ای زیاد از پزشکان اروپا در کشورهای مختلف روش او را دنبال کردند و به این ترتیب مکتب طبی ابن سینا که با جهان طبیعت سر و کار داشت و از عوامل طبیعی برای درمان بیماری‌ها استفاده می‌کرد، رفته رفته در اروپا از میان رفت و طب شیمیایی و فرآورده‌های ساخت آزمایشگاه‌های شیمی، جانشین آن گردید. به عبارت دیگر، صنعت جای طبیعت را گرفت و از همین نقطه بود که اساس علم طب را بیوشیمی تشکیل داد و از اینجا سلطه‌ی عجیب پاراسلس که از اوایل قرن ۱۶ تا امروز یعنی

متجاوز از ۵۰۰ سال پزشکان غرب را تحت تأثیر خود قرار داده است، به خوبی آشکار می‌شود. [۳۳ ص ۲۳، ۳۲ ص ۴۹-۱]

بدین ترتیب ملاحظه فرمودید که تعصبات مذهبی به عنوان یک عامل ریشه‌ای باعث شد تا اروپاییان به دنبال فرصت ایجاد شده ناشی از فتح قسطنطنیه، طب یونان را جایگزین طب سنتی ایران کنند ولی از آنجایی که چنین رویکردی به دور از واقعیات علمی و در واقع از سر ناچاری بود و برتری طب سنتی ایران بر طب یونانی غیر قابل انکار می‌نمود، منتظر فرصتی بودند که این نقطه‌ی ضعف را بپوشانند. ظهور پاراسلس و مطرح ساختن طب شیمیایی توسط وی که فکری نو بود، باعث شد تا اروپا به کلی طب طبیعی اعم از مکتب بقراط و جالینوس و مکتب بوعلی و رازی را کنار گذاشته به طب شیمیایی روی آورد. بنابراین ملاحظه می‌فرمایید که کتاب سوزی دشمنان حقیقت و انسانیت امری تازه نیست و سابقه‌ای دیرینه دارد و قرآن کریم، کتاب طب و هر آنچه منافعشان را تهدید کند، شامل می‌شود. و اذعان می‌کنید که از نظر تاریخی به هیچ وجه صحبت از یک کار علمی و جایگزینی منطقی در کار نبوده و هیچ سابقه و مدرکی وجود ندارد که نشان دهد طب رایج زائیده‌ی پیشرفت علم است. برعکس تمامی شواهد و قرائن حکایت از یک کودتای طبی در اروپا دارد. واقعه‌ای که گزاف نیست اگر نام آن را «هلوکاست طب سنتی ایران» بنامیم.

پس تا به اینجا معلوم شد که طب رایج حداقل از نظر تاریخی فاقد اصالت است و فرزند مشروع طب چند هزار ساله ی بشر نمی باشد.

گفتار سیزدهم:

سرقت‌های علمی

عامه‌ی مردم و حتی دانش پژوهان چنین تصور می‌کنند که معلومات دانشمندان قدیم درباره‌ی علم طب، بی‌ارزش و بدون اعتبار بوده، پایه‌ی صحیحی نداشته و آنچه امروزه در جهان پزشکی وجود دارد، ساخته و پرداخته‌ی دانشمندان اروپا است که از زمان رنسانس و مخصوصاً قرن ۱۷ به بعد طرح‌ریزی شده است. منشأ این اشتباه اینجاست که تقریباً در تمام کتاب‌های علمی جدید می‌بینیم، هر مبحثی را که شرح داده‌اند، در تاریخچه‌ی آن می‌نویسند که قدم از این موضوع بی‌اطلاع بوده و برای نخستین بار، فلان دانشمند اروپایی در قرن ۱۷ یا قرن‌های بعد، آن را کشف کرده است. در حالی که صدها موضوع که امروزه در کتاب‌های پزشکی، اکتشاف آن‌ها به نام دانشمندان اروپا ثبت شده است، در کتاب قانون ابن سینا یا سایر مراجع معتبر طب سنتی دیده می‌شود و تا کسی جمله به جمله‌ی مطالب مربوط به آن‌ها را با یکدیگر مقایسه نکند، باور نخواهد کرد.

تأسف بیشتر در این است که دانشمندان اروپا نمک را خورده نمکدان شکسته‌اند بدین معنی که نه تنها در کتب خود نامی از پزشکان قدیم ذکر نکرده‌اند، بلکه با تبلیغات وسیع و دامنه‌دار و زهر پراکنی‌های مستمر که ریشه‌های اصلی آن به همان قرون ۱۶ و ۱۷ می‌رسد، کارهای علمی قدما را به کلی بی‌ارزش و خطا جلوه داده و حتی در مقام تحقیر و تمسخر آن برآمده‌اند ولی در عین حال مطالب علمی را عیناً از کتاب قانون گرفته به آن شاخ و برگ داده به نام اکتشافات خود معروف کرده‌اند به طوری که اگر امروز یک دانشجوی پزشکی، کتب طب را ورق بزند، در هر صفحه و هر موضوع به نام چند اروپایی بر می‌خورد و اگر تاریخچه‌ی هر یک از مباحث پزشکی را بخواند، می‌بیند که سابقه‌ی آن حداکثر از قرن ۱۶ یا ۱۷ به آن طرف تجاوز نکرده و همه‌ی کارهای علمی به نام اروپاییان است؛ گویی قبل از قرن ۱۶، بشریت در گرداب جهل و ظلمت و بربریت غوطه‌ور بوده حتی یک وسیله‌ی درمانی وجود نداشته و بیماران به طبیعت و به امان خدا واگذار می‌شده‌اند.

برخی نویسندگان اروپایی همین که قلم به دست گرفته و قصد دارند یک موضوع علمی را روی کاغذ بیاورند، اولین کارشان، تیشه به ریشه‌ی قدیم زدن و بلافاصله پس از آن، بزرگ جلوه دادن دانشمندان اروپا است. مثلاً در مجله‌ی «علوم و آینده» که از مجله‌های

پر تیراژ فرانسه بوده است، در شماره‌ی ۳۰۹ مورّخ نوامبر ۱۹۷۲ در صفحه‌ی ۸۸۱ آمده است:

«طبّ سنتی تقریباً در همه جا از سحر و جادو و تجربه‌های کورکورانه به وجود آمده بود و در مغرب زمین است که با کارهای علمی «کلود برنارد» که در طب به عمل آورده، به صورت علم واقعی درآمد.» [۳۳]

البته ما قصد ناسپاسی نسبت به دانشمندان اروپا را که با تلاش و کوشش شبانه‌روزی خود و تحقیقات مستمر، به کشف معماهای طبیعت پرداخته‌اند، نداریم بلکه می‌خواهیم بگوییم که ما نیز دانشمندان بلند آوازه‌ای داشته‌ایم که نسبت به آن‌ها حق‌کشی شده است. «جرج سارتن» استاد تاریخ علوم در دانشگاه هاروارد در کتاب «سرگذشت علم» [انتشارات علمی فرهنگی، ۱۳۷۶، ترجمه احمد بیرشک] چندین بار صریحاً اعتراف می‌کند که دانشمندان اروپا نسبت به قدما حق‌کشی کرده و تحقیقات علمی آنان را به جهت و عللی نادیده گرفته‌اند. وی در بخش سوم کتاب می‌نویسد:

«تمام تواریخ عمومی جهد بلیغ کرده‌اند که کارهای علمی اروپاییان را جلوه‌گر سازند. این کار به منظور خاصی انجام شده و در آن همه چیز حول محور ترقی و پیشرفت اروپا دور می‌زند. البته این نظر به کلی غلط است و اگر تجارب گرانبهای مشرق زمین در سطح تجربیات غربیان قرار نگیرد، تاریخ نوع بشر ناقص خواهد بود.»

حال به مواردی از این سرقت‌های علمی توجه بفرمایید:

۱- شکسته‌بندی و جراحی استخوان :

قبلاً کلام سیریل الگود را در این مورد که درمان شکستگی‌ها و جراحی استخوان از شعبه‌های پیشرفته‌ی جراحی اسلامی بوده است بیان کردیم. وی در جای دیگری می‌گوید:

«در مورد شکستگی‌ها وسایل و ادوات زیادی برای اعمال فشار بر قطعات جابه‌جا شده اختراع شده بود و پس از آنکه اندام در رفته یا شکسته را به حال اولیه قرار می‌دادند، آن را در گچ می‌گذاشتند و این روشی بود که تا سال ۱۸۵۲ که دوباره کشف شد، در بوت‌هی فراموشی افتاده بود.» [۶ ص ۳۲۹]

ملاحظه می‌کنید که روش نوین شکسته‌بندی اولین بار توسط مسلمانان اختراع شده است و به کاربردن لفظ دوباره کشف شدن، مفهومی ندارد جز یک سرقت علمی.

۲- ارتباط گواتر و اگزوفتالمی (بیرون زدگی چشم):

سیریل الگود با اشاره به کتاب «ذخیره خوارزمشاهی» که مهم‌ترین اثر طبی «سید اسماعیل جرجانی» است می‌گوید:

«تا جایی که من خبر دارم، وی در فصل بیماری‌های گلو، برای نخستین بار ارتباط اگزوفتالمی و گواتر را که parry در سال ۱۸۲۵ دوباره کشف کرده، مطرح ساخته است.» [۶ ص ۲۵۰]

۳- گردش خون قلبی و ریوی:

مورخین غربی، کشف گردش خون ریوی را به میگل سروتوس (۱۵۵۳) و ویلیام هاروی (۱۶۱۶) نسبت داده‌اند ولی همانطور که قبلاً هم گفتیم، ابن نفیس قرشی طبیب برجسته اسلامی در قرن ۷ ه. ق در کتاب خود با عنوان «موجز القانون»، این حقیقت را بیان کرده است.

[۱۳ ص ۲۴۷]

مدارکی وجود دارد که نشان می‌دهد دانشمندان اروپایی با مطالعه ی مطالب ابن نفیس، به گردش خون ریوی پی برده اما مثل خیلی از موارد دیگر بدون این که به اقتباس خود از آثار دانشمندان اسلامی اشاره کنند خود را کاشف آن معرفی کرده‌اند. توضیحاتی که وی درباره گردش کوچک خون داده است کلمه به کلمه مطابق با توضیحاتی است که سروتوس، بعد از او، در کتاب خود آورده است. در کتاب «طبابت در فرهنگ عرب» که نوشته‌ی یک محقق آلمانی است، آمده:

«ابن نفیس چهار صد سال قبل از ویلیام هاروی، گردش خون را کشف کرد. وی اولین کسی است که گردش خون کرونری را شناخت و تغذیه‌ی قلب با عروق خونی را شرح داد. وی، هم‌چنین بیان کرده است که خون در مسیر خود به ریه می‌رود تا خودش را با هوا سیر کند (آنچه هاروی بعدها گفته است).» [۱۳ ص ۲۴۷]

ابن نفیس دوران ریوی خون را که یکی از اکتشافات بزرگ اسلامی در طب است چنین توصیف می کند :

«پس از آنکه خون در بطن راست تلطیف شد باید به بطن چپ برود که در آن روح حیاتی پیدا می کند. ولی میان این دو بطن منفذی وجود ندارد چه جرم قلب در این ناحیه توپر است و چنانکه بعضی تصور کرده اند، منفذ آشکاری ندارد. پس ناچار باید این خون پس از تلطیف از طریق ورید شریانی (شریان ریوی) به ریه برود تا در جرم آن پراکنده شود و با هوا در آمیزد و لطیف ترین چیزی که در آن است تصفیه شود و آنگاه وارد شریان وریدی (ورید ریوی) شود تا آن را که با هوا آمیخته و آماده ی تولد روح در آن شده است به تجویف چپ (دهلیز چپ) برساند.» [موجزالقانون فی الطب، انتشارات دانشگاه علوم پزشکی ایران، ۱۳۸۷]

جالب است که بدانید که این محقق آلمانی نیز به اصل مطلب نرسیده زیرا امام جعفر صادق علیه السلام ۵۰۰ سال قبل از ابن نفیس به گردش خون در بدن و حتی گردش ریوی آن اشاره فرموده است. به سخنان حضرت که خطاب به یکی از شاگردان خود به نام «مفضل» فرموده اند و در کتاب «توحید مفضل» درج شده است، توجه فرمایید:

«تفکر کن ای مفضل در تدبیر حکیم قدیر در رسیدن غذا به جمیع بدن به درستی که اول غذا وارد معده می شود و معده آن را طبخ می دهد و خالص آن را به جگر می فرستد در عروق باریکی چند که در میان معده و جگر هستند و این عروق مانند پالایش اند برای غذا که نرسد از ثقل غذا چیزی به جگر که باعث جراحت آن شود زیرا

جگر نازکست و تاب غذای خشن و غلیظ را ندارد پس جگر صافی غذا را قبول می‌کند و در آنجا به لطف تدبیر حکیم خبیر مستحیل به خون و بلغم و صفرا و سودا می‌شود و از جگر راه‌ها و مجاری به سوی سایر بدن هست که اخلاط را از آن مجاری و عروق به سایر بدن می‌رساند مانند مجاری که در زمین برای آب مهیا کنند تا به همه‌ی زمین جاری شود.....چه کسی شش را بادزن دل قرار ده که پیوسته در حرکت است و آن را سستی به هم نمی‌رسد و باز نمی‌ایستد تا حرارت در دل جمع نشود که آدمی را تلف کند... ای مفضل اکنون وصف می‌کنم برای تو احوال دل را که سوراخ چند در آن هست مقابل سوراخ چند که در شش هست که بادزن دل است. اگر اینها مقابل یکدیگر نمی‌افتادند هر آینه نسیم نفس به دل نمی‌رسید و آدمی هلاک می‌شد.» [توحید مفضل، ترجمه علامه محمدباقر مجلسی، انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۹، ص ۱۵]

بسیار محتمل است که ابن نفیس با دقت در کلام امام علیه السلام به گردش خون ریوی پی برده باشد زیرا وی علاوه بر پزشکی در سایر علوم اسلامی مثل فقه و اصول و حدیث و منطق و ادب نیز تبحر و با منابع اسلامی ارتباط داشته است، از طرف دیگر وی اذعان نموده که خود تا به حال کالبدی را نشکافته، زیرا این کار را مورد پسند دین ندانسته و دلسوزی به مردگان نیز او را از این کار منع می‌کرده است. پس چگونه توانسته بدون تشریح، نظری صحیح که برخلاف نظر همه اطبای مشهور قبل از خود بوده ارائه دهد؟

در پایان این بخش لازم به توضیح است، یکی از دلایلی که، برخی از مخالفان حجامت مطرح می کنند این است که می گویند؛ در بدن «خون کثیف» نداریم زیرا بعد از کشف گردش خون در بدن توسط «ویلیام هاروی» مشخص شده که خون در تمام بدن جریان دارد لذا ترکیب آن در نقاط مختلف بدن یکسان است. در پاسخ می گوئیم که اولاً کشف گردش خون در بدن متعلق به ویلیام هاروی نبوده و ائمه‌ی معصوم‌علیهم‌السلام و اطبای سنتی ایران که خود بر انجام حجامت تأکید کرده‌اند از آن آگاه بوده‌اند. ثانیاً تحقیقات مربوط به مقایسه‌ی ترکیب خون وریدی با خون حاصل از حجامت نشان داده است که ترکیب این دو خون که هم‌زمان از بدن افراد گرفته شده است با هم متفاوت و غلظت فاکتورهای مثل قند و چربی‌ها و اوره و اسیداوریک همگی در خون حجامت بالاتر از خونی است که هم‌زمان از وریدهای دست می گیرند. [پایان نامه دکترای پزشکی عمومی با عنوان مقایسه ترکیب بیوشیمیایی خون وریدی با خون حجامت، رضا منتظر، ۱۳۷۷، دانشگاه علوم پزشکی شهید بهشتی]

بنابراین گردش خون در بدن موجب یکسانی ترکیب خون شریانی با خون مویرگی نشده است و منظور عوام از خون کثیف بالاتر بودن غلظت ترکیبات بیوشیمی در خون حجامت توجیه می شود.

۴- قانون سوراخ کور:

چنانچه یکی از مجاری بدن مثلاً مجاری صفراوی یا مجاری لوزالمعده یا مجاری سینوس‌های سر و صورت یا مجرای غدد بزاقی یا

آپاندیس و... دچار انسداد شود، عضو مربوط به آن دچار عفونت و التهاب می‌گردد. این قانون کلی را، «قانون سوراخ کور» می‌گویند که کشف آن را در کتاب‌ها به اروپاییان نسبت داده‌اند. از جمله «دیولافوا»^۱ را کاشف آپاندیسیت در اثر بسته شدن مجاری آن دانسته، واضع قانون سوراخ کور می‌دانند. این در حالی است که پزشکان قدیم ایران، قانون سوراخ کور را کاملاً شرح داده از چگونگی آن خبر داشته و به نام سُدّه (انسداد) از آن یاد می‌کردند و صراحتاً گفته‌اند که اگر مجرای هر عضوی بسته شود، آن عضو دچار ورم و التهاب می‌شود. [۳۴ ص ۷۸]

۵- بیماری هیپاتیت:

دیولافوا در جلد دوم از کتاب «پاتولوژی داخلی» می‌نویسد:

«بزرگ‌ترین افتخار مکتب پاریس این است که مشکلات مربوط به هیپاتیت‌ها را روشن کرده است.» [۳۴]

اگر تمام مطالب مربوط به بیماری‌های کبد را از پرخونی ساده گرفته تا هیپاتیت‌های مزمن که در کتاب‌های ۷۰ سال قبل (زمان دیولافوا) بوده است، با مطالب نظیر آن‌ها در کتاب قانون بوعلی تطبیق دهیم، آنگاه معلوم خواهد شد که افتخار، متعلق به کدام کشور و ملت است. توضیح آن که بوعلی سینا در کتاب قانون به طور کامل به بحث

در مورد احتقان کبد و علل مختلف آن و این که گاهی اوقات علت احتقان و ورم کبد (هپاتیت)، تب‌های عفونی است پرداخته در حالی که غربی‌ها هیچ اشاره‌ای به این موضوع نکرده‌اند.

آری غربی‌ها به قول مرحوم دکتر نجم آبادی از یک طرف با تبلیغات وسیع و گسترده و ایجاد بزرگ‌نمایی در مورد اختراعات و اکتشافات خیره‌کننده‌ی قرون اخیر و نیز با مجذوب کردن جهانیان نسبت به تمدن جدید و با باطل شمردن عقاید قدما و مُهر قدیمی و غیر علمی زدن به آن‌ها، در تحقیر و تمسخر آن‌ها هیچ کوتاهی نکردند و هدف اصلی شان از این کار این بوده که به قول جرج سارتن همه چیز را ساخته و پرداخته‌ی دانشمندان اروپا وانمود کرده، سهم قدما را در بنیان نهادن تمدن جدید، ناچیز جلوه دهند و برای رسیدن به این هدف از انجام سرقت‌های علمی نیز فروگذار نکردند و بسیاری از مطالب را از قانون بوعلی، حاوی رازی و ذخیره‌ی خوارزمشاهی اخذ کرده بعدها به خورد مشرق زمینی‌ها داده‌اند. [۴۰ ص ۸۷۳]

۶- واکسیناسیون :

کشف این حقیقت علمی که واکسیناسیون می‌تواند موجب تقویت سیستم ایمنی و در نتیجه پیشگیری از ابتلا به بیماری‌های عفونی شود را به «ادوارد جنر» نسبت داده او را کاشف واکسن آبله دانسته‌اند. این پزشک انگلیسی در سال ۱۷۴۹ متولد شد و ابداع واکسن آبله توسط او

مربوط به سال ۱۷۹۸ می باشد حال آن که بر اساس شواهد تاریخی، علم ایمنی‌شناسی در قرن ۱۶ و ۱۷ در ممالک اسلامی کاملاً شناخته شده بود. در آن زمان به سبب این که بیماری آبله در جهان شیوع فراوان و خطرناکی داشت، برای ایجاد مصونیت در برابر آن، پوسته‌های خشک شده‌ی ضایعات آبله را به صورت پودر درآورده و افراد سالم که در معرض ابتلاء به بیماری بودند این گرد را استنشاق می کردند و بدین ترتیب نوعی ایمنی ایجاد می شد. در دنیای غرب با وجود کشتار وحشتناک و شیوع زیاد این بیماری هیچ گونه اقدامی جهت پیشگیری به عمل نمی آمد و در برخی کشورها به ویژه انگلستان، شیوع و وخامت حال بیماران بیش از سایر کشورها بود. همسر سفیر انگلستان در دربار امپراطوری عثمانی که «مونتگیو»^۱ نام داشت، برای معرفی نوعی ایجاد مصونیت به یکی از دوستانش در انگلستان نامه‌ای نوشته که بخشی از این نامه را به عنوان سند افتخار مسلمانان و این که آن‌ها قبل از متولد شدن ادوارد جنر نسبت به واکسیناسیون آبله اطلاع داشتند در اینجا می آوریم:

«...بیماری آبله که در انگلستان آن قدر شایع و کشنده است در این جا به طور کلی بی خطر است. مردم این دیار که پی می برند یکی از افراد خانواده در معرض بیماری آبله است، عده‌ای از افراد فامیل را دور هم جمع می کنند (معمولاً ۱۵ تا ۱۶ نفر)، سپس مسن ترین زن فامیل در حالی که ظرفی از ماده ی ضد آبله در دست دارد، تمایل

^۱ - Lady Mary Montagu

فرد مبتلا را برای گشودن یکی از وریدهایش جویا می‌شود آنگاه با سوزنی درشت (که درد ناشی از فرو کردن آن به اندازه‌ی ایجاد یک خراش بیش نیست) و به مقدار گنجایش سوزن، ماده‌ی ضد آبله درون ورید تزریق می‌شود. هنوز کسی را سراغ ندارم که به علت عارضه‌ی این روش مرده باشد، باور کنید از این آزمایش بی‌خطر بسیار خشنود هستم به ویژه از زمانی که این روش پیشگیری را در مورد پسر عزیزم که در معرض بیماری آبله بود به کار برده و او را نجات دادند. به پاس این فداکاری و میهن‌پرستی و با همه‌ی مشکلاتی که دارد امید است روزی بتوانم این اختراع بسیار مفید مسلمانان را برای به کارگیری به انگلستان بیاورم...

سه سال بعد یعنی در مارس ۱۷۱۸ این خانم به انگلستان برگشت، پسر و دختر او نخستین افراد انگلیسی بودند که در برابر بیماری آبله ایمنی کامل داشتند. تا این که در سال ۱۷۲۱ جامعه‌ی سلطنتی پزشکان با رفت و آمدهای متعددی که به کشورهای اسلامی داشتند متوجه شدند که شیوع این بیماری وحشتناک در این کشورها به مراتب کمتر و پیش‌آگهی آن نسبت به آنچه در انگلستان دیده می‌شود بسیار بهتر است. [ایمونولوژی، دکتر رضا فرید حسینی، انتشارات آستان قدس رضوی، ۱۳۶۸]

۷- دستکاری کتب دانشمندان اسلامی:

مرحوم دکتر مصطفوی ذکر می‌کند:

«چندی پیش یک هیئت علمی از کشور امارات متحده‌ی عربی، برای عکس برداری از نسخه‌های خطی به اسپانیا سفر کرده بود. آنان در ضمن کاوش‌های علمی خود در می‌یابند که روی برخی از صفحات اول کتاب‌ها برگه‌های سفیدی چسبانده و نوشته‌های صفحات اول را پنهان کرده‌اند تا آن کتاب‌ها را بتوانند به دانشمندان اروپا نسبت دهند و اسامی دانشمندان اسلامی را زیر پرده نگهدارند.»

[۳۴ ص ۱۶]

۸- طبقه‌بندی و درمان بیماری‌های روانی:

اروپاییان ادعا می‌کنند که فروید، روانکاو اتریشی، روانکاوی را پایه‌گذاری کرده است اما با دقت در منابع طب اسلامی و سنتی متوجه می‌شویم که قرن‌ها قبل از آن بسیاری از اصول برخورد با بیماری‌های روانی، مورد اشاره قرار گرفته است. اولاً اصول درمان بیماری‌های روحی در قرآن کریم بیان شده است. ثانیاً پزشکان مسلمانی چون رازی و ابن سینا هزار سال قبل از فروید، اختلالات روانی را به بهترین شکل درمان کرده‌اند لذا تبلیغات غربی‌ها مبنی بر این که فروید پدر روان‌درمانی است دور از انصاف و یکی دیگر از مظاهر سرقت علمی است. فروید خود اعتراف کرده است:

«اگر قرار باشد مرا پدر روانکاوی بنامند من خود معترف هستم که شایستگی این نام را ندارم زیرا که من در پایه گذاری و اساس آن سهمی نداشته‌ام.» [۱۲ ص ۲۲۹ و ۲۴۴]

مهم‌ترین اثر طبی رازی کتاب «الحاوی» است. جلد اول این مجموعه که توسط آقای دکتر سید محمود طباطبایی ترجمه شده اختصاص به اختلالات روانی و بیماری‌های نرولوژی دارد. رازی در این کتاب بیماری‌های روانی از جمله اسکیزوفرنی و مانیا را طبقه‌بندی و شرح کرده است. دکتر سید محمود طباطبایی در پیشگفتار این کتاب می‌گوید:

«طب سنتی، این فن حیاتی و پرجا، همانند سایر علوم و فنون با زیرکی از ما ربوده و در قالب‌های جدید ریخته و پس از آرایش و مدرنیزه شدن، بار دیگر تحت عنوان‌های جدید و به نام بیگانگان به ما تحویل داده شد... در کتب پزشکی نوین غالباً نظرهای بی‌پایه و دور از حقیقتی درباره‌ی طب سنتی ارائه می‌شود که پایه‌ی همه‌ی آن‌ها ناشی از ناآگاهی است مثلاً در یکی از متون روانپزشکی که در دانشگاه‌های کشور به عنوان یک متن درسی به شمار می‌آید چنین آمده است:

اطباء قدیم برای بیماری‌هایی مانند صرع، علل ماوراء الطبیعه را ذکر کرده، دیوانگان را افرادی جن زده تصور می‌کرده‌اند بنابراین تدابیر درمانی بر عهده‌ی پیشوایان مذهبی یا جن‌گیران و دعانویسان بود... مؤلف کتاب یاد شده ادعا کرده که کریپلین در سال ۱۸۸۲ با ارائه‌ی طبقه‌بندی خود، برای اولین مرتبه به اختلالات روانی که تا آن زمان بی‌نظم بود، چهارچوب علمی داد. با مطالعه‌ی کتاب

الحاوی و روش‌های تشخیصی درمانی و دسته‌بندی بسیار جالب بیماری‌های روانی توسط رازی می‌توان به نحوه‌ی قضاوت پزشکی نوین درباره‌ی طب سنتی پی برد.» [۲۱ ص ۱۰]

۹- بوژی^۱ (میل زدن):

در جلد دهم دائرة‌المعارف علوم پزشکی در مورد کلمه‌ی بوژی می‌خوانیم:

«قدیمی‌ترین مدرک کتبی که راجع به بوژی وجود دارد کتابی است که گایزیوس در سال ۱۴۴۰ نوشته و در آن کتاب توضیح می‌دهد که میل زدن از زمان‌های قدیم معمول بوده ولی آن را فقط برای از بین بردن ممانع در مجرای بول و عقب زدن سنگ در این مجاری به کار می‌برده‌اند و استفاده از آن جهت درمان تنگی مجاری و گشاد کردن آن‌ها، در قرن ۱۶ توسط جراحان ابداع شده است»

با خواندن این مطلب در کتاب فوق که در اواخر قرن ۱۹ و توسط عده‌ی زیادی از بزرگ‌ترین محققان فرانسوی در صد جلد تألیف شده است، می‌توان چنین حکم کرد که هزار سال قبل ابن سینا و سایر پزشکان قدیم ایران از عمل میل زدن برای اتساع دهانه‌ی رحم کاملاً بی‌خبر بوده‌اند. در همین دائرة‌المعارف می‌نویسد:

^۱ Bougie -

« بوژی‌های قرون وسطی از موم بوده قابلیت انعطاف داشته ولی آن قدر سخت نبوده که قابل عبور از مانع باشد لذا در اواسط قرن ۱۶ یک جراح برای نخستین بار دستور می‌دهد از بوژی‌های سربی استفاده شود زیرا از بوژی‌های مومی محکم‌تر و در عین حال به خوبی قابل انعطاف بوده است »

و راجع به طرز میل زدن با این بوژی‌ها می‌نویسد:

« با اتساع تدریجی به وسیله‌ی بوژی‌های قابل انعطاف که رفته رفته بر قطرشان بیفزایند »

ولی ابن سینا در کتاب قانون در مبحث نازایی زنان آنجا که نازایی را به علت تنگی دهانه‌ی رحم دانسته است، همین بوژی سربی را که اروپاییان مدعی هستند در اواسط قرن ۱۶ یک جراح اروپایی کشف و اختراع کرده است شرح داده می‌گوید:

« اگر علت نازایی تنگی دهانه‌ی رحم باشد باید میل سربی به طور دائمی به کار برد و به تدریج بر قطر آن افزود. »

ملاحظه می‌کنید که عبارت ابن سینا کاملاً با عبارت دائرة المعارف قرن ۱۹ تطبیق می‌کند.

این است معنی سرقت علمی به این دلیل که در قرن ۱۶ ترجمه‌ی لاتین قانون در دانشکده‌های پزشکی اروپا تدریس می‌شده و در آن هنگام این مطالب عیناً در کتاب‌های پزشکی کشورهای اروپا منعکس بوده است و احتمالاً در شرایطی که اکثر افراد کمتر متوجه معانی و

مفاهیم بعضی از اصطلاحات و عبارات قانون بوده‌اند، یک جراح اتفاقاً به آن برخورده و به نام خود ثبت کرده است و ما صدها نمونه از مطالب پزشکی نظیر این را داریم که به نام اروپاییان ثبت شده و حال آنکه در کتاب قانون همه‌ی آن‌ها دیده می‌شود. آیا این حق ناشناسی نیست که نمک را خورده نمکدان را بشکنند؟ حقایق پزشکی را از دانشمندان قدیم بگیرند و نه تنها خود را کاشف آن‌ها قلمداد کنند بلکه همه جا با سمپاشی شایع کنند که معلومات قدما بر موازین علمی درستی استوار نبوده است؟ آیا نام این بوژی‌ها برای غربی‌ها مناسب‌تر است یا ابن سینا؟ [۳۴ ص ۸۰]

۱۰- لوله‌های فالوپ:

آیا «لوله‌های فالوپ» به حق چنین نامی به خود گرفته‌اند؟ در کتاب‌های تشریح و نیز کتاب‌های مربوط به بیماری‌های زنان، لوله‌های رحمی را لوله‌های فالوپ نامیده‌اند و علت این نامگذاری علی‌الظاهر این بوده است که «کابریل فالوپ» کالبدشناس ایتالیایی این لوله‌ها را به محافل پزشکی شناسانده است. در کتاب «فرهنگ وبستر» چاپ ۱۹۶۶ در صفحه‌ی ۵۰۳ در این مورد آمده است:

«فالوپو (۱۵۲۳ - ۱۵۶۲)، کالبد شناس ایتالیایی در شهر مودنا زاده شد. وی عمل لوله‌های رحم را کشف کرد»

با توجه به آنچه در کتب قانون، کامل الصناعه و ذخیره‌ی خوارزمشاهی و سایر کتب پزشکی قدیم آمده است، بدون هیچ شک و تردیدی می‌توان دریافت که پزشکان قدیم لوله‌های رحم را شناخته عمل آن را می‌دانستند. و نمی‌توان پذیرفت که آقای فالوپو این موضوع را که قبل از وی دیگران به وجود این لوله‌ها و کار فیزیولوژیک آن پی برده‌اند، نمی‌دانسته است و محافل پزشکی اروپا هم به علت بی‌خبر بودن از کشف متقدمین این لوله‌ها را به عنوان فالوپ نام‌گذاری کرده‌اند زیرا قانون در قرن ۱۲ به لاتین ترجمه و ده‌ها بار تجدید چاپ شده بود و تا سال ۱۶۵۷ یعنی بیش از ۵ قرن در دانشگاه‌های اروپا به عنوان یکی از کتب معتبر پزشکی تدریس می‌شد و فالوپو هم زمانی می‌زیست که این کتاب یکی از مستدل‌ترین کتب پزشکی مورد استفاده در محافل پزشکی آن زمان بود بنابراین هم فالوپو و هم دیگران می‌دانستند که چه می‌کنند. [۳۴ ص ۸۸]

۱۱- بادکش کردن^۱:

یکی از روش‌های مؤثر طب سنتی در درمان بسیاری از بیماریها، «بادکش کردن» است که در مواضع مختلف بدن انجام می‌شود و در هر موضع خواص مربوط به خود را دارد. از همان زمان که حجامت در کشور ما متروک شد، بادکش کردن هم به فراموشی سپرده شد و

^۱ - Dry Cupping

غربی‌ها که بادکش کردن را هم مثل خیلی موارد دیگر از ما فراگرفته‌اند، از غفلت و فراموشی ما سوء استفاده کرده طی سالهای اخیر آن را با عنوان جعلی «هوادرمانی»^۱ به نام خود مطرح و برای انجام آن دستگاه‌هایی نیز اختراع کرده‌اند. و اخیراً هم دستگاه بزرگی اختراع کرده که بیمار از کمر به پایین داخل آن قرار گرفته و در تبلیغات اینترنتی آن آمده که با ایجاد خلاء (Vaccum) موجب تقویت جریان خون در اندام تحتانی شده تاثیر زیادی در حذف چربی اضافه در ناحیه لگن، باسن و پاها دارد. اسم این روش را نیز «Hypoxi Thrapy» گذاشته‌اند.

۱۲- سرکه و خواص درمانی آن:

انتشارات ققنوس در سال ۱۳۷۹ کتابی چاپ کرده با عنوان «درمان طبیعی با سرکه‌ی سیب». این کتاب ترجمه‌ای است از یک کتاب آلمانی با عنوان [Natural healing with cider vinegar] (۴۲) در این کتاب، جملاتی به چشم می‌خورد که حکایت از یک سرقت تاریخی و علمی دارد. در صفحه‌ی ۱۳ کتاب آمده است:

«دکتر کلینتون جرویس (۱۹۴۵ - ۱۸۸۱) به عنوان مکتشف اثر

درمانی سرکه‌ی سیب شناخته شده است.»

و در صفحه‌ی ۶۳ می‌خوانیم:

«دکتر کلینتون جرویس، پدر سرکه درمانی، برای سلامت عمومی و داشتن زندگی طولانی نوشیدن سرکه‌ی سیب را توصیه می‌کند».

هم‌چنین در صفحه‌ی ۶۷ آمده است:

«سیریل اسکات» از بنیانگذاران سرکه درمانی است. وی اولین بار کتابچه‌ی «cider vinegar» را منتشر کرد که بعدها نسخه‌ی آلمانی آن به نام سرکه‌ی سیب برای سلامتی تو انتشار یافت...

در صفحه‌ی ۲۶ نیز نوشته‌اند:

«هیلدگارد فین بینگن (۱۰۸۹ - ۱۱۷۹) دانشمند و عارف بزرگ قرون وسطی، راهبه و پزشک نیز بود. نسخه‌های طبیعی و روش‌های درمانی او امروزه دوباره ارزش یافته‌اند. هیلدگارد تأثیر درمانی سرکه را می‌دانست. او بیش از هر چیز مصرف سرکه را به دلیل تأثیر خوب آن بر سیستم گوارش توصیه می‌کرد.»

ملاحظه می‌فرمایید که نویسنده‌ی کتاب با جعل عباراتی نظیر: مکشف اثر درمانی سرکه، پدر سرکه درمانی، بنیانگذار سرکه درمانی و... چنین القاء کرده که سرکه و خواص آن اولین بار توسط غربی‌ها کشف شده و هیچ اشاره‌ای به این حقیقت که مسلمانان هزار سال قبل سرکه را می‌شناخته و پیشوایان دینی آن‌ها بر مصرف آن تأکید فراوان داشته‌اند، نکرده است. جهت روشن شدن موضوع به تعدادی از احادیث موجود در کتب روایی که نشان دهنده‌ی جایگاه مهم سرکه در طب اسلامی است توجه فرمایید:

۱ - پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود :

« نَعْمَ الْإِدَامُ الْخَلَّ » [۳۰] «سرکه، خوب خورشی است».

۲ - امام صادق علیه السلام فرمود :

«الْخَلُّ يَشْدُ الْعَقْلَ...الْخَلُّ يَنْبِرُ الْقَلْبَ...الْإِصْطِبَاعُ بِالْخَلِّ يَقَطَعُ

شَهْوَةَ الزَّانِي» [۳۰]

«سرکه عقل را استحکام می بخشد...سرکه دل را روشن

می کند...خورش ساختن سرکه شهوت زنا را ریشه کن می

کند».

۳ - امام صادق علیه السلام فرمود :

«أَنَا نَبْدَاءُ بِالْخَلِّ عِنْدَنَا، كَمَا تُبْدُونَ بِالْمَلْحِ عِنْدَكُمْ، فَإِنَّ الْخَلَّ

يَشْدُ الْعَقْلَ» [۳۰]

«ما در غذا خوردن به سرکه ابتدا می کنیم چنان که شما به

نمک شروع می کنید. سرکه عقل را زیاد می کند».

۴ - امام صادق علیه السلام فرمود :

« نَعْمَ الْإِدَامُ الْخَلَّ، يَكْسِرُ الْمِرَّةَ وَيُحْيِي الْقَلْبَ وَيَشْدُ اللَّثَّةَ وَ

يَقْتُلُ دَوَابَّ الْبَطْنِ » [۳۰]

« سرکه خوب نان خورشی است. صفرا را می برد و قلب را

زنده و لثه را محکم و کرم‌های شکم را می کشد».

تعداد احادیث موجود در مورد سرکه بسیار است.

شاید عده‌ای بگویند غربی‌ها از این احادیث اطلاعی نداشته و ندانسته کشف سرکه و خواص درمانی آن را به خود نسبت داده‌اند. در پاسخ می‌گوییم بر فرض که چنین باشد. آیا آن‌ها از محتوای کتب طب سنتی ما که چند صد سال در اروپا تدریس می‌شد نیز بی‌خبر بوده‌اند؟ آیا نمی‌دانند که در بسیاری از نسخه‌های طب سنتی ما از سرکه و عسل و ترکیب آن دو (سرکنگین یا سکنجین) استفاده شده است؟ در بسیاری از نسخه‌های این کتاب آلمانی توصیه شده که سرکه و عسل را با آب مخلوط کرده بنوشند از جمله در صفحه‌ی ۶۳ آمده است:

«سرکه‌ی سیب و عسل مکمل مناسبی برای هم هستند. اثر شفابخش و میکروب‌کش عسل از شربت مخلوط سرکه‌ی سیب و عسل، یک اکسیر واقعی می‌سازد.»

این در حالی است که بوعلی سینا در مورد خواص سرکنگین که همان مخلوط سرکه و عسل و نعناع می‌باشد کتابی تألیف کرده است. مرحوم دکتر نجم آبادی در مورد این کتاب که به زبان عربی و با عنوان «الرَّسَالَةُ فِي السِّكَنْجِينِ» است می‌گوید:

«این رساله که در باب منافع سکنجین می‌باشد به سال ۱۵۴۷ میلادی توسط «آندره آلاگو» به زبان لاتین ترجمه و در ونیز (ایتالیا) به چاپ رسیده است.» [۴۱ ص ۱۶۰]

آیا غربی‌ها از انتشار این کتاب در قلب اروپا آن هم در ۵۰۰ سال قبل بی‌اطلاعند؟

اعتقاد ما به این سرقت علمی زمانی راسخ‌تر می‌شود که می‌بینیم بسیاری از مطالب این کتاب دقیقاً همان مطالبی است که در منابع طب سنتی ما آمده است.

در اینجا جهت اثبات این مطلب به مقایسه‌ی برخی مطالب کتاب آلمانی با متن یکی از منابع طب سنتی با عنوان «اختیارات بدیعی» که نویسنده‌ی آن در سال‌های ۸۰۶ - ۷۹۲ (ه. ق) یعنی متجاوز از ۶۰۰ سال قبل می‌زیسته می‌پردازیم: [۷ ص ۱۵۰]

الف - تأثیر سرکه در قطع خونریزی:

در صفحه‌ی ۸۵ کتاب آلمانی آمده است:

«افرادی که مرتب دچار خونریزی بینی می‌شوند باید به طور مستمر شربت سرکه‌ی سیب بنوشند. اگر یک گلوله پنبه را با سرکه خیس و داخل بینی قرار دهید خونریزی قطع می‌شود زیرا سرکه انعقاد خون را سریع‌تر می‌کند و ضد عفونی کننده است.»

در کتاب اختیارات بدیعی در این مورد آمده است:

«سرکه قطع خون رفتن از هر عضو که باشد بکند چون بیاشامند یا آن عضو که از وی خون آید بدان بشویند و یا در ظرفی بریزند و در آن نشینند قطع خون بکند.»

لازم به ذکر است که کاربرد مورد اخیر یعنی نشستن در ظرف سرکه، جهت خونریزی‌های رحمی یا خونریزی بواسیر است.

ب - تأثیر سرکه بر دندان و لثه:

در صفحه ۷۸ کتاب آلمانی آمده است:

«افرادی که دچار جرم دندان و تحلیل و یا التهاب لثه هستند باید به طور مستمر همراه هر وعده‌ی غذایی شربت آب و سرکه‌ی سیب بنوشند. استفاده از آب و سرکه به عنوان دهان شویه باعث می‌شود دندان‌ها کمتر جرم بگیرند، التهاب لثه‌ها از بین برود و از پوسیدگی و تحلیل دندان‌ها و لثه پیشگیری شود».

در متن احادیث ارائه شده ملاحظه کردید که یکی از خواص سرکه محکم کردن لثه‌هاست و به خاطر همین خاصیت و نیز خاصیت ضد عفونی کننده‌ی آن به افرادی که دندان خود را کشیده اند توصیه می‌کنیم مرتب دهان را با محلول سرکه شستشو دهند. این کار باعث می‌شود که زخم دندان زودتر جمع و خونریزی آن متوقف شود و نیز از عفونت آن پیشگیری شود.

در کتاب اختیارات بدیعی در این مورد آمده است :

«مضمضه کردن سرکه، دندان را محکم کند خاصه، چون با گلاب گرم مضمضه کنند و بن دندان را نیز محکم کند...درد دندان که از سردی و گرمی بود را نیز سود دهد».

ج - تأثیر سرکه در گزیدگیها:

در صفحات ۵۳ و ۱۰۳ کتاب آلمانی آمده است:

«سرکه برای درمان اولیه‌ی محل تماس پوست با ستاره‌ی دریایی بهترین اثر را دارد. لمس شاخک‌های حساس این جانور می‌تواند باعث بروز درد شدید، حالت تهوع و گاهی از کار افتادگی شود. در استرالیا تعداد افرادی که بر اثر نیش ستاره‌ی دریایی جان خود را از دست می‌دهند، بیشتر از تعداد افرادی است که در حمله‌ی کوسه کشته می‌شوند... اگر زنبور عسل و پشه، شما را نیش زد یا در اثر تماس با خارهای ستاره‌ی دریایی دچار سوزش پوست شدید، فوراً به محل نیش یا موضع خارش دار یا سوزش دار، سرکه‌ی سیب رقیق نشده بمالید. این عمل از تورم جای نیش جلوگیری خواهد کرد.»

نویسنده‌ی کتاب اختیارات بدیعی نیز می‌گوید:

«جهت گزندگی جانوران چنانچه سرکه را بر موضع نهند، به غایت سودمند بود.»

د - تأثیر سرکه بر بهبود زخم و صدای گوش:

در صفحات ۸۸ و ۹۴ کتاب آلمانی آمده است:

«افرادی که به طور مرتب سرکه‌ی سیب می‌نوشند، بریدگیها، خراش‌ها و زخم‌های بدنشان سریع‌تر بهبود می‌یابد و پوستشان زودتر جوش می‌خورد... نوشیدن شربت سرکه‌ی سیب و عسل به

بهبود جای زخم اعمال جراحی نیز کمک می‌کند... نوشیدن شربت سرکه‌ی سیب با عسل صداهای مزاحم گوش را از بین می‌برد».

در کتاب اختیارات بدیعی در این مورد آمده است:

«و چون سرکه را بر جراحات نهند منع ورم‌ها بکند و ریش‌های پلید و خورنده چون دائم به سرکه بشویند زایل کند و طنین گوش را زایل کند اگر در گوش بچکانند».

ملاحظه می‌فرمایید که مطالب کتاب آلمانی، شباهت عجیبی با کتاب ۶۰۰ سال قبل ما دارد.

لازم به ذکر است، آنچه در مورد خواص سرکه گفته شد، مربوط به سرکه‌ی طبیعی است و سرکه‌های کارخانه‌ای عمدتاً حاوی مواد شیمیایی و مضر می‌باشند.

بنابراین متوجه شدیم که بسیاری از اکتشافات و مطالب علمی که در اخبار و جراید توسط غربی‌ها منتشر می‌شوند برگرفته از آثار دانشمندان اسلامی است که در اثر غفلت و فراموشکاری ما، آن‌ها را به نام خود ثبت کرده به خورد ما می‌دهند.

غربی‌ها از آن گربه‌ای که دستش به گوشت نمی‌رسید و از بوی آن شکایت می‌کرد خیلی زرنگ‌تر بودند زیرا گوشت و طعمه را ربوده و بلعیدند و بعد شروع به گله از طعم و مزه‌ی آن کردند تا صاحبان اصلی آن را نسبت به آن منزجر و بی‌تفاوت کرده خود یکه تاز عرصه‌ی علم شوند. اروپاییان با این کار از زیربنای علوم گرفته تا

قلل شامخ آن، همه را به نام خود ثبت کردند. گذشت زمان نشان داد که اروپا برای بسط نفوذ اقتصادی و تأمین منافع مادی خویش در آسیا با انتخاب سیاست استعمار عقلی و علمی، بهترین مسیر را برگزیده است. توضیح آنکه وقتی بر افراد ملتی چنین وانمود شود که هیچ‌گونه سابقه‌ی فرهنگی و علمی نداشته و از زیر بوته‌ی جهل و بی‌خردی بیرون آمده‌اند، از نظر سطح شعور همانند کودکان خردسال پرورش خواهند یافت و نمی‌توانند روی پای خود بایستند و مجبور می‌شوند تا به عصای دیگران تکیه کنند. نتیجه‌ی نهایی معلوم است. جهان سوم بازار فروش همه‌گونه محصولات بنجل کارخانه‌های غرب خواهد شد و منابع ملی اش به یغما خواهد رفت. بنابراین در یک کلام، انگیزه‌ی ریشه‌ای و اصلی غرب از چنین اقداماتی، بزرگ‌نمایی خود و از بین بردن روحیه‌ی خودباوری در ما بوده است. هدفی که تا حد زیادی در مورد طب حاصل شده است.

و چنان زیرکانه در این راه قدم برداشته‌اند که متأسفانه امروز بسیاری از مخالفین طب اسلامی و سنتی در میان تحصیل کرده‌های خود ما قرار دارند و دشمن از آن‌ها به عنوان خاکریز لشکر خود بهره می‌گیرد. بدون شک استعمار در هیچ کشوری موفق نشده است، مگر آنکه افرادی تربیت کرده و در اختیار گرفته که آن‌ها نسبت به افراد کشور خود احساس برتری و نسبت به بیگانه احساس ضعف کنند.

۱۵۰ سال پیش با تأسیس دارالفنون و ورود استادان اروپایی به ایران، در جنب ثمراتی که از آنان عاید گردید، نخستین گام در این راه برداشته شد. ایده تأسیس دارالفنون از مرحوم امیرکبیر بود ولی در زمان تأسیس آن امیرکبیر از کار برکنار شده بود. غربی‌ها در دارالفنون هیچ فرصتی را برای سوء استفاده از نام دانش برای تحقیر ملت ما و پرورش روح تقلید و نابود کردن روحیه‌ی تحقیق در آن‌ها از دست ندادند تا بدین وسیله سلطه‌ی خود را بر ما کامل کنند. کتاب‌هایی که از آن زمان باقی مانده است نشان می‌دهد که چگونه دانشمندان اروپا از همان ابتدای ورود، به شاگردان ایرانی خود تلقین کردند که معلومات دانشمندان قدیم سست و بی‌پایه بوده و همه چیز ساخته و پرداخته‌ی اروپا است و پس از آن که از این تلقینات به خوبی نتیجه گرفتند، سیاست تغییر خط فارسی به لاتین پیش آمد و منظور اصلی از این امر آن بود که همه‌ی آثار علمی قدیم ایران از بین برود تا مبدا یک روز محقق‌ی پیدا شود و اسرار پس پرده را بر ملا سازد که به حمداله موفق به این امر نشدند.

در مورد نقش دارالفنون در این مهم و حوادث مربوط به آن در گفتار بعد مفصل سخن خواهیم گفت.

گفتار چهاردهم:

نفوذ و حاکمیت طب رایج در ایران

در گفتار قبل به چگونگی پیدایش و حاکمیت طب رایج و به دنبال آن حذف طب سنتی در اروپا پی بردیم. در این گفتار قصد داریم تا به نحوه‌ی نفوذ و حاکمیت طب غربی در ایران که در نهایت به حذف طب سنتی در مهد پرورش آن، انجامید پردازیم. ان شاء الله با مطالعه‌ی این گفتار از یک طرف ماهیت استعماری حاکم بر طب رایج را بهتر خواهید شناخت و از طرف دیگر به نقاط ضعفی که استعمار را در جهت حذف طب سنتی در ایران یاری رساند پی خواهید برد. چرا که قطعاً نقاط تاریکی در این میان وجود داشته که استعمار از آن طریق موفق به نفوذ و تسلط بر ما شده است. به قول مولانا:

«دزد شب خواهد نه روز این را بدان»

به عقیده‌ی ما ریشه‌ی اصلی این شب تار که دزد را در خود نهان و آن را بر ما مسلط کرده است دو چیز است. یکی بی‌کفایتی و ناآگاهی

شاهان و سلاطین ایرانی و دیگری خودباختگی و خود فراموشی عامه‌ی مردم. حال به بیان سیر تاریخی واقعه می‌پردازیم:

نفوذ تدریجی دولت‌های غربی در دربار شاهان ایرانی از دوران صفویه به بعد، زمینه‌ساز دخالت‌های آن‌ها در جهت تغییر فرهنگ و تمدن اسلامی ایرانی گردید و طب نیز از این قضیه مستثنی نبود. شاه عباس صفوی در سال ۱۶۱۱ نماینده‌ای به دربار پادشاه انگلستان فرستاد و به وسیله‌ی این نماینده به پاس دوستی‌ها و همکاری‌های تجاری، اجازه‌ی استفاده‌ی کامل و آزاد از دو بندر ایران را به دولت انگلیس پیشنهاد کرد. این پیشنهاد به طور غیر منتظره‌ای مورد تأیید واقع شد به طوری که ۵ سال بعد از آن، قسمت ایرانی کمپانی هند شرقی با گشایش کارخانه‌هایی در جاسک و اصفهان تأسیس شد. [۶ ص ۴۴۱]

بنابراین دوران شاه عباس مصادف است با ورود کمپانی هند شرقی به ایران. از شواهد و قرائن برمی‌آید که آن‌ها مبارزه با طب سنتی را که هنوز در ایران جایگاه ویژه‌ای داشته است، در دستور کار خود قرار داده بودند و این وظیفه را ظاهراً به دو طریق کلی انجام دادند:

(۱) تحقیر طب سنتی:

این مطلب از آنجا روشن می‌شود که «Fryer» پزشک کمپانی هند شرقی در اظهارات خود گفته است:

«... این‌ها اصلاً عادت ندارند با مطالعات و تحقیقات جدید، پیشرفت‌های تازه‌ای به دست آورند و از این جهت با همان تعصبی که به مقدسات متمسک‌اند، به اصول طب عرب چسبیده‌اند.»

این جمله Fryer دو مطلب را به ما نشان می‌دهد. یکی این که مردم آن زمان به طب سنتی در حد باورهای مذهبی خود معتقد بوده‌اند و دیگر این که برای استعمار همان قدر که مبارزه با مقدسات اهمیت داشته، مبارزه با طب سنتی نیز مهم بوده است.

۲) نفوذ در دربار و متقاعد کردن شاهان و صاحب منصبان به استفاده از طب رایج:

گفتیم که نفوذ کمپانی هند شرقی در ایران از زمان شاه عباس صفوی شروع شد. بعد از آن و در زمان نادرشاه، یک هیئت پزشکی وارد ایران شد (۱۷۴۷ میلادی). گرچه نادرشاه به علت بیماری، درخواست معالجه‌ی خود توسط پزشکان خارجی کمپانی هند شرقی را داشت لکن به علت شرایط موجود از جمله مغشوش بودن اوضاع مملکت، هیئت پزشکی خارجی نتوانست موفقیت چشمگیری در زمینه‌ی انتشار افکار خود داشته باشد لذا بدون انجام کار مهمی مراجعت کرد. [۶ ص ۴۵۰]

اما در زمان قاجار شرایط از هر نظر فراهم شده بود. سیریل الگود پزشک سفارت انگلستان و دربار قاجار در این مورد می‌گوید:

«می توان گفت تاریخ نوین ایران با مرگ لطفعلی خان آغاز می شود زیرا جانشین او آقا محمد خان نخستین شاه از سلسله ی قاجار بود. سلسله ای که تا ۱۹۲۵ بر سراسر ایران حکومت کرد و شاهد انتقال طب جالینوس و ابن سینا به طب هاروی و پاستور بود... فتحعلی شاه نخستین پادشاهی بود که تأثیر دول اروپایی را مورد قبول و تحمل قرار داد و این حالتی بود که روح ملیت پرستی ایرانی برای جلوگیری از آن، بیهوده تلاش کرده بود. اولین دولت هایی که در امور داخلی ایران به دخالت پرداختند، انگلیس و فرانسه بودند. در این ایام قدرت انگلستان در هندوستان به طور کامل استقرار یافته بود. از طرف دیگر تحقق رویای بنای پارت درباره ی تأسیس یک امپراطوری شرقی، مستلزم فتح هندوستان از جانب فرانسه بود و این خود عبور سپاهیان او را از ایران ایجاب می کرد. یک هیئت نمایندگی فرانسوی به منظور کسب اجازه برای این عمل به دربار فتحعلی شاه فرستاده شد. دولت انگلیس و کمپانی هند شرقی نیز برای عقیم گذاشتن این طرح، هیئت مشابهی به دربار ایران اعزام کردند. با این هیئت های نمایندگی، پزشکان اروپایی نیز به ایران وارد شدند و بدین ترتیب طب غربی به ملایمت و آهستگی در سگرهای طب جالینوسی نفوذ کرد... در سال ۱۸۰۷ که قدرت فرانسه در اوج بود و ناپلئون تمام اروپا به جز انگلستان را تصرف کرده بود، سه هیئت نظامی، مذهبی و پزشکی از فرانسه وارد تهران شد. از جمله موفقیت های این سه هیئت تفوقی بود که علم و فرهنگ فرانسه در ایران کسب کرد. پزشک هیئت یک درمانگاه و کشیش آن یک مدرسه افتتاح کرد و این دو نفر بذر دوستی با فرانسه را در میان افراد تحصیل کرده افشاندند... بدین ترتیب

سیاستمداران ایرانی، هواخواه فرانسه شدند و دانشمندان ایران نیز از آنان پیروی کردند و تا آنجا که محافظه‌کاری آنها اجازه می‌داد به تبعیت و تقلید از روش‌های پزشکی فرانسه پرداختند... کمپانی هند شرقی هم با تقلید و کسب تجربه از فرانسوی‌ها، ارزش سیاسی فوق‌العاده زیاد تبلیغ و ترویج خدمات پزشکی در پیشبرد سیاست‌های خود برای مقابله با فرانسه را مورد توجه قرار داد و بدین ترتیب در هیئت‌های بعدی که به ایران فرستاد، پزشکان انگلیسی نقش مهمی داشتند.» [۶ ص ۴۸۹ - ۴۹۷]

بنابراین ملاحظه می‌شود که هیئت‌های فرانسوی و انگلیسی در سایه‌ی اهداف سیاسی خود در ایران، ماهرانه و به طور خزنده به پایگاه‌های طب سنتی حمله کرده و تحت عنوان ترویج خدمات پزشکی، سران قاجار را متقاعد به استفاده از طب خود کردند. پیشرفت هیئت‌های غربی در این مورد به حدی رسید که عباس میرزا فرزند و ولیعهد فتحعلی شاه برتری طب غربی را کاملاً باور داشته هنگام بیماری از پذیرفتن پزشکان محلی امتناع می‌کرد. وی قسم خورده بود که هرگز بدون داشتن یک پزشک انگلیسی، اقدام به مسافرت نکند. در حقیقت شایسته است ترویج طب غربی در ایران حتی بیش از ناصرالدین شاه به وی نسبت داده شود. [۶ ص ۵۰۸ - ۵۱۰]

حضور پزشکان غربی در هیئت‌ها به حدی برای آنها اهمیت داشت که «سیریل الگود» ذکر می‌کند که در زمان سلطنت محمد شاه

هیئت های سیاسی بریتانیا به استثنای اعضای لشکری تماماً از صاحبان حرفه‌ی پزشکی تشکیل شده بودند! [۶ ص ۵۳۲]

ممکن است برخی ایراد بگیرند که نباید شاهان قاجار را به علت رویکرد و توجهشان به طب غربی مذمت کرد زیرا احتمالاً پزشکان فرانسه و انگلیس در آن زمان بهتر از اطبای ایرانی درمان می‌کردند و با سوادتر بوده‌اند و به همین علت شاهان قاجار درمان‌های آن‌ها را اجرا می‌کردند.

در پاسخ می‌گوییم که طب سنتی در اصول و مبانی خود برتری کامل بر طب رایج داشته و این حقیقتی است که بسیاری از صاحب‌نظران حتی مورخین و پزشکان غربی حاضر در دربار قاجار به آن اعتراف کرده‌اند و بر اساس اسناد و حکایات تاریخی که مربوط به همان دوران می‌باشد، اطبای سنتی در معالجه موفق‌تر و مسلط‌تر از اطبای غربی بوده‌اند. در گفتار آینده گوشه‌هایی از شواهد مربوط به این حقیقت را ارائه خواهیم داد.

در دوران سلطنت ناصرالدین شاه گرچه افراد اعزام شده جهت تحصیل طب جدید، از اروپا مراجعت کردند ولی در وضع طبابت و تحصیل طب تغییری حاصل نشده بود. «قانون» ابن سینا و «شرح اسباب نفیسی» کتب معتبر کلاسیک به شمار می‌رفتند و شاگردان پس از طی مقدمات اولیه و خواندن صرف و نحو به تحصیل فلسفه پرداخته و در مطب پزشکان قدیمی آموزش می‌دیدند. ناصرالدین شاه به منظور

ایجاد تحول در وضع طبابت و تحصیل طب، به «دکتر کلوک» حکیم باشی مخصوص خود دستور داد که عده‌ای را نزد خود پذیرفته به آنان طب جدید را بیاموزد. در این زمان طبای فرنگی و ایرانی که تحصیلات طبی خود را در فرنگ انجام داده بودند، در ترویج طب غربی می‌کوشیدند. بین طرفداران طب قدیم و طب جدید اختلاف نظر و گاه مشاجره‌های بسیار روی می‌داده است. پیروان طب سنتی که در میان آنان پزشکان دانشمند و فاضل بسیار بوده است، اصولاً به طب جدید اعتقاد و ایمان نداشته حتی آن را مضرّ می‌دانستند. از جمله آن‌ها، «حاجی میرزا بابا شیرازی ملک الاطباء» بود که از پزشکان اوایل قرن ۱۳ (ه ق) و دارای تألیفات فراوانی است و معاصر با فتحعلی شاه، محمد شاه و ناصرالدین شاه بوده است. وی معالجات جدید را در حفظ صحت و رفع بیماری به هیچ وجه اقدام نمی‌فرمود چنانچه «رساله‌ی جوهریه» او بر ثبات عقیده‌ی وی در تکذیب طبای فرنگ برهانی واضح بر این امر است. [۲۷]

بنابراین ملاحظه می‌شود که طب سنتی ایران در زمان ناصرالدین شاه، علیرغم نفوذ کامل پزشکان غربی به دستگاه حاکمه هم‌چنان در میان مردم از جایگاهی قوی برخوردار بوده، پزشکانی خوب و صاحب تألیفات در این دوره وجود داشته‌اند.

حال به بررسی اقداماتی که در زمان ناصرالدین شاه انجام و منجر به تسلط کامل طب رایج گردید می‌پردازیم:

۱- تأسیس دارالفنون:

در سال ۱۲۲۹ (ه.ش) با فرمان ناصرالدین شاه، ۷ نفر متخصص غربی، استخدام و به ایران آورده شدند که از میان این عده، «دکتر پولاک» معلم طب بود. یک سال بعد یعنی در سال ۱۸۵۰ (۱۲۳۰ ه.ش)، مدرسه‌ی دارالفنون تأسیس شد که در ابتدا ۳۰ نفر شاگرد داشت و جزء تشکیلات دربار بود و برای پذیرفتن شاگرد، اجازه‌ی شاه لازم بود. شاگردان همگی از شاهزادگان و فرزندان رجال و اعیان بودند که توسط رئیس مدرسه به شاه معرفی می‌شدند بنابراین در سال‌های اولیه، ورود به مدرسه برای همه میسر نبود. درس زبان خارجی برای همه‌ی شاگردان اجباری بود و زبان فرانسه، انگلیسی و روسی تدریس می‌شد. دروس طب به سه قسمت مجزاً می‌شد که عبارت بود از: طب ایرانی، داروسازی و طب فرنگی که هر سه قسمت معلمی جداگانه داشت. طب ایرانی از روی «شرح اسباب» و کتاب «قانون» ابن سینا تدریس می‌شد. اولین معلم طب اروپایی، دکتر پولاک بود (همان پزشکی که یک سال قبل از تأسیس دارالفنون همراه با هیئت ۷ نفره به ایران آمده بود). وی بیشتر جراح بود تا طبیب و عملیات جراحی او با آب و تاب در روزنامه‌های رسمی آن دوره درج می‌شد. [۲۷]

با کمی دقت متوجه می‌شویم که همه چیز حساب شده بوده است. اجباری بودن آموختن زبان بیگانه در دارالفنون ابزاری بوده تا بعداً فارغ التحصیلان آن بتوانند مروّجان خوبی برای طب غربی باشند و

همان طور که خواهیم دید ترجمه‌های وسیعی که این فارغ‌التحصیلان از آثار طبی فرانسه انجام دادند، توجه خوبی بر این اجبار است. از طرف دیگر این که به یکباره طب سنتی را حذف نکرده آن را جزء دروس دارالفنون قرار داده‌اند، نمایانگر تدریجی و خزنده بودن مبارزه‌ی آن‌ها با طب سنتی بوده و معلوم می‌شود که در آن زمان شرایط برای حذف ناگهانی طب سنتی مساعد نبوده است.

«سیریل الگود» نیز به وجود این حرکت خزننده در دارالفنون در قالب چاپ یک لغت‌نامه اشاره کرده می‌گوید:

«از اساتید این دانشگاه، «دکتر شلیمر» هلندی بود. وی کتابی با عنوان «اصطلاحات داروشناسی و طبی» تألیف کرد. این کتاب ابتدا به شکل فرهنگ کوچک فارسی شامل لغات و اصطلاحات پزشکی رایج در زبان فرانسه چاپ شد و بعد در سال ۱۸۷۴ به صورت بزرگ‌تر و کامل‌تر منتشر گردید. این کتاب در حقیقت کار بزرگی بود که تبدیل پزشکی ابن سینا را به پزشکی ویلیام هاروی تسهیل می‌کرد. اصطلاحات قدیم را با افکار جدید مربوط می‌ساخت و لغات فنی و علمی دانشگاه نوین را به صورت رسمی و قانونی تثبیت می‌کرد. تأسیس دارالفنون موجبات تقویت صنعت چاپ را فراهم آورد و تعداد زیادی کتاب جهت استفاده‌ی دانشجویان چاپ و منتشر شد که مهم‌تر از همه‌ی این کتاب‌ها، لغت‌نامه‌ی دکتر شلیمر بود. طی چند سال، اولین گروه از دانشجویان پزشکی فارغ‌التحصیل شدند و همین‌ها بودند که شروع به ترجمه‌ی آثار طبی فرانسه به زبان فارسی نمودند.» [۶ ص ۵۵۴]

دارالفنون مدت ۴۴ سال در زمان ناصرالدین شاه دایر بود و دوازده دوره شاگرد فارغ التحصیل بیرون داد و از اظهار نظر مورخین معلوم می‌شود که از بازده و نتیجه‌ی آن کاملاً راضی بوده‌اند. سیریل الگود می‌گوید:

«بدیهی است که اکنون دورنمای طب به نحو محسوسی تغییر یافته بود. ۵۰ سال آموزش به وسیله‌ی استادان خارجی نسلی را پدید آورده بود که دید آن‌ها کاملاً با پدرانشان متفاوت بود. این نفوذ فرهنگ غربی به وسیله‌ی هیئت‌های پزشکی در قسمت‌های مختلف کشور تقویت شده بود و بزرگترین افتخار و اعتبار را در این مورد باید به این هیئت‌ها داد.» [۶ ص ۵۸۶]

مرحوم امیرکبیر نقش مهمی در اعزام دانشجویان به خارج، تأسیس دارالفنون و پیشرفت برخی شاخه‌های علمی در کشور داشت اما نکته مهم در طب این است که در بدو تأسیس دارالفنون، طب سنتی و طب غربی هر دو در کنار هم در آن تدریس می‌شد ولی بلافاصله بعد از شهادت امیر کبیر راه آموزش طب سنتی را مسدود کردند و فقط آموزش طب غربی در آن ادامه یافت.

۲- تأسیس بیمارستان‌های طب غربی:

یکی دیگر از اقدامات هیئت‌های پزشکی که مسئولیت ترویج طب غربی را در ایران داشتند، احداث بیمارستان‌هایی به سبک غرب در ایران بود. در سال ۱۲۵۰ شمسی که ناصرالدین شاه از مسافرت فرنگستان مراجعت کرد، دستور داد تا به سبک اروپا بیمارستانی بنا

کنند و به این ترتیب برای اولین بار «مریضخانه‌ی دولتی»^۱ توسط ناظم الاطباء تأسیس شد و خود تا سال ۱۲۵۸ ریاست آن را بر عهده داشت. [۲۷]

نکته‌ی جالب توجه این است که احداث این بیمارستان‌ها نیز برای جلوگیری از برانگیخته شدن اعتراض مردم و طرفداران طب سنتی به آرامی و خزنده صورت گرفته است و ابتدا در محله‌های یهودی و مسیحی و بعد به تدریج در محله‌های مسلمان نشین دست به احداث درمانگاه و بیمارستان زدند. سیریل الگود می‌نویسد:

«بین سال‌های ۱۸۹۴ تا ۱۸۹۷ چندین درمانگاه توسط انجمن مسیحی احداث که تعدادی از آنها توسط مقامات دولتی تعطیل شد. درمانگاه‌ها ابتدا در محله‌های یهودی نشین ساخته می‌شد تا این که در سال ۱۹۰۲ درمانگاهی در محله‌ای مسلمان نشین در اصفهان شروع به کار کرد. هیئت‌های پزشکی اروپاییان، هم‌چنین در ۱۸۹۸ در یزد، ۱۹۰۱ در کرمان و ۱۹۲۳ در شیراز مستقر شده و بلافاصله دست به احداث بیمارستان زدند. این گونه اقدامات که در ولایات انجام می‌شد در حقیقت مکمل خدماتی بود که دارالفنون در تهران می‌کرد...»

سرانجام این بیمارستان‌ها از طرف هیئت مخصوصی که مسئول صدور پروانه‌ی طبابت بود به عنوان تنها مراکز اعطای گواهی پایان

۱- بیمارستان سینای فعلی در میدان حسن آباد تهران.

تحصیلات پزشکی در نقاط خارج از تهران شناخته شدند. این اقدامات چون رنگ و بوی مذهبی و استعماری داشت، با مخالفت شدید علمای اسلام رو به رو شد ولی مخالفت آنان دیری نپایید و در مدتی کمتر از ۲۰ سال همان کسانی که در ابتدا به مردم می‌گفتند از ورود بیماران به این بیمارستان‌ها جلوگیری کنند، خود تقاضای پذیرش و درمان در همان بیمارستان‌ها را داشتند! برخی از اطباء قدیم هم، چنین روشی را اتخاذ کرده در درمان بیماران خود با پزشکان هیئت‌ها مشورت می‌کردند. طبقات بالای اجتماع نیز که در روزهای اول حتی از نزدیک شدن به بیمارستان ابا داشتند بعدها وقتی بیمار می‌شدند بلادرنگ به سوی آن می‌شتافتند. دولت ایران نیز در ۱۹۱۴ از بودجه‌ی مملکتی سهمیه‌ای در اختیار بیمارستان اصفهان گذاشت.»

[۶ ص ۵۸۷ - ۵۸۸]

ضربه‌ی نهایی:

به این ترتیب بود که در دهه‌ی اول قرن ۲۰ میلادی، هیئت‌های پزشکی غربی موفق شدند مردم و معترضین را نیز با خود همراه کرده طب سنتی ایران را کاملاً به نابودی بکشانند. و حالا تنها یک اقدام دیگر باقی مانده بود تا به قول سیریل الگود آخرین میخ تابوت طب ابن سینا را بکوبند و آن این بود که قوانینی ایجاد کنند که فقط

پزشکانی که از آن‌ها مجوز گرفته‌اند مجاز به طبابت باشند. سیریل الگود می‌گوید:

«یک رشته مقررات مخصوص برای اداره‌ی امور پزشکی و داروسازی به وسیله‌ی شورای بهداشتی وضع و از طرف مجلس مورد تصویب قرار گرفت. در ۱۹۱۱ با وضع قانون تازه‌ای، یک دفتر آمار پزشکی تأسیس شد که تمام اطباء می‌بایست در آن ثبت نام می‌کردند. از آن زمان به بعد اشتغال به حرفه‌ی پزشکی در قلمروی ایران، بدون داشتن دیپلم دانشگاه تهران یا دانشگاه دیگری که از طرف شورای بهداشتی پذیرفته شده باشد غیر مجاز بود. بدین ترتیب آخرین میخ تابوتی که حاوی جسد مرده‌ی طب یونانی بود، کوبیده شد. سمت معلمی طب ابن سینا نیز منسوخ شد. تمام این اصلاحات و دگرگونی‌ها نشان می‌داد که با سپری شدن دوره‌ی مجریان طب رازی، علی بن عباس مجوسی و ابن سینا، روش‌های طبی منسوب به آنان نیز محکوم به فنا گردیده است. رسم دیرینه‌ی خدمت شاگردی هم از بین رفت و حکیم‌های محلی دیگر نمی‌توانستند شاگردانی به سوی خود جلب و معلومات تجربی و تجربیات عملی خود را به آنان تلقین کنند. طب، بهداشت عمومی و معلومات مربوط به بهداشت همه به سرعت در سایه‌ی سیاست سلاطین اخیر قاجار، به سرعت پیشرفت می‌کرد و تمام این پیشرفت‌ها به وسیله‌ی سیاست اروپا که ایران در آن نه دخالت و نه علاقه‌مندی داشت به شدت کنترل می‌شد.» [۶ ص ۵۸۹]

به متن قانون طبابت که در سال ۱۲۹۹ شمسی تصویب شده است

توجه فرمایید: [۲۷]

ماده ۱: هیچ کس در هیچ نقطه‌ی ایران حق اشتغال به هیچ یک از فنون طبابت و دندانسازی را ندارد مگر این که از وزارت معارف اجازه‌نامه گرفته و به ثبت وزارت داخله رسانیده باشد.

ماده ۲: در آتیه اسنادی که وزارت معارف آن را رسماً شناخته و به صاحب آن اجازه‌نامه خواهد داد، از این قرار است:

اولاً - تصدیق نامه‌هایی که در مملکت ایران توسط مراکز طبی دولت داده می‌شود.

ثانیاً - تصدیق نامه‌های طبی دولتی ممالک خارجه

طبق این قانون علاقه‌مندان به آموختن طب مجبور بودند وارد مدرسه‌ی طب شده از شاگردی در مکتب پزشکان قدیم چشم‌پوشند. با دانستن این حقایق اکنون می‌توانیم به روشنی پاسخ این سؤال را بیابیم که چرا مکتب طب سنتی این گونه متروک و مطرود شده است.

به عنوان مثال آنچه از تاریخ به دست می‌آید این است که گذشتگان ما ارادت زیادی به روش‌های خون‌گیری شامل حجامت، فصد و زالو انداختن، داشته‌اند. دکتر پولاک طیب ناصرالدین شاه، در کتاب خود با عنوان «ایران و ایرانیان» چنین می‌گوید:

«مردم حداقل سالی دو بار و بسیاری حتی هر دو تا سه ماه و گاه هر ماه رگ می‌زنند. خیلی معدودند ایرانیانی که عادت به خون گرفتن مکرر را نپذیرفته‌اند (شاه فعلی هم یکی از آنان است) و تعداد کسانی که هنگام پا به سن گذاردن از این رسم دست بکشند، باز هم معدودتر است. همواره از طیب می‌پرسند: «خون دارم؟» و این جمله به معنای آن است که «آیا باید خون بگیرم؟»... بین دو استخوان کتف تقریباً همه‌ی ایرانیان شیارهایی به چشم می‌خورد و این نشان می‌دهد که بازار سومین طریق خون گرفتن یعنی حجامت نیز رونق دارد» [۴۲۷ ص ۴۱]

بنابراین این مطلب که حدود یک قرن پیش انواع خون‌گیری در ایران به حدّ ظاهراً مبالغه‌آمیزی رواج داشته و بعد به کلی مطرود شده است، سؤال برانگیز می‌نماید و پاسخ آن را در همین نحوه‌ی برخورد غربی‌ها با طبّ اسلامی و سنتی می‌یابیم. روشن است که وقتی پزشکان طبّ سنتی مجوز طبابت نداشته باشند، دیگر کسی توصیه به حجامت نخواهد کرد و پزشکان دست پرورده‌ی طب رایج نیز مدام بر علیه طبّ سنتی و حجامت سخن خواهند گفت و به این مجموعه بیفزایید اقداماتی را که در جهت ارباب و دستگیری حجام‌ها انجام شده است. ملاحظه کردید که حذف طبّ سنتی، بنا به اعتراف مورّخین و پزشکان غربی حرکتی خزننده بوده که طی ده‌ها سال تلاش و برنامه‌ریزی بی‌وقفه به نتیجه رسید. حرکتی که جهت آن از بالا به پایین بود و ابتدا به شاهان و شاهزادگان نالایق و بی‌کفایت و سپس به

پزشکان تحصیل کرده‌ی طب غربی و در نهایت به مردمی که قدر آنچه داشته را ندانسته آن را زیبگانه تمنا کردند، منتقل شد.

حذف طب سنتی، محصول مشترک خیانت خواص و جهالت عوام بود که طبق فرمایش امیر مومنان علیه السلام از حق جدا شده لاجرم گرفتار باطل شدند:

«أَلَا وَ أَنَّهُ مِنْ لَا يَنْفَعُهُ الْحَقُّ يَضُرُّهُ الْبَاطِلُ»^۱

«آگاه باشید که کسی را که حق، سودی نرساند، باطل به او ضرر خواهد رسانید.»

^۱. نهج البلاغه خطبه ۲۸

گفتار پانزدهم:

شواهد برتری طب سنتی بر طب رایج

«نه این که ما نمی دانیم که در شرق بود، دسیسه‌ها اسباب این شد که عقب بزنند آن‌ها را و به جای آن، علوم غرب را بیاورند. دانش‌هایی که در شرق بود و اروپا از آن تقلید می کرد، دست‌هایی آمد آن‌ها را عقب زد و محتوا را از ما گرفت و الان وضع ما وضعی شده است که خیال می کنیم که هرچه هست در غرب است و ما هیچ چیز نداریم. محتوای خودمان را گرفتند یعنی مغزهای ما را شستشو کردند، جایش یک مغز دیگری گذاشتند که از همان غرب ارتزاق می کرد. این یک مطلب مهم است که باید به تدریج این مملکت از زیر آن بار بیرون برود. یکی هم از مسائل، همان مسئله‌ی طب قدیم است. آن‌ها همه‌ی این دردهایی که الان هست را با همین داروهای علفی معالجه می کردند و معالجه شان یک معالجات اساسی بود و اروپا از طب بوعلی تا همین آخر استفاده می کردند.»

کتاب بوعلی تا همین آخر، شاید حالا هم مورد نظر آنها باشد.
بروزش نمی دهند»^۱

در گفتار به بیان برخی از گزارش های رسمی و شواهد تاریخی که
به برتری طب اسلامی سنتی را در برابر طب رایج نشان می دهد،
می پردازیم:

(۱) اعلامیه ی یونسکو: [۱۱ ص ۱۴]

در گزارش یونسکو که بیانگر اقبال عمومی به روشهای طب مکمل در
دنیا است و یکی از آنها طب سنتی ایران می باشد، آمده است:

« با بالا رفتن هزینه ی پزشکی رایج و ناتوانی آن از درمان بسیاری از
دردها، از دهه ی ۱۹۶۰ گرایش به طب سنتی فزونی یافت.
بررسی های انجام شده در سال ۱۹۸۰ در هلند نشان داد که ۴۰٪ از
بیمارانی که نزد متخصصان طب تکمیلی رفته بودند قبلاً به علت
همان بیماری تحت درمان ناموفق پزشکان قرار داشته اند. مطالعاتی
که به منظور ارزشیابی طب تکمیلی صورت گرفته، نشان داده است
که این روش در معالجه ی کوتاه مدت، دست کم به اندازه ی طب
رسمی موفق بوده و در مهار دراز مدت این حالتها موفقیت بیشتری
داشته است. بررسی های انجام شده در هلند و استرالیا و دیگر
کشورها حاکی از آن است که ۸۰٪ بیماران به آشنایان خود طب
تکمیلی را توصیه کرده اند و آنهایی که از طب تکمیلی راضی
نبوده اند، اگرچه معالجه نشده اما صدمه ای هم ندیده اند لیکن

۱- صحیفه امام خمینی (ره)، ج ۹ ص ۷.

آنهایی که از پزشکان رسمی خود راضی نبوده‌اند نه درمان شده و نه الزاماً بدون صدمه مانده‌اند.»

۲) مرحوم دکتر عبدالله خان احمدیه :

دکتر «عبدالله خان احمدیه» متولد سال ۱۲۶۵ شمسی در آمل، پزشک حاذق و متعهدی بود و ۵۰ سال قبل در تهران افرادی را درمان می‌کرد که اطبای روسی و آمریکایی و ایرانی از درمان آن‌ها عاجز بودند. تجربیات درمانی ایشان در سه جلد کتاب ارزشمند با عنوان «راز درمان» ثبت شده است. سرتاسر این کتاب‌ها مشحون از شرح حال بیماران پیچیده و ناامیدی است که بعد از نتیجه نگرفتن از درمان‌های طب رایج به وی مراجعه و با چند نسخه درمان شده‌اند. جالب اینجاست که ایشان طب را در دارالفنون و نزد اطبای فرانسوی خوانده و مدتی هم استاد طب دارالفنون بود ولی بعد از مشاهده آثار درمان‌های سنتی، طبابت به شیوه‌ی رایج را تقریباً رها کرد. ایشان یکی از مشاهدات خود که منجر به این تصمیم شد را بدین شرح بیان داشته است :

«شادروان دکتر غلام حسین اعلم، دچار دیفتری صعب‌العلاجی شد که همه‌ی پزشکان مشهور تهران (ایرانی، اروپایی، آمریکایی) معالج او بودند. سرانجام تنها راه درمان را برش‌نای (تراکتوتومی) تشخیص دادند. هنگامی که مشغول آماده کردن اتاق عمل بودند، ناگهان زنی از خدمتگزاران خانواده‌ی بیمار، خود را بر بالین بیمار

رساند و با استفاده از فرصت، گردی به گلوی بیمار ریخت. هنوز اتاق عمل آماده نشده بود که ملاحظه شد گلوی آن مرحوم باز و بهبود یافت. همه‌ی پزشکان مات و مبهوت گشتند. این واقعه نیز بیشتر سبب تشویق من شد و فهمیدم که این ویرانه را گنج بسیار است.» [۲ ص ۲۲]

سنگ کلیه از بیماری‌هایی است که شیوع فراوان داشته از معضلات پزشکی است. بیماران مبتلا در بسیاری از موارد کارشان به سنگ شکن و جراحی می‌کشد و درد و رنج و هزینه‌های زیادی را متحمل می‌شوند. مرحوم دکتر احمدیه در مورد توانایی خود در درمان سنگ کلیه با استفاده از نسخه‌های طب سنتی می‌گوید:

«تعداد بیماران سنگ کلیه در ایران زیاد بوده و به ویژه در سواحل دریای مازندران بیشتر دیده می‌شود. با توجه به اینکه ترکیب شیمیایی سنگ‌های کلیوی مختلف می‌باشد از این رو اثرات دارو نیز بر هر یک از انواع تفاوت می‌کند. اینجانب در مداوای بیماران خود پس از بی نتیجه دیدن اثرات داروهایی که برای آنها تجویز می‌شد با مشاهده رنج و عذاب دائمی این گونه بیماران به فکر تجویز داروهایی افتادم که در کتب پزشکان قدیم از آنها یاد شد بود. ابتدا این نوع تجویز را به تصور انصراف خیال بیمار به کار می‌بردم اما کم کم متوجه شدم که این داروهای طبیعی گاه فوق العاده موثر و بلکه قاطع مرضند. لذا رفته رفته به اثرات آنها عقیده پیدا کرده و به پیگیری آن پرداختم. باید اعتراف کنم که درحقیقت گاهی اثر درمانی آنچنان قطعی بود که به معجزه شباهت داشت. بی نهایت

متاسفم که اسامی بیماران خود و شرح حال آنها را به موقع یادداشت نکردم. بیمارانی که تحت درمان قرار گرفتند بیش از هزار نفر بودند. در صفحات بعد شرح حال چند تن از آنان را که مختصر یادداشت کرده ام و سپس سرگذشت تعدادی دیگر از بیماران کلیوی را که مفصل تر نگارش یافته معروض می دارم.» [ص ۱۹۶]

به دنبال موفقیت دکتر احمدیه در درمان انواع سنگهای کلیوی ایشان خالصانه و بدون هیچ چشمداشتی طی نامه ای به وزیر بهداشتی وقت، آمادگی خود را برای اثبات تجربیاتش اعلام کرد اما این دعوت عمدا یا سهوا بدون پاسخ ماند:

« از تاریخ وصول این نامه تا دو ماه بیمارانی را که به بیماری های فوق مبتلا هستند و بیماری آنها به تشخیص و تصدیق اطباء مورد اعتماد آن وزارت رسیده و جز عمل جراحی چاره دیگری نداشته باشند به اینجانب ارجاع نمایند تا معالجه آنان را به طور رایگان انجام داده و پس از بهبود، آنها را جهت معاینه نهایی اعزام دارم. در صورتی که با این آزمایش و تجربه، خاصیت حقیقی داروی اکتشافی اینجانب برای آن مقام و اولیای وزارت بهداشتی به اثبات رسید و به اثبات ادعایم یقین حاصل فرمودند، امر و مقرر فرمایند مراتب را اعلام و حق امتیاز تهیه دارو را برای آن وزارت محفوظ داشته و منافع حاصل از آن را به مصرف امور بهداشتی کشور برسانند و یا به طور ارمغان دارو را تقدیم عالم طب نمایند.»

[راز درمان، ج ۳، ص ۲۰۹]

۳) قانقاریای وزیر قاجار:

«مخبرالسلطنه» در کتاب «خاطرات و خطرات» نقل کرده است :

«جهانگیرخان وزیر صنایع اواخر دوره‌ی قاجار به قانقاریا مبتلا شد. معالجات اطبای معروف مؤثر نگردید. پزشک مخصوص دربار، آقای دکتر تولوزان فرانسوی تنها چاره را قطع پای جناب وزیر دانست و گفت: برای نجات ایشان لازم است هرچه زودتر آن پا بریده شود. خبر قطع پای جهانگیرخان به گوش خانم‌های اندرون رسید. آن‌ها بنای مخالفت را گذاشتند ولی تصمیم همان بود که پزشک فرانسوی گرفته بود. خانم‌ها پیغام دادند حال که می‌خواهید پای آقای وزیر را قطع کنید، اجازه دهید میرزا حسن، جراح باشی محله هم بیاید و عیادتی از پای آقا بکند و در قطع پا با ایشان مشورتی بشود. میرزا حسن وقتی از پای آقا معاینه به عمل آورد گفت: هیچ احتیاجی به قطع پا نیست و من تعهد می‌کنم که در ظرف ۱۱ روز آن را معالجه کنم. وقتی ادعای میرزا حسن حکیم را به اطلاع دکتر تولوزان رساندند، او سخت عصبانی شد و گفت: این پدر سوخته بی‌جهت لاف می‌زند. این پا باید هرچه زودتر قطع شود و گرنه موجب مرگ جهانگیرخان می‌شود. ولی اهل منزل معتقد بودند که باید به میرزا حسن حکیم فرصت داده شود، شاید بتواند در عرض یازده روز آن را معالجه کند و اگر در عرض این مدت نتوانست، آن وقت آقای دکتر تولوزان پا را قطع نماید. بالاخره معالجه‌ی پا به میرزا حسن محول شد. میرزا حسن در سه نوبت زالوی زیادی به پای بیمار ریخت و بعد از سه نوبت ضمادی که خود ساخته بود به پا مالید و درست روز یازدهم از اطرافیان بیمار خواست

تا از آقای دکتر تولوزان دعوت کنند که پا را ملاحظه کند. دکتر تولوزان وقتی پا را دید بهبود آن را تأیید کرد و از این که قبلاً به میرزا حسن ناسزا گفته بود معذرت خواست و گفت: من خود سزاوار ناسزا هستم و صورت او را بوسید و دوست تومان به میرزا حسن داد.» [۳۱ ص ۳۶]

۴) اعترافات دکتر پولاک طیب ناصرالدین شاه:

دکتر «یاکوب ادوارد پولاک» که قبلاً نیز از او یاد کردیم، در دوره ی سلطنت ناصرالدین شاه به استخدام قاجار درآمد و مدت ۳۹ سال در ایران طبابت کرد و از سال ۱۸۵۵ به بعد طیب مخصوص ناصرالدین شاه بود. وی در بازگشت به وطن خود، کتابی درباره ی ایران با نام «ایران، سرزمین و مردم آن» نوشت. چاپ اول متن آلمانی این اثر در سال ۱۸۶۵ در لایپزیک صورت گرفت. این کتاب در سال ۱۳۶۱ خورشیدی (۱۲۰ سال بعد از چاپ آلمانی آن!) با نام «سفرنامه پولاک» و با عنوان فرعی «ایران و ایرانیان» به فارسی ترجمه و توسط انتشارات خوارزمی چاپ و منتشر شد.

وی در این کتاب مشاهدات خود در ایران را شرح داده است و اعترافات ارزنده‌ای دارد که عظمت و قدرت طب سنتی را ثابت می‌کند. به عنوان مثال در صفحه‌ی ۴۱۸ این کتاب در مورد بیماری سل می‌گوید:

«بیماری سل به ندرت در ایران مشاهده می‌شود.» [۱۴]

این در حالی است که بنا به گفته‌ی «ایوان ایلچ» در همین زمان، سل در اروپا بیداد می‌کرده است. [۸]

بنابراین معلوم می‌شود که در زمان حاکمیت طب سنتی، بیماری سل علی‌رغم تلفات زیاد آن در اروپا در کشور ما شیوع نداشته است. دکتر پولاک در صفحه ۴۸۸ همین کتاب در مورد بیماری‌های اعصاب و روان در ایران می‌گوید:

«بیماری‌های عصبی سهم عمده‌ای در فهرست بیماری‌های جسمی فعلی ایران ندارند چه اصولاً ایرانی عصبی مزاج نیست. طرز تربیتش، حرص و جوش نخوردنش، خونسردی که در برابر آینده از خود نشان می‌دهد و این که فقط حال را غنیمت می‌شمارد، خلاصه تمام طرز تفکر و جهان‌نگریش مانع از آن است که به هیجان بیاید و به عوارضی که با زندگی اروپایی ما ملازمه دارد دچار شود. جوش و خروش و تلاش اروپایی‌ها در نظر ایرانیان کاری است عبث و نامفهوم؛ ایرانی، اروپایی‌ها را به دلیل جوشی که می‌زنند و شکلک‌هایی که به هنگام بیان مطلب از خود در می‌آورند دیوانه یا سفیه می‌خواند. به زحمت می‌توان کشور دیگری را سراغ کرد که تعداد بیماران روانی در آن چنین اندک باشد مثلاً در تهران عدد آنان از هشت تا ده تن تجاوز نمی‌کند. در نتیجه هیچ احتیاجی به تاسیس تیمارستان در این دیار محسوس نیست. دیوانگی فقط در اثر ضربه و جراحات خارجی بروز می‌کند» [۱۴]

مقایسه آمار آن زمان با وضعیت امروز بسیار قابل تأمل است زیرا رئیس انجمن روانپزشکان ایران در سال ۸۵ اعلام کرد:

«مشکلات روانی، علت مراجعه ۳۰ درصد کل بیماران به پزشکان عمومی و کلینیک‌ها را تشکیل می‌دهد...هم‌اکنون فقط ۱۰ هزار تخت روانپزشکی در کشور داریم در حالی که برای رسیدن به حداقل استانداردها ۲۰ هزار تخت روانپزشکی دیگر نیز مورد نیاز است...در حالی که ضریب اشغال تخت‌های بیمارستان‌های جسمی تنها ۶۰ درصد است، گاهی بیماران روانی در بیمارستان‌های دولتی به علت کمبود تخت روی زمین می‌خوابند!»

این مقایسه به خوبی بیانگر برتری سطح سلامت روانی جامعه در زمان حاکمیت طب و تغذیه سنتی نسبت به امروز و همچنین بیانگر بهایی است که ما به سبب ایجاد تغییر در شیوه‌ی زندگی از فرهنگ گرفته تا طب و تغذیه مان می‌پردازیم

۵) اعترافات مورّخین غربی :

الف - گوستاولوبون در کتاب «تاریخ تمدن اسلام و عرب» جمله‌ی عجیبی دارد وی می‌گوید:

«این مطلب نهایت موافق قیاس است که به قدری که اطّابای امروز ما تلفات می‌دهند اطّابای اسلام در قرن دهم میلادی آن قدر تلفات نمی‌دادند.» [۲۹ ص ۶۱۵]

ب - سیریل الگود ضمن انتقاد از ایرانیان به علت رها نمودن فرهنگ طبّ بومی خود، روش‌های طبّ غربی را مورد انتقاد قرار می‌داد:

«خلاصه درست زمانی که متفکران پیشرفته‌ی اروپا به نواقص روش‌های تعلیم و تربیت پزشکی خود آشنا می‌شدند و می‌خواستند به چیزهای خوب قدیم برگردند، ایران بر آن شده بود که راه تجدد پیش گیرد و کورکورانه روش‌های غیر مفید و غیر رضایت‌بخش معاصران خود را تقلید کند.» [۶ ص ۵۸۹]

گفتار شانزدهم:

موانع موجود در راه احیاء طب سنتی

بر اساس شواهد تاریخی بیان شده احیاء طب سنتی امری ارزشمند و لازم است و رویکرد وزارت بهداشت در تأسیس دانشکده های طب سنتی تأیید کننده این موضوع است ولی باید اذعان کرد که این کار بسیار دشوار است و یکی از مسائلی که به این دشواری دامن می زند وجود مخالفان متعدد در میان جامعه ی پزشکی است. در این گفتار قصد داریم تا برخی از مهم ترین علل این مخالفت ها را تبیین کنیم:

۱) خودباختگی و برخوردار نبودن از حس عزت و شرافت:

شهید مطهری - رحمت الله علیه - می گوید:

«برای انسان در این جهان موهبتی بزرگ تر از احساس عزت و شرافت نیست و هیچ زنجیر و زندانی بالاتر و خرد کننده تر از این نیست که احساس نماید در زندگی اسیر و مقهور و بنده ی دیگران است، ناچار است عقیده ی دیگران را به جای عقیده ی خود بگیرد و

اراده‌ی دیگران را به جای اراده‌ی خود اجرا کند و فکر و نقشه‌ی دیگران را به جای فکر و نقشه‌ی خود عمل کند...» [۳۶ ص ۸۶]

ما هرچه در مورد آفت خودباختگی که اساس مشکلاتمان به آن بر می‌گردد، صحبت کنیم، کم گفته‌ایم. واقعیت این است که ریشه‌ی اصلی مخالفت‌هایی که با طب سنتی می‌شود همین خودفراموشی و بیگانگی پرستی است.

انسان خودباخته، پذیرفته که کشورهای غربی در همه چیز از ما پیش افتاده‌اند. نه تنها در علم و صنعت بلکه در انسانیت و مدنیّت و... چنین انسانی اساساً به خود اجازه نمی‌دهد تا در مورد معیارها و الگوهای غربی تفکر و تحقیق کند تا چه رسد به این که بخواهد بر خلاف آن‌ها رفتار نماید. طبیعتاً در زمینه‌ی طب هم همین وضعیت بر او حاکم است. چنین فردی همیشه مصرف‌کننده‌ی اندیشه‌ی دیگران است و از تولید فکر و اندیشه در او خبری نیست. خودباختگی انسان را به این باور می‌رساند که هر آنچه از خارج بیاید خوب است اعم از کالا، تکنولوژی، باورها، ارزش‌ها و حتی جنایت و خشونت آن‌ها. با چنین باوری است که فرد حتی شکل و شمایل و نحوه‌ی غذا خوردن غربی‌ها را پیشرفته و فرهنگ و سنن خود را عقب مانده می‌پندارد و روشن است که وقتی او هر روز به دنبال ایجاد شباهت بیشتر بین خود و بیگانگان است، دیگر تصوّرش را هم نمی‌تواند بکند که شاید آنچه را بوعلی و رازی هزار سال قبل گفته‌اند مؤثرتر و بهتر از گفته‌های

آن‌ها باشد. آن‌هم در عالم پزشکی که روزانه تبلیغات و اخبار متعددی در مورد پیشرفت‌های به ظاهر شگرف آن در جهان پخش می‌شود.

متأسفانه به نظر می‌رسد که پذیرش روحیه‌ی خودباختگی در کشور ما بیش از سایر کشورهاست. از علل مهم این معضل، سرمایه‌گذاری و تلاش بیشتر غربی‌ها در کشور ما در طی چند صد سال گذشته بوده و یکی از نشانه‌های آن، این است که از معدود کشورهای شرقی هستیم که دیگر لباس ملی نداشته و لباسمان عمدتاً غربی است لذا یک ایرانی در خارج از کشور کمتر از یک چینی، هندی یا فرانسوی تمیز داده می‌شود. آقای دکتر «غلامعلی حداد عادل» به زیبایی، نمایی از خودباختگی ما را و تأثیری که چنین روحیه‌ای بر رفتارمان با طب سنتی داشته، ترسیم نموده‌اند:

« در اوایل قرن حاضر وقتی ما با تمدن غربی مواجه شدیم غالباً یکبارہ از گذشته‌ی خود بریدیم و با استقبال از این تمدن، با خوشبینی بسیار به انتظار آینده نشستیم. نور تندی که از افق غرب به چشمان ما می‌تابید همه چیز را تحت الشعاع خود قرار می‌داد. حال ما در آن دوران شبیه میزبانی بود که در برابر مهمانی که قرار است به خانه‌ی او بیاید احساس حقارت می‌کند. چنین میزبانی سعی می‌کند پیش از آمدن مهمان حتی المقدور ظاهر خانه را نو کند و می‌کوشد تا هر چیز قدیمی و کهنه را دور اندازد یا لااقل آن را به رنگ نو درآورد تا پیش آن مهمان مشکل پسند خجالت نکشد. آری ما نیز

چنین کردیم و با عجله، هر چیز قدیمی را که از پدران خود به میراث برده بودیم، از خانه بیرون ریختیم و سعی کردیم تا چیزی که به مذاق مهمان ما خوش نمی‌آید در خانه باقی نماند. از جمله یادگارهای عزیزی که در خانه داشتیم و به دور انداختیم، یکی هم سنت ارزشمند پزشکی ما یا طب سنتی بود که چون با طب جدید غربی مشابه نبود خوار و بی‌مقدار شد و هنوز بسیاری از کسانی که با شنیدن نام طب سنتی تصور می‌کنند سخن از خرافات باطل پیر زنان است و هنوز بسیاری از کسانی که هر عقیده‌ای را به صرف غربی بودن باطل می‌دانند. اکنون که چند دهه از آن هنگامه‌ی تاراج سنت‌ها و میراث‌ها گذشته است و فهمیده‌ایم، آن میهمانی که در انتظارش بوده‌ایم، آن قدرها هم که فکر می‌کردیم مؤدب و خوش خلق و نجیب و سالم نبوده و نیست و خود به فسادهای گوناگون مبتلاست، شاید وقت آن رسیده باشد که بیندیشیم چه باید بکنیم و چه نباید بکنیم. شاید هنگام آن باشد که بازمانده‌ی آن میراث کهن را قدر بدانیم. میراث هزار ساله‌ای که آن را آتش زده کنار گذاشتیم و سعادت را در آن دانستیم که غربی شویم.» [۱۶]

آری به این ترتیب بود که طب سنتی ما علاوه بر تلاش‌های استعمارگران و بی‌لیاقتی سلاطین قاجار، قربانی این طرز تفکر شد که هر آنچه به گذشته تعلق دارد در خور آدم امروزی نبوده و هرچه به مغرب زمین تعلق دارد خوب و مفید است و چه بهتر که با خود بیگانه شویم تا با غیر آشنا گردیم. از طب سنتی بریدیم به همان دلیل که بسیاری از سنت‌های نیک گذشته را فراموش کردیم.

ما به نام ابن سینا میدان، خیابان، بیمارستان و تالار بنا می‌کنیم و روز تولد او را به عنوان روز پزشک برمی‌گزینیم، به طب سنتی و بوعلی افتخار می‌کنیم به شرط آنکه به ما نزدیک نشود. از دور آن را تماشا کنیم نه این که با آن زندگی نماییم. به یاد آوریم آن جمله‌ی دردناک سیریل الگود که خود فراموشی ما را مورد نکوهش قرار می‌دهد:

«درست زمانی که متفکران پیشرفته‌ی اروپا به نواقص روش‌های تعلیم و تربیت خود آشنا می‌شدند و می‌خواستند به چیزهای خوب قدیم برگردند، ایران بر آن شده بود که راه تجدّد پیش گیرد و کورکورانه، روش‌های غیر مفید و غیر رضایت‌بخش معاصران خود را تقلید کند.» [۶ ص ۵۸۹]

اهمیت خشکاندن ریشه‌های خودباختگی بود که حضرت امام خمینی (ره) را بر آن داشت تا مکرر در سخنان خود ما را به اهمیت خودباوری توجه دهد. به طوری که در وصیت‌نامه‌ی خود نیز از این موضوع غافل نشد و فرمود:

«با اراده‌ی مصمم و فعالیت و پشتکار خود به رفع وابستگی‌ها قیام کنید و بدانید که نژاد آریا و عرب از نژاد اروپا و آمریکا و شوروی کم ندارد و اگر خودی خود را بیابد و یأس را از خود دور کند و چشم‌داشت به غیر خود نداشته باشد، در دراز مدت قدرت همه کار و ساختن همه چیز را دارد.»

۲) غیر علمی، بی اثر و خرافی دانستن طب سنتی:

ممکن است عده‌ای موجودیت طب سنتی را از اساس زیر سؤال برده، ادعا کنند که طب سنتی در همان زمان ابن سینا و رازی نیز مبنای علمی و آثار درمانی زیادی نداشته و ندارد بنابراین لزومی ندارد تا امروز به دنبال تکرار تجربه‌های کم ارزش گذشتگان خود باشیم. به نظر می‌رسد اثبات موجودیت طب سنتی و موفقیت آن در درمان بیماران برای این عده چندان دشوار نباشد این کار را به چند طریق می‌توان انجام داد:

الف - تفحص در تاریخ گذشته:

ما در گفتارهای گذشته تاریخچه‌ی طب سنتی را به طور مبسوط بیان و نشان دادیم که چنین طبی موجودیت داشته است. نه تنها ما بلکه مورّخین غربی نیز به جایگاه رفیع طب سنتی ایران اعتراف کرده‌اند. با وجود این چگونه می‌توان پذیرفت که این همه طبیبان که تاریخ نام آن‌ها را به خاطر سپرده است، در طول قرن‌ها به دروغ مردم را با داروهای بی‌اثر خود سرگرم کرده باشند؟ آیا می‌توان گفت که موفقیت‌های معجزه‌آسایی که با دست‌ان آن‌ها صورت گرفته و در تاریخ ثبت شده دروغ است و بیمارستان‌ها و مدارسی که در آنجا طب آموخته‌اند نمایش‌خانه‌ای بیش نبوده است؟ چگونه می‌شود پذیرفت که مردم، علی‌رغم نتیجه نگرفتن، باز به آن‌ها رجوع می‌کرده و آن

همه احترام و عزت برایشان قائل بوده تا جایی که آنان را حکیم نامیده‌اند؟

ب - نگاه به عرصه‌ی جغرافیا:

اگر کسی آن اندازه دیرباور است که تاریخ را به کلی تاریک می‌داند، می‌تواند موجودیت طب سنتی را در پهنه‌ی جهان معاصر ببیند. در حال حاضر در شبه قاره‌ی هند و پاکستان طب سنتی ایران (البته به نام طب یونانی) به موازات طب رایج و به صورت رسمی در زندگی مردم دخالت دارد و در بسیاری از دانشگاه‌های معتبر، دانشکده‌های طب یونانی و سنتی در کنار دانشکده‌های طب رایج و البته مستقل از آن‌ها حکیم تربیت می‌کنند. انبوه بیمارانی که همه روزه در دهلی و کراچی و همه‌ی شهرهای بزرگ دیگر هند و پاکستان، در شعبه‌های مؤسسه‌ی همدرد گرد می‌آیند، حکیمانی که در دانشکده‌ی طب یونانی دانشگاه اسلامی علیگر به تدریس و تحقیق و معالجه مشغولند، بیمارستان بزرگ طب سنتی حیدرآباد دکن که مریض‌های گوناگونی را در بخش‌های خود جای داده است، آزمایشگاه‌های داروسازی بزرگی که در آن‌ها پشته پشته گیاهان طبیعی را به قرص و معجون مبدل می‌سازند و بالاخره نسخه‌هایی که حکیمان، جملگی به فارسی می‌نویسند همه و همه آیات روشنی است که ما را به آشتی با گذشته‌ی خود فرامی‌خواند. از دو حالت خارج نیست. یا باید ادعا کرد که همه‌ی مردمی که در این شهرهای پرجمعیت، به این مراکز و

بیمارستان‌ها روی می‌آورند و نیز مقامات مسئولی که به این دانشکده‌ها و طبیبان اجازه‌ی طبابت داده‌اند دیوانه و احمقند و یا باید قبول کرد که ما با طب سنتی خود معامله خوبی نکرده‌ایم... عجا که ما از یک سو این همه به بوعلی سینا افتخار کرده و خیابان و تالار و دانشگاه به نام و یاد او برپا می‌کنیم و بر سر قبرش بنای با شکوه می‌سازیم و از سوی دیگر هر که را در شفای او قانون هستی بخواند مرتجع می‌نامیم و هر که را از قانون او شفا طلبد مجنون و مجرم می‌دانیم و به دادگاهش می‌کشانیم. [۱۶]

شایسته است در اینجا به موجودیت طب سنتی در چین نیز اشاره‌ای کنیم:

طب سنتی چین که آن را به اختصار TCM^۱ می‌نامند، مجموعه‌ای از روش‌های درمان طبیعی است که اهم آن‌ها عبارتند از: طب سوزنی^۲، حرارت درمانی^۳، ماساژ درمانی^۴ و بادکش و حجامت^۵

« در اوایل قرن نوزدهم برای اولین بار طب غربی به وسیله‌ی تجار و مسیونرهای غربی وارد چین شد. در آن زمان دولت وقت چین سعی در محدود و حتی ممنوع کردن نقش TCM در درمان مردم نمود به طوری که در سال ۱۹۲۹ مصوبه‌ای از دولت مبنی بر منبع استفاده از

۱ - Traditional Chinese Medicine
 ۲ - Acupuncture
 ۳ - Moxibustion
 ۴ - Masage Therapy
 ۵ - Dry And Wet Cupping

TCM به منظور توسعه‌ی طب غربی صادر شد (همان اقدامی که استعمار در ایران پیاده کرد) ولی مردم چین که برای سال‌های طولانی از TCM استفاده کرده و به آن اعتقاد داشتند، به استفاده از آن ادامه دادند. در سال ۱۹۵۰ یعنی یک سال بعد از انقلاب مردم چین، دولت جدید TCM را به عنوان بخش جدایی ناپذیر از نظام درمانی و بهداشتی به رسمیت شناخت و این امر سبب توسعه و ارتقاء تدریجی TCM در چین شد. در سال ۱۹۵۶ مقرر شد که روش‌های نوین و تکنولوژی جدید در TCM مورد توجه قرار گیرد و در سال ۱۹۷۸ دنگ شیائوپینگ مطرح کرد که باید روش‌های مناسب برای ارتقاء TCM اتخاذ گردد و بالاخره در سال ۱۹۸۳، TCM دارای هویت قانونی در چین شد و ماده‌ی ۲۱ قانون اساسی چین، بیانگر به رسمیت شناختن آن است.» [۴۴]

باید از کسانی که طب سنتی را غیر علمی می‌دانند پرسید آیا ما بر مبنای اصول علمی طب سنتی را رها کرده‌ایم یا این که اسیر ظاهر فریبنده‌ی داروهای شیمیایی شده و جدیدتر بودن طب رایج را نشانه‌ی علمی‌تر بودن آن دانسته‌ایم؟ آیا تحقیقاتی در زمینه‌ی مقایسه‌ی اثر درمان‌های سنتی و شیمیایی بر بیماری‌های مختلف انجام داده و به چنین نتیجه‌ای رسیده‌ایم یا این که به اسم دانش، رسم بیگانه را در کشور خود ترویج کرده‌ایم؟

مخالفان طب سنتی باید بدانند که حتی اگر بخواهیم تجربیات هزار ساله‌ی خود را در پزشکی، نفی کنیم، ناچاریم ابتدا در مورد آن به طور گسترده تحقیق کرده به کمک مدارک و شواهد این کار را انجام دهیم. خلاصه این که، حذف طب سنتی در کشور ما حرکتی کاملاً سیاسی و غیر علمی بوده لذا باید با رویکرد دوباره به آن، عظمت علمی گذشته را احیاء کرده مجدداً دیگران را به تقلید از خود وادار کنیم و البته شرط آن دین شناسی آگاهانه و خودباوری عمیق و تزلزل ناپذیر است. باید باور کنیم کلام امام راحل‌مان را که فرمود:

«بیاید روی پای خودتان بایستید و بر غرب بتازید و آنان را از میدان به در کنید.» (۱۳۵۸/۱۱/۲۲، صحیفه امام خمینی، ج ۱۲، ص ۱۴۷)

۳) قدیمی و از رده خارج دانستن:

کهن جامه‌ی خویش پیراستن به از جامه‌ی عاریت خواستن در میان مخالفان طب سنتی عده‌ای نیز هستند که موجودیت و قابلیت آن را منکر نمی‌شوند ولی طب رایج را بسیار کامل‌تر و پیشرفته‌تر دانسته لذا روی آوردن مجدد به طب سنتی در قرن بیست و یکم را نامعقول می‌دانند. این عده می‌گویند طب سنتی گرچه قابلیت‌هایی را در گذشته داشته ولی صحبت از آن در شرایط امروز ارزشی ندارد و به اصطلاح، تاریخ مصرفش به سر آمده است. آن‌ها اظهار می‌کنند که امروزه شاهد پیشرفت روزافزون در عالم پزشکی هستیم به طوری که هر چهار سال یک بار کتب مرجع آن مورد

تجدید نظر قرار می‌گیرد. بنابراین چگونه می‌توان پذیرفت که یک نظریه‌ی علمی یا دستور طبی که مربوط به ابن سینا و رازی در متجاوز از هزار سال قبل است مؤثرتر و سودمندتر از روش‌های کنونی باشد؟ متأسفانه چنین ذهنیتی ناشی از تبلیغات ریشه‌داری است که هدف آن نواخواهی و تجدّد در سراسر جهان بوده و طی آن هر آنچه که رنگ کهنه و قدیمی دارد را مطرود و بی‌ارزش جلوه داده‌اند.

ما در گفتارهای قبلی به اعتراف‌های پزشکان و مورخان غربی در مورد ارزشمند بودن توجه به طب سنتی اشاره کردیم. در اینجا برای اثبات کهنه نبودن طب سنتی مجدداً به کلام دکتر سیریل الگود استناد می‌کنیم. وی ضمن آنکه می‌گوید ممکن است داروهای بسیار خوبی که زمانی کشف شده و امروز از بین رفته‌اند در آثار پزشکی ایران و عرب یافت شود، پا را فراتر نهاده و اقرار می‌کند که طب مجدداً به همان نقطه که ایرانیان آن را می‌دانستند نزدیک می‌شود. او هم چنین به برخی نقاط ضعف طب رایج از جمله نادیده گرفتن روان و شخصیت بیمار و نیز دیدگاه جزءنگر حاکم بر آن اشاره می‌کند:

«علم طب اکنون نیز مانند گذشته در حلقه‌ی بزرگی در سیر و تحرک است و بار دیگر به همان نقطه که ایرانیان و اعراب آن را فرا گرفته‌اند، در حال نزدیک شدن می‌باشد. نام‌ها در حقیقت عوض شده‌اند ولی حتی در این مورد هم تغییر کمتر از آن است که شخص باور می‌کند. البته اکتشافات جدید مانند میکروسکوپ، اشعه‌ی X و وسایل سنجش الکتریکی نشان می‌دهند که محیط دایره‌ای که ما بر

روی آن حرکت می‌کنیم هرگز با محیط دایره‌ی ایرانیان قدیم کاملاً منطبق نخواهد شد ولی عقاید اساسی ایرانیان مبنی بر این که انسان فرد ممتازی است، این که هیچ دو نفری کاملاً یکسان نیستند و این که بیماری، اختلال در سراسر تن است و مختص به یک نقطه از آن نیست، با اندیشه‌های انسان امروز همانند است. طب در قرن ۱۹ به مقدار زیادی توجه را از بیمار به بیماری منحرف ساخته است. بهترین نمونه‌ی این طرز فکر مریض بیچاره‌ای است که مانند توپ بین بخش‌های طبی و جراحی دست به دست می‌گردد و تحت آزمایش‌های خسته کننده قرار می‌گیرد... آیا طب نوین ما گرفتار عظمت و شکوه خیالی شده است؟ امروز ارتباط بین بیمار و پزشک چندان خوب نیست. شاید پزشکان متعصب و سخت‌گیر همیشه مایل بوده‌اند شخصیت بیمار را نادیده انگارند. طب ایرانیان بر اساس طبایع چهارگانه استوار است. آنان معتقد بودند که سلامت جسمانی به حفظ تعادل میان این مزاج‌ها وابسته است. صحت و سقم این فرضیه مهم نیست. این فرضیه قرن‌ها به اعراب و ایرانیان و به یونانیان و رومیان نیز هزار سال قبل از آن خدمت کرده بود. این فرضیه یک حقیقت روانی را توجیه می‌کرد. پزشکان تمام این ملت‌ها، خود را ناگزیر دیده بودند که قبل از تشخیص بیماری‌هایی که مردم بدان مبتلا بودند، ابتدا بیماران خود را به گونه‌هایی مختلف تقسیم کنند و فقط در این صورت بود که می‌توانستند به درمان مناسب آنان پردازند. امروز تنها اصطلاحات فنی است که تغییر یافته و در واقع این احتیاج همان اندازه برای ما مهم است که در گذشته برای آنان اهمیت داشت. ایرانیان این فرضیه را یک مرحله جلوتر بردند. این مزاج‌های چهارگانه به آن‌ها یک دید فیزیولوژیکی و متافیزیکی

می‌داد. این طبایع به چهار عنصر اصلی وابسته‌اند و هم‌چنان که هر چیزی در طبیعت از چهار عنصر اصلی آب و خاک و هوا و آتش ترکیب یافته، شخصیت انسان نیز نتیجه‌ی این چهار طبیعت است...» [۶ ص ۵۹۷]

ملاحظه می‌کنید که سیریل الگود لزوم برخورداری از دید کل‌نگر و تشخیص مزاج بیمار قبل از درمان را مورد تأیید قرار می‌دهد. وی به کلام خود در مورد نحوه‌ی حذف نظریه‌ی طبایع چهارگانه و حاکم شدن دیدگاه جزءنگر چنین ادامه می‌دهد:

«...وقتی ویلیام هاروی کشف خود درباره‌ی جریان خون را منتشر کرد (قبلاً گفتیم که کاشف جریان خون در بدن هاروی نبوده این ادعا یک سرقت علمی است)، فرضیه‌ی طبایع چهارگانه متزلزل شد و به آهستگی جای خود را به نظریه‌ی جریان خون سپرد ولی نظریه‌ی هاروی از نظر توجیه بیماری چنان ناقص بود که فرضیه‌ی اساسی طب عرب (طب سنتی ایران)، تا قرن ۱۸ و ۱۹ که از سوی طرفداران مکتب مادی مورد حمله قرار گرفت مصون ماند. بعد «ویرشف»^۱ اعلام کرد که هیچ بیماری وجود ندارد که در آن تمام قسمت‌های بدن دچار اختلال شده باشد و من معتقدم که هیچ پزشکی نمی‌تواند به طور اصولی درباره‌ی یک بیماری بیندیشد مگر این که برای آن محلی در بدن یافته باشد. بدین ترتیب ملاحظه می‌شود که چرخش نظریه، آن را به اندازه‌ی نیم دایره از نظریه‌ی ایرانیان منحرف می‌سازد ولی این ماده‌پرستی خشن مدت زیادی

دوام نیاورد زیرا بعد از مدتی نقش سلسله اعصاب مرکزی و کیفیت اثر آن در غدد، کشف شد. وقتی «برتولد»^۱ دریافت که پیوند بافت زنده‌ی بیضه به خروس‌های اخته شده، رشد آن‌ها را به شکل عادی خروس‌های معمولی در می‌آورد و نشان داد که بیضه‌ها ماده‌ای از خود ترشح کرده، در خون می‌ریزند که بر تمامی وجود تأثیر می‌کند، دلیل، کامل شد و نظریه‌ی جدید طبایع چهارگانه به وجود آمد و بدین ترتیب چرخش چرخ کامل گردید. نظریه‌ی جدید عیناً مانند نظریه‌ی قدیم نه تنها ارتباط اعضای بدن را به محیطی که آن‌ها را فرا گرفته، مورد توجه قرار می‌دهد، بلکه رابطه‌ی فرد را با محیط معمولی او نیز در نظر می‌گیرد.»

البته امروزه دیدگاه جزءنگر، به این معنی که اعضاء و ارگان‌های بدن ارتباطی با هم ندارند و از محیط اطراف خود نیز تأثیر نمی‌پذیرند، شکست خورده است ولی این دیدگاه در عمل و در درمان بیماران، هم‌چنان حاکمیت داشته و نشانه‌ی آن تخصصی شدن روزافزون پزشکی و رفت و آمد فراوان بیماران بین متخصصین مختلف و مراجعه برای هر مشکل به متخصص مربوط به آن عضو می‌باشد.

سیریل الگود در انتهای کلام خود ضمن تأکید مجدد بر لزوم مطالعه‌ی طب سنتی ایران علی‌رغم این که توسط ما فراموش شده است، به این حقیقت اقرار می‌کند که از یاد بردن طب قدیم و ابن سینا و جالینوس موجب تضعیف علم پزشکی می‌شود:

^۱ - Berthold

«آیا لازم است مطالعه‌ی بیشتر طب عرب با تفصیل بیشتری مورد توجه قرار گیرد؟ آیا نیازی به این یادآوری احساس می‌شود که ملت یا فرقه‌ای که معتقدات موروثی خود را ترک می‌کند و از شناخت تحول آن سنن غفلت می‌ورزد، با همین عمل محکوم به انحطاط می‌شود؟ معلوم است که تا سالیان دراز بهترین راه تعقیب چنین مطالعه‌ای، این خواهد بود که حقایق بیشتری در دسترس قرار داده شود. شخصی که بر زبان عرب مسلط است باید متون بیشتری از آثار قدیم را با ترجمه و یا لاقفل با تفسیر در اختیار دیگران که تسلط کمتری بر آن زبان دارند، بگذارد... در حال حاضر لازم است تمام قسمت‌های طب عرب در دسترس قرار گیرد... گرچه روش‌ها متفاوتند، ولی هدف یکی است. در زمینه‌ی طب بالینی نظر نهایی همیشه با اهل تجربه خواهد بود ولی حتی در این رشته هم مسائلی بروز می‌کنند که از دسترس تجربه خارج هستند. انسان فقط ترکیبی از گوشت و خون نیست بلکه حقیقتی بسیار بالاتر از آن است. در قلمروی این گونه حقایق، اعراب و ایرانیان می‌توانند با همان قدرت و صلاحیت آلمان‌ها و فرانسوی‌ها اظهار نظر کنند... و در نهایت طب یک رشته‌ی بین‌المللی است که حدّ و مرزی از نظر وقت و زمان نمی‌شناسد. طب ملی جزئی از طب بین‌المللی است و هرگز نباید تحت تأثیر ملت پرستی مفرط قرار گیرد. جالینوس، ابن سینا و... قهرمانانی هستند که نخست به عالم طب و سپس به ملتی که آنان را به وجود آورده است منسوب هستند... از یاد بردن هر یک از افراد چنین خانواده‌ای تضعیف تمامی آن خاندان است. از این لحاظ، ادامه‌ی تحصیل طب عرب برای پژوهشگر پاداش دارد.»

به آن کسانی که طب سنتی را قدیمی و از رده خارج شده می‌پندارند باید گفت: پزشکان ما در طول قرن‌ها بسیاری از بیماران را با داروهای ساده‌ی گیاهی و رژیم‌های غذایی و دستورات بهداشتی کم هزینه درمان کرده‌اند. چگونه ممکن است یک روش درمانی مؤثر باشد ولی قدیمی شود. آیا آناتومی و فیزیولوژی بدن انسان تغییری کرده است که آن روش‌ها جوابگو نیستند؟ آیا داروهای گیاهی خواص خود را از دست داده‌اند؟ اگر آن روش‌ها در زمان رازی و بوعلی مؤثر بوده‌اند حتماً امروز هم اثر دارند. مگر این که اصل موضوع را زیر سؤال برده، بگوییم که طب سنتی در همان زمان هم موفقیت چندانی نداشته و در مورد آن غلو شده است که پاسخ این ادعا را قبلاً بیان کردیم.

۴) تعلق علمی پزشکان به تحصیلات گذشته‌ی خود:

زیر بارند درختان که تعلق دارند ای خوشا سرو که از بار غم آزاد آمد
اصولاً تا زمانی که چیزی مورد علاقه‌ی ما باشد، حاضر نیستیم چیز دیگری را جایگزین آن کنیم. مطلق و بدون عیب و نقص دانستن آنچه به آن تعلق خاطر داریم، واقعیتی است که در تمام عرصه‌های زندگی ما تجلی دارد. برای رسیدن به حقیقت، لازم است تا در اولین قدم بر این تعلقات غلبه کنیم.

حتی در مورد ایمان به خداوند متعال نیز چنین وضعیتی برقرار است. تا زمانی که انسان به نفی معبودین دروغین نپردازد و از آن‌ها

متنفر نباشد، حلاوت ایمان به خدا در دلش جای نمی‌گیرد. این است که گفتن لا اله الا الله مقدم بر الا الله و گفتن لا حول ولا قوة الا بالله است. حرّ نیز محبت امام حسین علیه السلام را در قلب خود داشت و پشت سر حضرت نماز می‌خواند ولی زمانی جزء یاران امام و شهادی کربلا قرار گرفت که از یزید و اعوانش تبری جست.

به عقیده‌ی ما در عرصه‌ی طب نیز چنین وضعیتی حاکم است. هستند پزشکانی که به ارزش و اعتبار طب سنتی اعتراف دارند و حتی اقدام به ترجمه و شرح کتب طبّی قدیم می‌کنند ولی در عمل برتری آن بر طب رایج را باور ندارند. به عنوان مثال مترجم کتاب «الحوای» زکریای رازی در پیشگفتار خود می‌گوید:

«البته نباید تصوّر شود که مقصود از این ترجمه و ارائه‌ی آن، تشویق به روی گرداندن از پزشکی نوین و روی آوردن به طب سنتی است. چنین ادعایی نه تنها دور از انصاف و تعقل، بلکه غیر ممکن است.» [۲۱]

مترجم محترم با وجود آن که اعتراف می‌کند، زیر بنای پزشکی نوین را طب سنتی تشکیل می‌دهد که با زیرکی از ما ربوده و در قالب‌های جدید ریخته و پس از آرایش و مدرنیزه شدن بار دیگر تحت عناوین جدید و به نام بیگانگان به ما تحویل داده شده است، به هنگام قضاوت در مورد مطالب کتاب، نظریات طب رایج را ملاک قرار داده و هر جا که آن‌ها را موافق با نظر طب رایج می‌یابد، با بیانی

تحسین آمیز مورد تأیید قرار داده و در غیر این صورت بدون اظهار نظر از کنار آن گذشته است.

آری تعلق خاطر به طب رایج بزرگ‌ترین مانع قضاوت صحیح در مورد طب سنتی است.

به نظر می‌رسد یکی از مهم‌ترین علل چنین تعلق‌ی حتی در میان پزشکانی که طب اسلامی و سنتی را قبول دارند، این باشد که آن‌ها عمری را صرف فراگیری طب رایج کرده و در آن به درجات عالی تخصصی رسیده‌اند و اکنون می‌خواهند که سمتی چون استادی دانشگاه و ریاست مراکز دانشگاهی و درمانی و... را داشته باشند. بنابراین حکم سرمایه‌داری را دارند که برای رسیدن به آمال خود سرمایه‌گذاری کرده‌اند لذا این قدرت و توان را در خود نمی‌بینند که آموخته‌های قبلی را مورد شک و تردید قرار داده، آن‌ها را زیر سؤال ببرند چرا که ممکن است با این کار موقعیت ممتاز خود را در جامعه‌ی پزشکی، از دست بدهند بنابراین به خاطر منافع خودشان هم که شده مدعی می‌شوند که اطلاعاتی که دارند علم ناب است و البته طب سنتی هم می‌تواند مکمل خوبی برای آن معلومات باشد!

این واقعیت مهم را باید پذیرفت که تا زمانی که از طب رایج در ذهن خود بت ساخته ایم حلاوت و زیبایی آن بت مانع حرکت موثر در جهت طب اسلامی و سنتی خواهد شد.

۵) منافع شخصی سودجویان:

شکل‌گیری طب اسلامی و احیاء طب سنتی احتمالاً منافع بادآورده‌ی بعضی افراد سودجو را به مخاطره می‌اندازد. مرحوم دکتر «سید جلال مصطفوی» در این مورد می‌گوید:

«بسیاری از دانشمندان پلید و ضد بشر کنونی، به طور مستقیم و غیرمستقیم، جیره‌خوار تراست‌های دارو هستند و مانند ریشه‌های سرطان، به صورت مرئی و نامرئی، در همه‌ی سازمان‌های اجتماعی و ملی و دولتی و علمی و فنی و دانشگاهی سراسر جهان نفوذ و رسوخ دارند و با فعالیت‌های تبلیغاتی و اهریمنی خود و به ویژه از راه مقالات علمی ظاهراً مستدل و منطقی، پیوسته عموم مردم و پزشکان و داروسازان و حتی محافل بزرگ علمی را اغفال می‌کنند و سم پاشی‌های آنان تمام شدنی نیست و چشم تنگ دنیا دار آنان را خاک گور هم پر نمی‌کند! به تحقیق که این است بزرگ‌ترین مسئله‌ی پزشکی در قرن طلایی بیستم!» [۳۳ ص ۱۹۱]

گفتار هفدهم:

تکلیف امروز

حضرت امام خمینی (ره) در کتاب «کشف‌اسرار»، ضمن بیان برخی حقایق تاریخی به ناتوانی طب رایج اشاره و ناخرسندی خود را از برچیده شدن طب بوعلی و حاکمیت طب رایج بیان فرموده‌اند. به عقیده‌ی ما این سخنان به روشنی تکلیف امروز ما را مشخص کرده است:

«در کشوری که دانشگاهی داشته مانند جندی شاپور که درس خواندگانش پزشک پادشاهان بودند، کار به جایی رسید که پزشکانش یا از یهودی‌ها شدند و یا از کسانی که پیش خود تحفه‌ی حکیم مؤمنی را خوانده بودند. استادان دانشگاه جندی شاپور همان اطبای رومی و یونانی بودند که طب عالی یونان را به دانش آموزان ایران آموختند و طب یونانی را در کشور رواج دادند. اکنون باید دید چه کسانی طب یونان را که برای علاج کلیه‌ی امراض مزاجی بهترین وسیله بود و با سهل‌ترین راه مطابق اقتصاد، این خدمت را بهتر از طب امروز اروپا انجام می‌داد، از میان بردند و ریشه‌ی آن را

برای همیشه از جهان برانداختند و چنین خیانت بزرگی به خصوص به کشور ایران کردند.

همه می‌دانیم که در این قرن اخیر که طب اروپایی به ایران آمد و در قسمت جراحی از آن چیزهایی دیدند و البته قدم‌های بزرگی هم در این قسمت برداشته گرچه نصیبی چندان از آن عاید ما نشده و معلوم هم نیست بشود، لیکن باز کم و بیش خدمات‌هایی به توده کرده است، ایرانی‌ها و خصوصاً زمامداران یکباره خود را باخته و به طوری در همه چیز تسلیم اروپایی شدند که خود با طب یونانی با همه‌ی قوت به مبارزه برخاستند و بقیه از یادگارهای اطباء یونان را که در ایران در گوشه و کنار یافت می‌شد به طوری محدود کردند و در فشار گذاشتند که آن‌ها معلومات خود را برای دیگران ابراز نکردند و با خود در زیر خاک همراه بردند و مستی جوانان بی‌تجربه را با تحصیلات بسیار ناقص و گرفتن دیپلم با وسایط و پارتی بازی‌ها و آنچه شما بهتر می‌دانید، دولت بر آن دسته‌ی کمی که یادگارهای طب یونانی بودند چیره کرده و اساس آن طب را از جهان برای همیشه برچیدند و امروز که دکترهای بزرگ کشور بر خطای خود آگاه شدند و پیش آن‌ها ثابت شد که برای علاج ناخوشی‌های مزاجی از قبیل تیفوس و تیفوئید و مانند آن‌ها چاره‌ای جز عمل بر طبق دستورات یونانی نیست و علاج‌های اروپایی خدمت شایانی نمی‌تواند به این گونه مریض‌ها بکند، جز افسوس و ندامت راهی ندارند. امروز در تمام کشور ایران که به قول شما دانشگاهی مانند جندی شاپور داشته، یک نفر که قانون بوعلی را بفهمد معلوم نیست باشد و این ضربتی است که این کشور از دست اجانب به وسیله‌ی زمامداران بی‌خرد ما خورد.

یکی از دکترهای امروزی می‌گفت بر ما و دکترهای بزرگ این کشور ثابت شد که کاری از طب اروپا جز جراحی بر نمی‌آید و داروهای اروپایی معالج نیست بلکه مسکناتی است که ما به کار می‌بریم و انتظار آن داریم که مرض دوره‌ی خود را تمام کند و یا به خوبی یا به هلاکت منجر شود. گفتیم پس چرا دکترها این مطلب را به مردم نمی‌گویند، گفت کسی قدرت این گفتار را ندارد و درست گفت.

امروز همه چیز کشور ما با هم جور است و تا یک شجاعت ادبی در نویسندگان ما پیدا نشود اصلاح آن نخواهد شد. امروز اگر کسی از طب اروپایی یا زندگی اروپامآبی انتقادی کند مورد هجو و جنجال بسیار واقع خواهد شد و از نظر جوانان تحصیل کرده‌ی ما ساقط می‌شود لیکن با همه حال ممکن است در بین آن‌ها کسانی به فکر بیفتند و سنجش‌هایی کرده، راهی به خطاکاری‌های خود پیدا کنند و برای دوره‌های بعد از این، طرفدارانی برای این مسلک هم پیدا شود و قدم‌هایی برای سعادت نسل آینده برداشته شود. همان‌ای نویسندگان قدری به خود آید و از بی‌خردان نهراسید و گفتنی‌ها را بگویید و زندگی پر آشوب اروپا چشم شما را از حقایق نبندد.

همه شنیدید در زمان تصدی رضاخان، همین شاه کنونی به تیفوید مبتلا شد. در وقتی که تمام دکترهای درجه‌ی اول کشور از درمان آن مأیوس شدند، طبیب طالقانی با دستور طب قدیم او را علاج کرد. خوب بود با چنین امتحانی رضاخان با زمامداران آن روز به فکر این بیفتد که طب کشور خود ما نیز باید دست کم در حساب بیاید لکن به قدری این‌ها خود را باختند و انگاره را از دست دادند که حاضر نیستند برای خود جزیی فضیلتی قائل شوند و با حس و

هوش خود هر طور شده است مبارزه می کنند که مبادا بر خلاف
اروپا سخنی بگویند.» [۱۹ ص ۲۸۹]

بنابراین تکلیف روشن است باید شجاعت به خرج داد، باید
گفتنی ها را گفت و با همت راه صحیح را طی کرد و به اصل خویش
بازگشت:

هر کسی کو دور ماند از اصل خویش
باز جوید روزگار وصل خویش

چرا احیاء طب سنتی و رویکرد به طب اسلامی یک تکلیف است؟
سؤال فوق را در چند فراز می توان پاسخ گفت:

(۱) ضرورت کسب علم نافع:

علمی که تو را گره گشاید بطلب

زان پیش که از تو جان برآید بطلب

آن نیست که هست می نماید بگذار

آن هست که نیست می نماید بطلب

کسی در این حقیقت شک ندارد که علم باید مفید به حال جامعه
باشد وگرنه آفت آن خواهد بود. جای دارد بررسی کنیم که امروز
ملت ما تا چه حد از طب رایج منتفع می شوند؟ آیا در شرایطی که
آفات طب رایج، جهانیان را متوجه خود ساخته و آن ها را به
چاره جویی واداشته و شاهدیم که متمایل به سایر مکاتب درمانی

شده‌اند، سزاوار نیست تا ما نیز با گذشته‌ی پر افتخار خویش آشتی کنیم.

۲) مبارزه با خودباختگی و تهاجم فرهنگی دشمنان: حضرت امام خمینی (ره) می‌فرماید:

«یکی از مصیبت‌های بزرگی که برای این ملت بار آوردند این که ملت را نسبت به خودشان هم بدبین کردند. اگر کسی الان هم مرضی پیدا بکند می‌گویند اینجا نمی‌شود معالجه کرد، بروید مثلاً انگلستان یا پاریس. این یک مطلبی است که از دست آن‌ها برای ما پیدا شده است، یعنی ما خودمان را در مقابل آن‌ها باختیم...»^۱

ما در گفتار قبل در مورد خودباختگی که از مهم‌ترین موانع موجود در راه احیاء طب سنتی است مفصل سخن گفته نشان دادیم که کبک وجودمان دچار توهم شد که کلاغ بهتر از ما راه می‌رود. اکنون به نظر می‌رسد که یکی از مهم‌ترین راه‌های زدودن ریشه‌های عمیق خودباختگی و غربزدگی، روی آوردن به طب سنتی و اسلامی باشد. واضح است که اگر غربت‌باوران بفهمند که بسیاری از صحنه‌هایی که غرب به عنوان پیشرفت در علم پزشکی نشان می‌دهد، نمایشی بیش نیست و عاری از حقیقت می‌باشد، به تدریج نسبت به سایر مظاهر فرهنگ و تمدن غرب نیز بی‌اعتماد شده خود را پیدا

۱- ۱۳۵۸/۱/۸، صحیفه امام خمینی (ره)، ج ۶، ص ۴۲۲.

خواهند کرد و اگر مسلمین ایمان بیاورند که اسلام نسبت به سلامت بدن آنها بی‌توجه نبوده و تعالیم آن در همین دنیا نیز، سلامتشان را تضمین می‌کند، خود به خود به این باور می‌رسند که تعالیم دینشان حق بوده و برای تضمین سلامت اخروی شان نیز باید به دستورات آن پایبند باشند. آیا این دستاورد کوچکی است؟

۳) نجات از وابستگی‌ها با انتخاب راه میان‌بر:
مقام معظم رهبری می‌فرمایند:^۱

«هیچ کس نمی‌تواند ادعا کند که علم همان است که غربی‌ها به دست آورده‌اند و یا قدم بالاتر در جهت علم متعلق به غربی‌هاست. علم را می‌توان با تلاش و کوشش به دست آورد و جوانان ما در محیط‌های علمی با دستیابی به چشمه‌ی جوشان علم و پیدا کردن راه‌های میان‌بر می‌توانند پیشرفت و ارتقای کشور را در آینده تضمین کنند.»

به عقیده‌ی ما راه میان‌بر در طب همان روی آوردن به طب اسلامی است. علم پزشکی در کشور ما از نظر علمی و عملی و حتی از نظر نوع تحقیقات وابسته است و تا زمانی که چنین است، همیشه باید نگاهمان به دست دیگران باشد. بحث بر سر آن نیست که طب غربی

هیچ دستاورد مفیدی ندارد بلکه بحث اینجاست که ما بدنه‌ی علمی خود را کنار گذاشته و به لباس علم دیگران دل خوش کرده‌ایم. کهن جامه‌ی خویش پیراستن به از جامه‌ی عاریت خواستن ما باید بدانیم، شاگردی که در جلسه‌ی امتحان از روی دست دیگری می‌نویسد و تقلب می‌کند، آقا نخواهد شد. سرنوشت ما نباید وابسته به آخرین تکنولوژی دیگران باشد بلکه باید وابسته به تحقیقات ابتدایی و اولیه‌ی خودمان باشد. تا زمانی که ما وابسته باشیم، پیشرفت‌های ما نیز حکم پستانکی را خواهد داشت که در دهان طفل می‌گذارند تا سراغ پستان را نگیرد و آرام شود. ما نباید از این که مواد اولیه‌ی برخی داروها را وارد کرده و در کارخانه‌های خود آن‌ها را بسته‌بندی می‌کنیم، یا از این که برخی جراحی‌های پیشرفته مثل پیوند کلیه و... را انجام می‌دهیم شادمان باشیم زیرا همان طور که گفتیم بدنه‌ی ما وابسته است و لذا این لباس‌ها عاریت و این پیشرفت‌ها از نوع پستانک است.

علاوه بر این گاه اگرچه نفس وابستگی نامطلوب است ولی جهت آن صحیح می‌باشد یعنی معتقدیم کسی که به او وابسته هستیم، راه را صحیح می‌رود لذا خیالمان راحت است که ما را به مقصد می‌رساند ولی در مورد طب رایج ما نشان دادیم که عملاً راه را به بیراهه رفته است و چه چیزی دردناک‌تر از این است که در راه غلطی که آن‌ها می‌روند، وابسته بوده و وقت و انرژی و هزینه‌ی سنگینی را متحمل

شویم و در نهایت سنت‌های نیک گذشته را هم از دست بدهیم. از این‌ها گذشته حتی اگر بپذیریم که طب رایج مسیر صحیحی را طی می‌کند (که ثابت کردیم چنین نیست) و حتی اگر عزت اسلامی خود را زیر پا گذاشته و تصمیم بگیریم که وابسته باقی بمانیم، باز هم مقلد موفق نخواهیم شد زیرا هزینه‌ی تشخیص و درمان در طب رایج روز به روز بالاتر می‌رود و ما همین الان هم توان اقتصادی استفاده از امکانات و ابزار آن‌ها را نداریم.

آری ما هرگز نخواهیم توانست در مسیر طب رایج آمیخته با تجارت پا به پای غربی‌ها حرکت کنیم پس شایسته است که بیش از این معطل نقش و نگار این بنای کج نمائیم و خود را از وابستگی بزرگ علمی و اقتصادی که دامن ما را در پزشکی گرفته است، نجات دهیم.

ما نمی‌خواهیم بگوییم هرچه در طب رایج است نامقبول و هر آنچه در طب سنتی وجود دارد پسندیده و مقبول است و باید چشم‌پسته آن را پذیرفت. ما طب سنتی را نیز مطلق ندانسته و اگر دقت نموده باشید واژه‌ای به نام طب اسلامی را در کنار آن تعریف کرده و گفتیم که باید اساس حرکت ما طب اسلامی باشد. آنچه مطلق است کلام خداوند متعال و معصومین علیهم السلام است که از هر گونه خطا، انحراف و نقصی به دور می‌باشند لذا با محور قرار گرفتن طب اسلامی از روش‌های آزمون و خطا و آفات و هزینه‌های سنگین مالی و جانی

در امان خواهیم بود و روشن است که وقتی پی ریزی و چارچوب پزشکی را طبّ اسلامی تشکیل دهد می‌توان از تجارب ارزشمند طبّ سنتی و برخی دستاوردهای جدید نیز برای بارور نمودن آن استفاده کرد.

ما معتقدیم که طبّ اسلامی و سنتی در درمان بیماری‌ها بسیار تواناتر از طب رایج است ولی در شرایط حاضر که قرن‌هاست آن را رها کرده و تقریباً هیچ تحقیقی در مورد روش‌های درمانی آن انجام نداده‌ایم، ادّعا نمی‌کنیم که با اتکا به آن قادریم از همین فردا همه‌ی بیماری‌ها را معالجه کنیم بنابراین نمی‌گوییم که طب رایج فوراً برچیده و طبّ اسلامی جای آن را بگیرد.

استدلال ما، به خصوص در مورد طبّ سنتی این است که: اولاً ما هرگز آن را با دید باز و بر اساس تحقیق علمی کنار نگذاشته‌ایم.

ثانیاً نمی‌توانیم توانایی مشاهیر طبّ سنتی خود در درمان بسیاری از بیماری‌ها را که در کتب خود به آن‌ها اشاره کرده‌اند و در تاریخ ثبت شده است، منکر شویم.

از طرفی به کاستی‌ها و انحرافات طب رایج یقین داریم لذا موظّفیم تا طبّ سنتی را مورد بررسی دقیق و موشکافانه قرار داده و روش‌های مؤثر آن در درمان را جایگزین درمان‌های رایج نماییم.

ما خود را از تجربیات و تحقیقات غربی‌ها که مبنای صحیحی داشته باشد بی‌نیاز نمی‌دانیم اما معتقدیم که در ویرانه‌ی طب سنتی، گنجینه‌های ارزشمندی مدفون شده که می‌توان آن‌ها را استخراج و بر اساس آن‌ها اجتهاد کرد.

ما استفاده از ابزار تشخیصی امروز را در حد معقول انکار نمی‌کنیم و اقدام به اعمال جراحی را به عنوان آخرین راه درمان در مواردی که ضرورت داشته باشد می‌پذیریم.

به عقیده‌ی ما باید حرکتی نوین در جهت طب اسلامی بر مبنای قرآن کریم و کلام معصومین علیهم السلام آغاز شود و معتقدیم که اگر چنین شود و در کنار آن، درمان‌های سنتی که قرن‌ها مردم از آن نتیجه گرفته بودند، انگ قدیمی و غیر علمی نخورند، می‌توانیم شفای الهی را برای بیماران محقق سازیم. بر این اساس لازم است تا در اولین قدم به تأسیس دانشگاه طب اسلامی بپردازیم و لازم است تا این دانشگاه، نهادی مستقل و نه زیر نظر وزارت بهداشت و درمان باشد تا بتواند به طور مستقیم دانشجو گرفته تربیت کند و نیز باید این دانشگاه مراکز درمانی و بیمارستان‌هایی منحصر به خود داشته باشد که در آن مراکز اساس درمان‌ها، طب اسلامی و سنتی باشد و چه بهتر که این حرکت عمیق‌تر و بنیادی‌تر از این بوده حتی وزارتخانه‌ای مخصوص به خود داشته باشد تا بر تمام امور آموزش، تحقیقات، درمان و تهیه و بسته‌بندی داروهای گیاهی و... کنترل داشته باشد.

این است آن راه میان‌بری که در طب به دنبال آن هستیم. به امید روزی که شاهد چنین رویداد مهمی باشیم.

در پایان لازم به ذکر است که ما برخی پیشرفت‌ها و جنبه‌های مثبت را که در طب رایج وجود دارد، انکار نمی‌کنیم. شاید مهم‌ترین نقطه‌ی قوت طب رایج برخورد با بیماران اورژانس و کنترل وضعیت وخیم آن‌ها باشد. در این شرایط طب رایج کنترل‌کننده‌ی (و نه درمان‌کننده) خوبی است. در زمینه‌ی علوم پایه مثل آناتومی، فیزیولوژی، پاتولوژی و... گرچه جزءنگری آفت طب رایج شده ولی پیشرفت‌های خوبی هم حاصل شده است. در زمینه‌ی بهداشت قدم‌های مؤثری برداشته شده و امروزه شاخص‌های بهداشتی، پیشرفت کرده‌اند. توسعه‌ی تکنولوژی و مهندسی پزشکی باعث شده تا از دستگاه‌های پیشرفته‌ای چون سونوگرافی، MRI، CT SCAN، اندوسکوپی و... برخوردار شده به سبب برخورداری از این امکانات قادر به انجام اعمال ارتوپدی و جراحی‌های پیشرفته و حساسی باشیم. همه‌ی اینها قبول لیکن مطلب قابل توجه این است که اولاً به خدمت گرفتن تکنولوژی پیشرفته را نمی‌توان نقطه‌ی قوتی برای طب رایج دانست چرا که در طب اسلامی و سنتی نیز می‌توانیم از آزمایش‌ها و ابزار تشخیصی روز مدد بگیریم. ثانیاً مهم‌ترین انتقاد ما به طب رایج، دیدگاه نادرست آن در مورد انسان و بیماری او و نیز اولویت قائل شدن برای داروهای شیمیایی در درمان است. روشن است، هر قدر هم

که تشخیص و یافتن محل ضایعه دقیق باشد، تا وقتی که شیوه‌ی درمان صحیح نباشد، بشریت از طب و طبابت سودی نخواهد برد و این همان حقیقتی است که امروزه شاهد آن هستیم. از طرف دیگر ما در طب اسلامی و سنتی به مانند طب رایج خود را وابسته به انواع آزمایش‌ها و تصویربرداری‌های پر هزینه ندانسته و وابسته بودن بیش از حد طب رایج به این ابزار را نتیجه‌ی همان دیدگاه جزءنگر حاکم بر آن می‌دانیم. در پایان این گفتار به طور خلاصه به ذکر برخی امتیازات طب اسلامی و سنتی در برابر طب رایج می‌پردازیم: [۹]

(۱) برخلاف طب رایج ارتباطات اجزای بدن با هم و نیز همبستگی جسم و روح، انسان و طبیعت و انسان و خداوند متعال را در نظر گرفته بیماری را نتیجه‌ی بر هم خوردن تعادل آن حقیقت کلی می‌داند.

(۲) اعتقاد به این که انسان موجودی است طبیعی و درمان طبیعی به مراتب برای وی سازگارتر از داروهای شیمیایی و مصنوعی است.

(۳) متکی بودن به وحی و راهنمایی پیامبران الهی و معصومین علیهم السلام و نه صرفاً روش‌های آزمون و خطا.

(۴) عمل کردن مردم به آن تعالیم با خلوص نیت و اعتماد که باعث می‌شود تا از قوی‌ترین آثار مثبت روحی و جسمی برخوردار شوند.

علامه‌ی مجلسی در جلد ۵۹ بحارالانوار در این مورد می‌نویسد:

«بعضی داروهای طب‌النبی و طب‌الائمه ممکن است مناسبتی با بیماری نداشته باشد اما وقتی شخص با ایمان و مخلص آن را مصرف می‌کند، از آن سود می‌برد نه به جهت خاصیت و طبع آن بلکه به خاطر توسل به کسی که این دارو از وی صادر شده و یقین و خلوص نیتی که دارد، چنان که بعضی با تربت امام حسین علیه السلام شفا می‌یابند. من با جماعتی از شیعیان مخلص مأنوسم که مدار علم و معالجاتشان اخبار روایت شده از ائمه است و بی‌آنکه به طیب مراجعه کنند بدنی سالم‌تر و عمری طولانی‌تر از کسانی دارند که به اطباء و معالجین مراجعه می‌کنند.»

ادوارد براون نیز به آثار عمیق عمل به تعالیم طبی اسلام اذعان کرده می‌گوید:

«این نیز صحیح و درست است که اگر کسی بخواهد از داروهای طب‌النبی به منظور تحصیل و کسب فیض الهی استفاده کند و آن‌ها را با ایمان کامل به کار برد، ممکن است فایده‌ی بسیار برد.»
[۸ ص ۴۶]

۵) روشهای درمانی در طب سنتی در مجموع بسیار ارزان تر بوده وابستگی به بیگانگان ندارند.

۶) روشهای درمان در طب سنتی از نظر عوارض احتمالی قابل مقایسه با روشهای طب رایج نیستند.

۷) اولویت قائل شدن برای طب پیشگیری: ارزش پیشگیری در مقایسه با درمان بر همگان روشن است. دستورات طب اسلامی بیشتر

جنبه‌ی پیشگیری دارند و عمل به آن‌ها، موجب مصونیت در برابر بسیاری از بیماری‌ها می‌شود.

استحمام‌های مکرر به بهانه‌های مختلف، شستشوی مرتب دست و صورت، بحث‌های مبسوط پیرامون مطهرات و تأکیدهای بسیار بر نظافت و اصول اولیه‌ی بهداشت از قبیل دوری جستن از بیماری مسری، استفاده از مسواک و حوله‌ی شخصی، ناخن گرفتن، شانه زدن و موی بدن را کوتاه کردن، لباس نظیف پوشیدن، بوی عرق را با شستشو از بین بردن، پرهیز از پرخوری و به موقع غذا خوردن، تقسیم اوقات شبانه روز برای کار، خواب و عبادت و... گوشه‌ای از این دستورات هستند که بعد از ۱۴ قرن هنوز چون گوهری تابناک می‌درخشند. یقیناً از این ساده‌تر نمی‌توان انسان‌ها را مکلف به حفظ تندرستی کرد.

۸) در طب اسلامی، جراحی، آخرین مرحله‌ی درمان است که هنگام مایوس بودن از سایر درمان‌های طبیعی مورد استفاده قرار می‌گیرد. (آخرُ الدَّوَاءِ الْکَیِّ - آخرین درمان داغ کردن است)

فهرستها

- * فهرست اعلام
- * فهرست اصطلاحات
- * فهرست اماکن
- * فهرست کتابها
- * فهرست تفصیلی
- * فهرست منابع

فهرست اعلام

۵۹، ۶۲، ۶۵، ۷۶، ۷۷، ۸۳، ۸۵	ائمه اطهار (ع) ۳۱، ۳۷، ۳۹، ۴۱،
۱۰۰، ۱۱۳، ۲۰۳	۵۲، ۵۳، ۵۴، ۱۲۴، ۱۵۸، ۲۰۳
ادوارد جنر ۱۲۶، ۱۲۷	ابن سینا ۹، ۲۳-۲۵، ۳۰، ۵۲، ۵۴،
ارسطو ۳۶	۵۸، ۷۰-۶۵، ۸۵-۷۵، ۹۰-۸۷،
اسکندر مقدونی ۲۲، ۳۴	۱۰۱، ۱۰۴، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۱،
افلاطون ۳۶	۱۱۲، ۱۱۴، ۱۱۷، ۱۲۹، ۱۳۳-
امام خمینی ۶۹، ۷۰، ۷۵، ۹۱، ۱۶۲،	۱۳۱، ۱۴۸، ۱۵۰، ۱۵۲، ۱۵۳،
۱۷۵، ۱۸۰، ۱۹۱، ۱۹۵	۱۵۶، ۱۵۷، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۸۱، ۱۸۴،
امام جعفر صادق علیه السلام ۱۲۲،	ابن خلدون ۴۱-۳۹
۱۳۷	ابن رشد ۷۹
امام حسین علیه السلام ۱۸۷، ۲۰۳	ابن نفیس ۸۹، ۹۰، ۱۲۳-۱۲۱
امام رضا علیه السلام ۵۲، ۵۳	ابن هيثم ۸۷
امام علی علیه السلام ۱۳، ۱۵، ۱۶،	ابوریحان بیرونی ۲۵، ۵۵، ۸۷
۱۶۰	ابوعبید جوزجانی ۶۹
امیرکبیر ۱۵۴	ادوارد براون ۲۴، ۲۹، ۳۸، ۳۹، ۴۰،
انوشیروان ۳۵، ۳۶	۴۲، ۴۳، ۴۸-۴۶، ۵۳، ۵۴، ۵۶،

رسول اکرم (ص) ۲۹، ۴۳-۳۸،	ایوان ایلچ ۱۶۸
۱۳۷، ۵۰، ۴۵	بختیشوع ۳۱، ۴۹، ۵۰، ۵۲
رضاخان ۱۹۳	بقراط ۲۳-۲۰، ۳۳، ۳۵، ۴۳، ۷۶،
زرتشت ۲۲، ۳۴	۷۷، ۸۴-۸۱، ۸۶، ۹۰، ۹۹، ۱۰۷،
زکریای رازی ۹، ۲۵-۲۳، ۳۰، ۵۲،	۱۱۵، ۱۰۹
۵۴، ۵۵، ۵۷-۵۹، ۶۳-۶۱، ۷۰،	بنی امیه ۳۷، ۴۲
۷۵-۷۸، ۸۲، ۸۴، ۸۹، ۹۵، ۱۲۸،	پاراسلسوس ۱۱۵-۱۰۸
۱۳۰، ۱۸۷، ۱۸۸	پی یروسو ۹۷، ۹۸، ۱۱۴
زیگرید هونگه ۹۱	تولوزان ۱۶۶
سرجان ملکم ۷۱	جالینوس ۲۳-۲۰، ۴۳، ۷۶، ۷۷،
سعدی ۴۵	۸۱-۸۴، ۸۹، ۹۰، ۹۹، ۱۰۷،
سعید نفیسی ۶۶	۱۰۹، ۱۴۸، ۱۸۴، ۱۸۵
سن توماس ۷۹	جرجانی سیداسماعیل ۹، ۲۳، ۸۸،
سیدجلال مصطفوی ۸۱، ۸۲، ۱۲۹،	۸۹، ۱۲۰، ۹۶
۱۸۹	جرجی زیدان ۲۹، ۴۳، ۵۲، ۵۳
سید محمود طباطبایی ۱۳۰	جورج سارتون ۲۵، ۱۱۹، ۱۲۶
سیریل الگود ۲۴، ۲۵، ۲۹، ۳۳، ۴۴،	چغمینی محمودبن محمدبن عمر
۴۵، ۵۷، ۵۹، ۶۰، ۶۷، ۷۶، ۸۰،	۸۵
۸۸-۸۶، ۹۴، ۹۶، ۱۰۸، ۱۲۰،	حاجی میرزابابا شیرازی ۱۵۱
۱۴۷، ۱۴۹، ۱۵۷-۱۵۳، ۱۶۹،	حارث ابن کلدی ۲۹، ۳۸
۱۷۵، ۱۸۱، ۱۸۳، ۱۸۴	حسن زاده آملی ۷۸، ۸۳
شارل لیشتن تله ۱۶	خلفای عباسی ۲۲، ۲۴، ۳۰، ۳۷،
شلیمر ۱۵۳	۴۲، ۴۳، ۴۹-۵۳، ۷۵، ۷۹

محمود نجم آبادی ۳۴، ۵۵، ۸۳	شیخ مفید ۲۸
۱۳۸، ۱۲۶، ۸۷	صفویه ۱۴۶
مخبرالسلطنه ۱۶۶	طیب طالقانی ۱۹۳
مرتضی مطهری ۶۰، ۷۱، ۷۳، ۱۷۱	عبداله خان احمدیه ۱۶۵-۱۶۳
مقام معظم رهبری ۱۹۶	علامه عسگری ۵۳
ملاصدرا ۷۰	علامه مجلسی ۲۰۲
منصورعباسی ۴۹، ۵۰	علی ابن عباس مجوسی اهوازی
مونتگیو ۱۲۷	۲۳، ۸۲، ۸۸
میرزا علی اکبر کرمانی ۷۸	عمار ابن علی موصلی ۸۷
ناصرالدین شاه ۴۷، ۱۴۷، ۱۴۹	غلام حسین اعلم ۱۶۳
۱۵۴-۱۵۰، ۱۵۸، ۱۶۷	غلامعلی حدادعادل ۱۷۳
ناظم الاطباء ۱۵۵	فروید ۱۲۹
نوح ابن منصور ۶۵	قاجار ۱۲-۱۰، ۱۵۰-۱۴۷، ۱۵۷
ویلیام هاروی ۱۲۱، ۱۲۴، ۱۵۳	۱۶۶، ۱۶۷، ۱۷۴
۱۸۳	کلوکه ۱۵۱
هارون عباسی ۵۱	گالیه ۱۰۰
هنری زیگریست ۲۰، ۶۸	گوینو ۴۷
ویلم فلور ۱۰	گوستا ولوبون ۶۸، ۷۹، ۸۲، ۹۰
یاکوب ادوارد پولاک ۱۵۲، ۱۵۸	۹۶، ۱۰۱، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۶۹
۱۶۸، ۱۶۷	لئوناردودا وینچی ۸۹، ۱۰۸
یوحنا بن ماسویه ۵۱	لرد کرزون ۷۱
	مامون عباسی ۵۳-۵۱، ۹۹

فهرست اصطلاحات

جراحی ۴۷، ۸۶، ۸۷، ۹۷-۹۴،	آبله ۶۱، ۸۴، ۸۹، ۱۲۸-۱۲۶
۱۶۴، ۱۶۵، ۱۹۲، ۱۹۳، ۲۰۴	آب مروارید ۸۶، ۸۷
چشم ۶۱، ۸۸-۸۶، ۹۵، ۱۲۰	آپاندیسیت ۱۲۵
حجامت ۳۱، ۳۸، ۳۹، ۴۱، ۵۲،	آیورودا ۱۹
۶۰، ۸۵، ۱۲۴، ۱۳۴، ۱۵۹، ۱۵۸،	استعمار ۹، ۴۲، ۵۸، ۷۳-۷۰، ۹۳،
۱۷۸، ۱۸۸	۱۴۳، ۱۴۵
خودباختگی ۹۳، ۱۷۵-۱۷۱، ۱۹۵	اگزوفتالمی ۸۸، ۱۲۰
خودباوری ۹۳، ۹۴	انعقاد خون ۱۳۹
خونریزی ۱۴۰	بادکش ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۷۸
دیفتری ۱۶۳	بواسیر ۹۷
ذات الریه ۶۵	بوژی ۱۳۱
رحم ۸۸، ۱۳۳-۱۳۱، ۱۴۰	بهائیت ۴۷، ۴۸
رنسانس ۵۶، ۹۱، ۱۰۸، ۱۱۷	بیماریهای روانی ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۶۸،
زالو ۶۲، ۱۵۸، ۱۶۶	۱۶۹
سرخک ۶۱، ۸۹	تشریح ۸۹-۸۶، ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۲۳،
سرطان ۹۷	۱۳۳
	تیفوئید ۱۹۳

۷۳، ۸۱-۷۹، ۸۵، ۸۸، ۱۰۱، ۱۰۳،	سرقت علمی ۵۸، ۷۰، ۹۰، ۹۳،
۱۰۴، ۱۰۹، ۱۱۷، ۱۱۵، ۱۴۵،	۱۴۴-۱۱۷، ۱۸۳
۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۴، ۱۵۶، ۱۵۸،	سرکنگین ۱۳۸
۱۶۰، ۱۶۴، ۱۸۳	سرکه ۱۳۹-۱۳۵
طب سوزنی ۱۹	سل ۱۶۸-۱۶۷
طب عرب ۱۰، ۱۹، ۲۷-۲۳، ۳۱،	سنگهای ادراری ۹۷، ۱۳۱، ۱۶۴،
۴۳، ۵۴، ۵۹، ۷۷، ۸۳، ۸۴، ۸۶	۱۶۵
۹۰	شرق شناسی ۷۰، ۷۱
طب کودکان ۶۱	شکیه ۸۶
طب هندی ۳۰	شکسته بندی ۹۶-۹۵، ۱۲۰
طب یونانی ۸، ۱۰، ۱۹، ۲۷-۲۲،	صدای گوش ۱۴۱
۳۳-۳۰، ۳۵، ۳۷، ۴۲، ۴۳، ۵۴-	طبایع ۱۸۴-۱۸۲، ۳۴
۴۹، ۷۵، ۷۶، ۷۹، ۸۱، ۸۳، ۸۹	طب اسلامی ۱۱، ۱۹، ۲۹-۲۳، ۴۴-
۹۰	۳۷، ۵۲، ۵۳، ۷۳، ۸۵، ۸۶، ۱۲۹،
عصب سه قلو ۸۸	۱۴۳
فالوپ ۱۳۳	طب الرضا (ع) ۵۲
فصد ۶۷، ۱۵۸	طب النبوی (ص) ۱۱، ۱۲، ۳۹، ۸۵
فورسپس ۸۸	۲۰۳، ۸۶
فیستول اشکی ۸۷	طب رایج ۶۳، ۹۴، ۱۰۱، ۱۰۳،
قانقاریا ۱۶۶	۱۰۴، ۱۱۰، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۷۰-
قرون وسطی ۷۶، ۸۹	۱۶۱، ۱۷۷-۱۸۱، ۱۸۷-۱۹۱،
کمپانی هند شرقی ۱۴۹-۱۴۶	۱۹۴، ۱۹۹-۱۹۷، ۲۰۲، ۲۰۱،
گردش خون ریوی ۸۹، ۱۲۱	طب سنتی ۷، ۸، ۱۳-۱۰، ۱۹، ۲۲،
گزیدگی ها ۱۴۱	۲۳، ۲۷-۲۵، ۳۲، ۳۶، ۵۴، ۷۶-

واریس ۹۷	گلوکوم ۸۶
واکسیناسیون ۱۲۶، ۱۲۷	گواتر ۸۸، ۱۲۰
هیپاتیت ۱۲۵، ۱۲۶	مننژیت ۸۷
یرقان ۸۷	میل زدن ۱۳۱
یونسکو ۱۶۲	نازایی ۱۳۲

فهرست اماکن

دانشگاه اکسفورد ۹۸	استراسبورگ ۹۴
دانشگاه بولونیا ۷۷	اسپانیا ۱۲۹، ۹۹، ۹۷، ۷۶
دانشگاه سوربن ۵۶	اندلس ۹۷، ۵۲، ۲۶
دانشگاه طلیطله ۹۹، ۷۷	انگلستان ۱۲۸، ۱۲۷، ۷۱-۷۳، ۴۷
دانشگاه کمبریج ۹۸، ۴۸، ۴۷	۱۹۵، ۱۴۶-۱۴۸
دانشگاه لوزان ۱۶	انگلیس ۹۹، ۷۱، ۴۸، ۴۷، ۲۴
دانشگاه مون پولیه ۹۸، ۷۷، ۶۶	۱۴۶-۱۵۲، ۱۲۸، ۱۲۶
دانشگاه هامبورگ ۱۶	بغداد ۹۷، ۹۴، ۶۲، ۴۹-۵۲، ۳۶
دانشگاه همدرد ۱۷۷، ۷	بیت المقدس ۷۸
روم ۷۲، ۵۱	بیمارستان ۱۰۱، ۹۴-۹۷، ۵۰، ۳۶
شاه آباد ۳۶	۲۰۰، ۱۷۵-۱۷۸، ۱۶۹، ۱۵۴-۱۵۶
شوشتر ۳۶	پاکستان ۱۷۷، ۸، ۷
طائف ۳۸	جندی شاپور ۳۸، ۳۱، ۲۹، ۲۲-
عثمانی ۱۲۷	۱۹۲، ۸۲، ۱۹۱، ۵۰، ۴۹، ۳۵
قاهره ۹۴	چین ۱۷۹، ۱۷۸، ۱۹
قسطنطنیه ۱۱۵، ۱۰۸، ۱۰۶	خوارزم ۸۵
لندن ۷۱، ۴۸	دارالفنون ۱۶۳، ۱۵۲-۱۵۴، ۱۴۴

مراکش ۹۴

وزارت بهداشت ۲۰۰،۱۶۵،۱۲،۹

هندوستان ۱۷۷،۱۴۸،۸

فهرست کتابها

راز درمان ۱۶۳	قرآن کریم ۳۱-۲۸، ۳۸، ۳۹، ۴۴،
رساله ذهبیه ۵۲، ۵۳	۴۵، ۶۵، ۶۶، ۶۹، ۷۲، ۱۱۵، ۱۲۹،
شرح اسباب ۱۵۰	۲۰۰
طب الرضا (ع) ۵۲	اختیارات بدیعی ۱۴۱-۱۳۹
طب منصوری ۷۷	اربعین حدیث ۷۰
قانون ۵۷، ۶۶، ۷۰، ۷۷، ۸۳، ۸۵	الجدری و الحصیه ۶۱، ۸۹
۸۸، ۱۰۴، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۱۱، ۱۱۲،	الحاوی ۱۰، ۴۰، ۵۵، ۵۶، ۶۰، ۶۱،
۱۱۷، ۱۱۸، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۳۴-	۸۴، ۱۳۱، ۱۸۷
۱۵۰، ۱۳۲، ۱۵۲، ۱۹۲	ایران و ایرانیان
قانونچه ۸۵، ۸۶	تاریخ تمدن اسلام و عرب ۱۶۹
کامل الصناعه ۱۳۴	تحفه حکیم مومن ۱۹۱
کشف الاسرار ۱۹۱	تصحیح الاعتقاد ۲۸
مفید الخاص ۱۲۸	توحید مفضل ۱۲۲، ۱۲۳
	خاطرات و خطرات ۱۶۶
	ذخیره خوارزمشاهی ۸۸، ۹۶، ۱۲۰،
	۱۲۶، ۱۳۴

فهرست تفصیلی

مقدمه مؤلفین	۷
گفتار اول: چرا آگاهی از تاریخ طب ضروری است؟	۱۵
گفتار دوم: تعریف واژه‌ها	۱۹
۱- طب یونانی	۱۹
۲- طب سنتی ایران	۲۲
۳- طب عرب	۲۳
۴- طب اسلامی	۲۷
گفتار سوم: آیا مبدأ پیدایش طب، یونان است؟	۳۳
گفتار چهارم: طب در ایران پیش از ظهور اسلام	۳۵
گفتار پنجم: طب در صدر اسلام و دوران خلافت بنی امیه	۳۷
گفتار ششم: طب در دوران خلفای عباسی	۴۹
الف) تأثیر جندی شاپور	۴۱
ب) نهضت ترجمه	۵۰
گفتار هفتم: محمد بن زکریای رازی	۵۵
گفتار هشتم: شیخ الرئیس بوعلی سینا	۶۵
گفتار نهم: نفوذ طب سنتی ایران در اروپا	۷۵

- گفتار دهم: آیا طب سنتی ایران همان طب یونانی است؟ ۸۱
- ۱- اعترافات مورخین و افراد صاحب نظر..... ۸۱
- ۲- وجود مطالب مربوط به طب اسلامی در آثار اطبای طب سنتی ۸۵
- ۳- اکتشافات طبی که اولین بار توسط پزشکان مسلمان محقق شده است... ۸۶
- گفتار یازدهم: گذشته پرافتخار طب در بلاد اسلامی ۹۳
- ۱- بیمارستان های اسلامی..... ۹۴
- ۲- شکسته بندی و جراحی استخوان ۹۶
- ۳- جراحی عمومی و تخصصی ۹۶
- گفتار دوازدهم: جایگزینی طب شیمیایی به جای طب سنتی ایران در اروپا... ۱۰۳
- ۱- وجود تعصبات مذهبی در مسیحیان نسبت به مسلمانان ۱۰۵
- ۲- واقعه فتح قسطنطنیه..... ۱۰۶
- ۳- پاراسلس، هلوکاست طب سنتی و تولد طب شیمیایی ۱۰۹
- گفتار سیزدهم: سرقت های علمی ۱۱۷
- ۱- شکسته بندی و جراحی استخوان ۱۲۰
- ۲- ارتباط گواتر و اگزوفتالمی (بیرون زدگی چشم) ۱۲۰
- ۳- گردش خون قلبی و ریوی ۱۲۱
- ۴- قانون سوراخ کور ۱۲۴
- ۵- بیماری هپاتیت ۱۲۵
- ۶- واکسیناسیون ۱۲۶
- ۷- دستکاری کتب دانشمندان اسلامی ۱۲۹
- ۸- طبقه بندی و درمان بیماری های روانی ۱۲۹
- ۹- بویی (میل زدن) ۱۳۱

- ۱۰- لوله های فالوپ..... ۱۳۳
- ۱۱- بادکش کردن..... ۱۳۴
- ۱۲- سرکه و خواص درمانی آن..... ۱۳۵
- گفتار چهاردهم: نفوذ و حاکمیت طب رایج در ایران..... ۱۴۵
- ۱- تأسیس دارالفنون..... ۱۵۲
- ۲- تأسیس بیمارستان های طب غربی..... ۱۵۴
- گفتار پانزدهم: شواهد برتری طب سنتی بر طب رایج..... ۱۶۱
- ۱- اعلامیه یونسکو..... ۱۶۲
- ۲- مرحوم دکتر عبدالله خان احمدیه..... ۱۶۳
- ۳- قانقاریای وزیر قاجار..... ۱۶۶
- ۴- اعترافات دکتر پولاک طیب ناصرالدین شاه..... ۱۶۷
- ۵- اعترافات مورخین غربی..... ۱۶۹
- گفتار شانزدهم: موانع موجود در راه احیاء طب سنتی..... ۱۷۱
- ۱- خودباختگی و برخوردار نبودن از حس عزت و شرافت..... ۱۷۱
- ۲- غیرعلمی، بی اثر و خرافی دانستن طب سنتی..... ۱۷۶
- ۳- قدیمی و از رده خارج دانستن..... ۱۸۰
- ۴- تعلق علمی پزشکان به تحصیلات گذشته خود..... ۱۸۶
- ۵- منافع شخصی سودجویان..... ۱۸۹
- گفتار هفدهم: تکلیف امروز..... ۱۹۱
- چرا احیاء طب سنتی و رویکرد به طب اسلامی یک تکلیف است؟..... ۱۹۴
- ۱- ضرورت کسب علم نافع..... ۱۹۴
- ۲- مبارزه با خودباختگی و تهاجم فرهنگی دشمنان..... ۱۹۵

۱۹۶.....	۳- نجات از وابستگی ها با انتخاب راه میان بر
۲۰۵.....	فهرستها
۲۰۷.....	فهرست اعلام
۲۱۱.....	فهرست اصطلاحات
۲۱۵.....	فهرست اماکن
۲۱۷.....	فهرست کتابها
۲۱۹.....	فهرست تفصیلی
۲۲۳.....	فهرست منابع

فهرست منابع

* قرآن کریم.

* نهج البلاغه.

الف) کتب فارسی:

- ۱- ابن سینا، قانون در طب، ترجمه‌ی عبدالرحمن شرفکندی ج اول.
- ۲- احمدیه عبدالله، راز درمان، ج ۱
- ۳- احمدیه عبدالله، راز درمان، ج ۲
- ۴- ا. دویت ویلیام، حوادث بزرگ تاریخ، انتشارات حافظ، ۱۳۴۱.
- ۵- اسدی مقدم کبری، دیدگاه‌های فرهنگی امام خمینی، مؤسسه نشر و تحقیقات ذکر، چاپ دوم ۱۳۷۴.
- ۶- الگود سیریل، تاریخ پزشکی ایران، انتشارات امیر کبیر، ۱۳۷۱.
- ۷- انصاری شیرازی علی بن حسین، اختیارات بدیعی، انتشارات شرکت دارویی پخش رازی.
- ۸- ایلچ ایوان، قتل عام پزشکی در پزشکی آفت‌زا، ترجمه‌ی شیخاوندی، نشر و پخش کتاب، ۱۳۵۴.
- ۹- براون ادوارد، تاریخ طب اسلامی، ترجمه‌ی رجب نیا، تهران ۱۳۶۴.
- ۱۰- بی‌آزار شیرازی عبدالکریم، رساله‌ی فقهی پزشکی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۵، ج اول.

- ۱۱ - بی آزار شیرای عبدالکریم، رساله‌ی فقهی پزشکی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی ۱۳۷۴ ج دوم.
- ۱۲ - بی آزار شیرازی عبدالکریم، رساله‌ی فقهی پزشکی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۵ ج سوم.
- ۱۳ - پاکتژاد سید رضا، اولین دانشگاه و آخرین پیامبر، بنیاد فرهنگی شهید پاکتژاد، یزد، ۱۳۶۳، ج چهارم.
- ۱۴ - پولاک یاکوب ادوارد، ایران و ایرانیان، انتشارات خوارزمی، ۱۳۶۱.
- ۱۵ - حجت رضا، مرد هزار ساله، انتشارات اطلاعات، ۱۳۷۴.
- ۱۶ - حداد عادل غلام علی، دفاع از طب سنتی، مجموعه مقالات درباره‌ی طب سنتی ایران، مؤسسه‌ی مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۲.
- ۱۷ - حسن زاده آملی حسن، سخنی در باب اخلاق پزشکی و تشریح، نشر مرکز تحقیقات و مطالعات اخلاق پزشکی، چاپ اول، ۱۳۷۴.
- ۱۸ - خمینی روح‌الله، اربعین حدیث، مؤسسه‌ی تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چاپ چهارم.
- ۱۹ - خمینی روح‌الله، کشف اسرار.
- ۲۰ - خمینی روح‌الله، صحیفه‌ی نور.
- ۲۱ - رازی ابوبکر محمد زکریا، الحاوی، ترجمه‌ی دکتر طباطبایی، انتشارات مؤسسه‌ی داروسازی حاوی، چاپ اول.
- ۲۲ - رازی ابوبکر محمد زکریا، الجدری و الحصه، ترجمه‌ی دکتر نجم آبادی، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ سوم.
- ۲۳ - روسو پی‌یر، تاریخ علوم، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۸.
- ۲۴ - زیدان جرجی، تاریخ تمدن اسلامی، ترجمه‌ی علی جواهر کلام، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۴۵.
- ۲۵ - زیگریت هنری، پزشکان نامی، انتشارات امیرکبیر، چاپ اول ۱۳۶۲.

- ۲۶- سرمدی محمد تقی، تاریخ پزشکی و درمان جهان از آغاز تا عصر حاضر، ج ۱.
- ۲۷- سعادت ابراهیم، پیشرفت‌های پزشکی در ۷۰ سال اخیر، چاپ اول.
- ۲۸- سعید ادوارد، شرق شناسی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- ۲۹- گوستاولوبون، تاریخ تمدن اسلام و عرب.
- ۳۰- محمدی ری شهری، دانشنامه احادیث پزشکی، انتشارات دارالحدیث، ۱۳۸۳.
- ۳۱- مخبرالسلطنه، خاطرات و خطرات، نشر زوار، ۱۳۷۵.
- ۳۲- مصطفوی کاشانی سید جلال، بررسی در طب سنتی ایران و مقایسه‌ی آن با طب کنونی جهان، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۰.
- ۳۳- مصطفوی کاشانی سید جلال، دارو مسئله‌ی پزشکی قرن، انتشارات کیهان، چاپ اول ۱۳۶۷.
- ۳۴- مصطفوی کاشانی سید جلال، مقایسه‌ی طب قدیم ایران با پزشکی نوین، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۵۸.
- ۳۵- مطهری مرتضی، اسلام و مقتضیات زمان، انتشارات صدرا، ۱۳۷۴، ج اول.
- ۳۶- مطهری مرتضی، حکمت‌ها و اندرزها، انتشارات صدرا، ۱۳۷۴.
- ۳۷- مطهری مرتضی، حماسه‌ی حسینی، انتشارات صدرا، ۱۳۷۵، ج اول.
- ۳۸- مطهری مرتضی، خدمات متقابل اسلام و ایران، نشر دفتر انتشارات اسلامی، زمستان ۱۳۶۲.
- ۳۹- نجم آبادی محمود، تاریخ طب در ایران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۱، ج اول.
- ۴۰- نجم آبادی محمود، تاریخ طب در ایران، انتشارات دانشگاه تهران، ج دوم.
- ۴۱- نجم آبادی محمود، کتابنامه‌ی طب سنتی ایران، انتشارات دانشگاه علوم پزشکی ایران، ۱۳۷۴.
- ۴۲- هلمیس مارگوت، درمان طبیعی با سرکه‌ی سیب، انتشارات ققنوس، ۱۳۷۹.

ب) مقالات فارسی:

۴۳- پاکدامن ابوالقاسم، جراحی در طب سنتی ایران، مجموعه مقالات درباره‌ی

طب سنتی ایران، مؤسسه‌ی مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۲.

۴۴- ماهنامه رازی تیرماه ۱۳۷۷.